

مقدمه

وقتی تاریخ افغانستان را مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که یکی از کشور های با پیشینه چندین هزار ساله تاریخی است که نام های مختلفی را در خود داشته است. آریانا نامیست آشنا در ذهن هر افغان و آریائی ها کسانی بودند که در افغانستان امروزه تمدن خویش را پایه گذاری نموده و بنا نمودند.

در طول دوران تاریخ خویش افغانستان نام های را برای خود داشته است. آریانا اولین نام این سرزمین بوده و حدود (1500) سال بالای این سرزمین بکار رفته است و بعداً آریانا به خراسان تبدیل شده و حدود 1500 سال به این نام یاد گردیده است و در اوایل قرن نوزدهم نام افغانستان را بخود گرفته است. روی این منظور بعضاً از همسایه های افغانستان و بعضی از نویسندگان، تاریخ افغانستان را از زمان احمد شاه ابدالی می دانند و تاریخ آریانا و خراسان را به افغانستان مربوط نمی دانند. بخاطر بهتر شناختن تاریخ کشور عزیز مان افغانستان بر ما لازم و ضروری است که بصورت دقیق تاریخ افغانستان را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و واقعیت ها را دریابیم تا بتوانیم با دلایل موثق و استدلال درست جوابده آنعده اشخاصی باشیم که می گویند تاریخ خراسان مربوط ما بوده و از افغانها نیست آنها اشخاصی اند که روی اغراض سیاسی و فرهنگی که دارند هویت ملی و تاریخ افغانستان را زیر سوال می برند تا تاریخ آریانا و خراسان را مربوط خود گفته و پیشینه تاریخی تمدن چندین هزار ساله افغانها را به خود نسبت بدهند

افغانستان کشوریست که از ایام قدیم یعنی از هخامنشی های فارس، کوشانی ها، یونانی ها در زمان اسکندر مقدونی، صفوی ها، ساسانی ها، شیانی ها، بابری ها، چنگیزیان، تیموریان،

اعراب و بالاخره انگلیس ها و روس ها یعنی از قبل از میلاد تا به امروز همیشه مورد تهاجم و لشکر کشی بیگانگان قرار داشته است.

افغانستان با موقعیت سوق الجیشی و مهمی که دارد در قلب آسیا واقع شده و چهار راه تمدن ها بوده است که همیشه از شمال و جنوب و از شرق و غرب مورد تاخت و تاز قرار گرفته است اما با آن هم از تمام امتحانات سخت رزمی و دلاوری همیشه موفق بدر آمده و با شجاعت و دشمن ستیزی درس مردانگی را به بیگانگان داده است.

تاریخ معاصر افغانستان تاریخ سرشار از فراز و نشیب است، افغانستان در دوران معاصر وارد یک دوره جدید شده و تاریخ متفاوت را تجربه می کند؛ این تاریخ، قصه غلفت و فرصت، قصه جنگ و بحران، حکایت عقب ماندگی و پیشرفت، حکایت خواب و بیداری است. مطالعات این دوره تاریخ افغانستان نشانگر این است که این فراز و نشیب ها، این فرصت و غفلت، جنگ و صلح، خواب و بیداری، متأثر از تحولات بین المللی، تحولات منطقه ای، موقعیت افغانستان و نوع رفتار، نگاه و سیاست حکومت های معاصر کشور است. مطالعه روی این حوزه ها می تواند در فهم و شناخت ما از فراز و نشیب های معاصر این دوره از تاریخ افغانستان کمک کرده و با شناخت و عبرت گرفتن از جنبه های ضعیف و الگو گرفتن از ابعاد مثبت آن ما را از خواب غفلت بیدار می سازد. مطالعه و درک تاریخ کشور، در این میان تاریخ معاصر، اهمیت مهمی دارد؛ مطالعه آن، ما را در شناخت فرصت ها و چالشها، شکاف های گوناگون ساختاری و قومی، اتفاقات نیک و بد، دستاورد ها و ناکامی ها، تنوعات قومی - زبانی، عوامل عقب افتادگی و راه بیرون رفت از عقب افتادگی و فجایع گذشته موثر و مفید واقع شده و در احیا و شکل دهی حافظه تاریخی ما کمک می کند. بدون شناخت گذشته و فراز و نشیب های تاریخ کشور، رفتن به سوی ترقی و آبادانی دشوار و دست نیافتنی است.

این لکچرنوت، تاریخ معاصر افغانستان را از سال 1747 – 1929 م (از به قدرت رسیدن احمدشاه ابدالی تا زمان سقوط حکومت امان الله خان) را پوشش می دهد. لکچرنوت حاضر، شامل یک مقدمه و هشت فصل بوده که در فصل های آن، به ترتیب، تحولات و رویداد های افغانستان در طی یک و نیم قرن بررسی گردیده است.

جغرافیای تاریخی افغانستان

افغانستان یک کشور باستانی است، به محتوای گفتار مؤرخان و اسناد تاریخی و جغرافیای، قدامت تاریخی نام و نشان و دیگر خصوصیات حیاتی مردمان منسوب به دولت باستانی افغانستان خیلی طولانی و قدیمی است و تقریباً از 5000 سال قبل از میلاد هم بیشتر به عمق زمان تاریخی پیش می‌رود.

افغانستان در مرور قرون به سه نام بزرگ و معروف تاریخی یاد شده است که گاهی یک حصه و زمانی قسمت دیگر حصه امروزی شامل آن بوده است.

آریانا: قدیم ترین نام این سرزمین آریانا بوده که به معنی مسکن نجبا بوده و از زمان انتشار آریایی ها در مورد کشورما استعمال شده است.

در حدود 2500 ق م یک جمعیت بزرگ انسان‌های آریایی در سرزمینی که آریانا و بجه نام داشت و موقعیت آن در وادی های سرسبز شمال دریای آمو و یا به عبارت دیگر بین سیر دریا و دریای آمو (سیحون و جیحون) قرار داشت که زندگی کوچی و رمه داری داشتند و چون تعداد شان افزایش یافت دست به مهاجرت زدند. عده ای بطرف شرق و عده ای بطرف غرب تعدادی هم بطرف جنوب دریای آمو را عبور نموده؛ وارد باختر شدند و در دامنه های شمال و جنوب هندو کش مسکن گزین شدند. آنها پس از استقرار خود را آریایی و سرزمین خود را آریانا خواندند. پس قدیم ترین نام این سرزمین آریانا بود و معنی آن مسکن نجبا است. آریائی ها خود را نسبت به مردمان دیگر شریف- بادر- صاحب اختیار و واجد صفات خوب و حسنه می دانستند.

آریایی ها مراحل تکامل خود را پیموده ابتداءً زنده گی قبیله‌ای، شبانی و بادیه نشینی داشتند و بعد شیوه حیات مقیمی و شهری را اختیار کردند. اولین پادشاه آریایی ها یما یا جمشید بود. آنها به تشکیل دولت پرداختند و شهرها بنا کردند. بخدی یا بلخ را مرکز و پایتخت خود قرار دادند و بر فراز برج های بلند آن بیرق ها را که نشانه ای از قوت، قدرت و شهامت آنها بود به اهتزاز می آوردند. اولین کسیکه از آریانا نام برده مورخ یونانی اراتوس تنس (Eratosthenes) که در نیمه اول قرن سوم قبل از میلاد زنده گی میکرد، می باشد. استرابون جغرافیه دان و مورخ یونانی نیز از آریانا نام برده و بهمین ترتیب هیرودوت، بطلموس، بار تولد و دیگران نام آریانا را در آثار خود بکار برده اند.

به هر حال نام آریانا از زمان استقرار آریایی ها در باختر بر این سرزمین تا حدود قرن پنجم میلادی در طول یک و نیم هزار سال بر کشور ما اطلاق میشد. در کتاب اوستا که توسط زردشت نوشته شده این نام بشکل ایریانا نیز گفته شده است. اسم آریانا که از زمان استقرار آریانی ها در باختر بر این سرزمین گذاشته شده بود تا دیر زمانی باقی نماند و جای خود را بنام جدید یعنی خراسان عوض کرد.

خراسان: نام خراسان که از زمان یفتلی ها (قرن پنجم میلادی) به بعد به این سرزمین گذاشته شده و در هر عصر و زمان نظر به سیاست و قدرت های سلاطین و حکمرانان این سرزمین متغیر بوده و گاهی چند شهر محدود را احتوا میکرد و زمانی ساحه های وسیع را دربر میگرفت.

جغرافیه دانان اسلامی چون ابن خرداد در این باره معلومات مختصری عرضه نموده که بصورت عموم ولایت چهارگانه مانند: بلخ، نیشاپور، مرو و هرات همواره شامل سرزمین خراسان بوده است. همانطوریکه خراسان به تدریج از یک نام محلی داخل حیطه جغرافیائی

مملکت آریانا عمومیت پیدا کرد و بالاخره به مملکت بزرگ خراسان معروف گردید. شکی نیست که حدود و وسعت خراسان در هر عصر و زمان نظر به سیاست های سلاطین و حکمرانان متغیر بوده گاهی چند شهر محدود را احتوا میکرد و زمانی ساحه وسیع تری را دربر میگرفت.

کلمه خراسان که معنی آن مشرق و مطلع آفتاب است تا قرن نهم میلادی بر سرزمین امروزی افغانستان اطلاق میشد و در قرن نهم بازهم جای خود را بنام دیگری تبدیل نمود که عبارت از نام امروزی آن افغانستان است.

افغانستان: بعد از آنکه احمد شاه ابدالی این کشور را به سرحدات طبیعی و حقیقی اش یعنی آریانایی قدیم رسانید؛ از نام محلی یکی از قبایل خراسان زمین که بیشتر در مناطق جنوبی و جنوب شرقی کشور سکونت داشتند گرفته شده و بر سرزمین که همان وسعت سرزمین آریانا را داشت اطلاق گردیده به این ترتیب نام خراسان جای خود را به افغانستان سپرد.

افغانستان نیز از یک نام محلی یکی از قبایل خراسان زمین که بیشتر به مناطق پکتیا، درنگیانا، اراکوزیا و گدروسیا سکونت داشتند بنام افغانستان که همان وسعت سرزمین آریانا را در برداشت عرض وجود کرد. در اثر اقدام احمدشاه ابدالی بود که آریانای کهن یا خراسان عصر اسلامی بالاخره بنام نوین خویش یعنی افغانستان در چوکات جغرافیای سیاسی مرکزی عرض اندام کرد.

درحقیقت احمد شاه ابدالی بود که در اواسط قرن هژدهم بار دیگر افغانستان را وحدت بخشید و حدود سیاسی افغانستان قدیم یعنی آریانا و خراسان را باز احیاء نموده و کشور را به سرحدات طبیعی و حقیقی اش (سند، آمو و بحرهند) رسانید. مگر بعد از مرگ او بنا بر

ضعف اداره زمامداران و بروز نفاق بین شهزاده گان درانی و خانه جنگی های میان سدوزائی و محمدزائی و رقابت های محمدزائی ها و مداخله مستقیم دولت های روسیه تزاری و بریتانیه در امور افغانستان وسعت خاک افغانستان کاهش یافت و به مرور زمان در سال های اخیر نیمه دوم قرن نوزدهم افغانستان به تدریج بشکل و چوکات سیاسی که فعلاً در نقشه سیاسی آسیای مرکزی مشاهده میشود مبدل گشت. درین زمان نه تنها سیر تکامل اقتصادی، تجارتي، زراعتی، صنعتی و فرهنگی کشور ما رو به عطالت گذاشت بلکه حصه از خاک اصلی کشور از پیکر افغانستان جدا گردید و خطوط مرزی امروزی در سرحدات شمالی، شرقی، جنوبی و غربی به میان آمد.

نگاهی به آریانای باستان قبل از دوره احمد شاه

افغانستان در آسیای مرکزی کشوریست که واجد اهمیت تاریخی و تقدم زمانی نسبت به ملل آریائی همجوار می باشد ولی بعضی از نویسندگان ازین قدامت تاریخی انکار ورزیده و آنرا کشور جدید التشکیل در قرن هژدهم دانسته اند. این مفکوره ریشه خود را از زمان استعمار غرب در شرق گرفته شده است یعنی فرصتی که پای استعمار غرب در قاره آسیا گذاشته شد و با توسعه روابط تجارتي و اقتصادی شناسائی بین کشور های دور افتاده آسیای و ممالک اروپائی بیشتر گردید. دول استعماری به هر جائی که رسیدند کتب و آثار راجع به آن سرزمین نوشتند و در اروپا نشر کردند که بعضی از آنها دانشمندان واقعی بوده وعده دیگری دانش خود را وقف خدمت در راه استعمار کردند. در زمره این نویسندگان مهمترین شان انگلیس ها بودند که زودتر از دیگران با افغانستان آشنا گردیدند و بیشتر از دیگران آثار راجع به افغانستان نوشتند و همین آثار شان بود که بعدها مدرک و منابع مهم شناسائی سایر ممالک جهان راجع به افغانستان گردید و حتی تا امروز منبع و مرجع بیشتر نویسندگان حتی کشورهای همسایه را تشکیل میدهد.

غالباً نویسندگان استعماری در نوشته های خود اغراض سیاسی و احساسات شخصی را دخیل ساخته و بر واقعیت های تاریخی پرده افکنده اند. چنانچه اکثر نوشته های شان بدور این محور می چرخید که کشوری بنام افغانستان در گذشته موجودیت تاریخی طبیعی و سیاسی نداشته است و اگر در قرن هجدهم دولتی هم تشکیل شده است آن یک امر اتفاقی بوده است نه یک واقعیت تاریخی. خوشبختانه در قبال این نوع تبلیغ استعماری، دانشمندان و

نویسندگان واقعی که در راه معرفی علم، ادب، لسان، تاریخ و فرهنگ کشور ما معلومات علمی تقدیم کرده اند؛ در جهان موجود بودند که پرده جعل و افترا را اروی حقایق دور کرده اند. نظر این دسته دانشمندان در باره افغانستان آنست که این سرزمین در قلب آسیا کشور باستانی است و تاریخ طولانی دارد. منتها سرزمین که امروز بنام افغانستان یاد میشود در گذشته بنام های مختلف چون آریانا و خراسان مسمی بوده است و در ادوار گذشته و عصر حاضر نقش ارزنده در ساحت های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بین المللی بازی نموده چنانچه از آغاز تاریخ آسیای مرکزی، افغانستان شاهراه مطلوب و معبر خوبی برای مهاجران، مهاجمان، کشور گشایان، سیاحان، زائران و تجاران بوده است.

مهاجرین، مهاجمین و جهان گشایان از غرب به شرق و از شمال به جنوب به منظور حصول خاک حاصل خیز نیم قاره هند از همین معبر اجباری که به اسم کلید هند یاد شده استفاده کرده اند.

مثالهای زیادی تاریخی شاهد این مدعا است. افغانستان "چهار راه آسیا" نقش مهمی را در بین مدنیت های غربی، هندی، چینی و فارس بازی کرده است. این سرزمین نه تنها منشاء و مهد بعضی از مذاهب و تمدن های مهم جهان بوده بلکه حیثیت منطقه تلاقی، پرورشگاه و انتشار را نیز دارا بوده است.

در ساحت تجارت بین المللی ادوار قدیم افغانستان نقش ارزنده داشت، چنانچه راه معروف ابریشم که حوزه های چین، هند و امپراطوری روم را با هم وصل میکرد از همین خاک میگذشت و افغانستان خصوصاً در دوره کوشانی ها مرکز تبادل اموال تجارتهای قاره های آسیا و اروپا و دولت آریانا از درک محصول ترانزیت ممالک چهار اطراف عاید خوبی بدست می آورد.

موقعیت حساس جغرافیائی افغانستان باعث می‌گردد تا هر انکشاف و بحران سیاسی در شرق میانه بیشتر اقتصاد این کشور را که راه های تجارتی خشکه از آن عبور می‌کرد صدمه برساند و مناطق حاصلخیز آن که در سر راه تجارت قرار داشت بر اثر تهاجم از شمال یا غرب کشور خساره میدید و بعضاً فلج میگردد.

راه ابریشم که گذشته از تقویه اقتصاد و تجارت بین المللی در انتشار هلنیزم به شرق میانه و از بودیزم به شرق دور نیز کمک کرده بود. از اواخر قرن دوم میلادی به بعد سخته دار گردید بدین معنی که ابتدا پارتها و بعداً ساسانی‌های فارس کسب قدرت نموده سد بزرگ را بین آریانا و امپراطوری روم تشکیل دادند و به رفت و آمد قوافل تجارتی لطمه وارد کردند.

از سوی دیگر هونها در سرحدات ترکستان چین به تخریبات آغاز کرده و در نتیجه روابط تجارتی افغانستان با چین قطع گردید با اضافه عوامل سابق الذکر تغییر مسیر راه تجارتی خشکه (راه ابریشم) به بحر و اختراع و استعمال طیارات سریع السیر و غیره وسایل جدید حمل و نقل ضرر بزرگ اقتصادی را به افغانستان نصیب نمود.

افغانستان در طول تاریخ خود چندین نوبت بر خاکهای کشورهای همجوار خود حکمرانی کرده است چنانچه در دوره دولت های یونانی و تخاری تا قرن پنجم میلادی بر ماوراء النهر، کاشغر، ختن و هندوستان فرمانروائی داشت، هکذا در دوره اسلام از عهد سلاطین صفاری، سامانی، غزنوی و غوری تا دوره تیموری و ابدالی بر ماوراءالنهر فارس و هندوستان با اختلاف زمان و مکان مسلط بوده است.

ولی در مقابل مملکت افغانستان فترت های بزرگ تاریخی را نیز طی کرده به این معنی که هنوز قرن از زردشت و دولت باختری نگذشته بود که هخامنشیان فارس به افغانستان تاختند و به تعقیب آن اسکندر مقدونی وارد این سرزمین گردید.

فترت دومین در قرن ششم میلادی با تعرض تهاجم ساسانیان و ترکان ترکستان آغاز گردید و افغانستان تجزیه شد.

فترت سومین افغانستان از حمله چنگیزخان شروع و با مرگ تیمور گورگانی خاتمه میابد.

فترت چهارمین افغانستان در قرن دهم هجری شروع شد و تا قرن دوازده هجری طول کشید. صفوی های فارس با ازبک های ماوراء النهر و مغل های هند دست به یغمای افغانستان دراز کردند. بر اثر این تجزیه، مرکزیت سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی افغانستان معدوم شد و در غرض به بخارا، اصفهان و دهلی انتقال یافت.

در همین دوره است که افغانستان از نگاه تجارت موقعیت انحصاری خود را از دست میدهد و آن موقع که به حیث ترانزیت و مرکز تجارت شرق و غرب کار میداد؛ از بین میرود. پیشرفت، انکشاف و ارتقاء شهرهای افغانی مورد تهدید قرار میگیرد و این امر باعث میشود اقتصاد شهری افغانستان ضعیف گردد و اقتصاد پولی به اقتصاد طبیعی مبدل شود. فیودال ها ، ارسطو کرات های زمیندار و سران قبایل کسب قدرت نمایند و طبقه تجار (بورژوا) تضعیف گردد و جامعه به شکل و ساختمان قدیمی خود برگردد. در واقع این دوره یک ضربه بزرگ به انکشاف اجتماعی و اقتصادی افغانستان بود.

تسلط بیش از دو قرن دولت های صفوی ، ازبک و مغل هند نتوانست روحیه آزادمنشی افغانها را خفه سازد، بلکه برعکس هر قدر فشار تسلط خارجی برایشان زیاد می گردید، به همان تناسب روحیه مبارزه ملی تقویت می یافت، چنانچه این مبارزه با اعلامیه ملیت خواهی و نشنلیم بار اول از جبهه شرق توسط گروه روشانیان آغاز گردید. این دسته به قیادت با یزید انصاری (1525-1581) مفکوره موجودیت سیاسی ملی افغانستان را انکشاف دادند

به تعقیب آنها خوشحال خان خټک (1613-1689) مردم را به اتحاد و کسب استقلال و آزادی تشویق میکرد و روزهای با عظمت افغان‌ها را در هند بخاطر شان میداد.

در جنوب و غرب کشور افغانستان یعنی قندهار و هرات مبارزه آزادیخواهی برهنمائی غلجائی‌ها و ابدالی‌ها آغاز شد با وجودیکه دولت صفوی فارس کوشید در امحای این آزادی از میتودهای مختلف کار گیرد به نتیجه نرسید و حکومت‌های ملی قندهار و هرات تبارز نمودند. گرچه عمر این حکومت‌ها کوتاه بود ولی این انقلاب سیاسی و اجتماعی گذشته افغانها بود مقدمه و هسته یک تحول بزرگ سیاسی افغانستان گردید و آن عبارت بود از احیای مجدد افغانستان.

فصل اول

احمد شاه ابدالی (1747 – 1773 م)

احمد خان ابدالی موسس و بنیان گذار افغانستان معاصر فرزند زمان خان و زرغونه الکوزی، برادر ذوالفقار خان و نواده دولت خان در سال 1721 م در شهر هرات تولد گردید. وی به دو قبیله نیرومند پوپل زائی و الکوزائی انتساب داشت.

قبیله ابدالی نظر به اختلافات قومی با غلجایی ها که سابقه ای از زمان صفویان ایران داشت، به هرات و فراه کوچ نمودند. احمد خان و ذوالفقار خان نیز بعد ها در هنگام محاصره هرات از طرف ایرانیان به قندهار به نزد شاه حسین هوتکی (غلجائی) پناه بردند اما او نسبت به دشمنی سابقه با ابدالی ها آنها را زندانی نمود که هنگام سقوط قندهار بدست نادر افشار آزاد شده و به صفت پاسدار شاه در دوره جوانی خدمت نموده و به تدریج تا به درجه ی نائبی قوای پاسداران افغان که تعداد آن به چهار هزار نفر می رسید ارتقاء یافت.

نادر شاه در یکی از شبهای ماه جون 1747 م در اردوگاهش در خراسان بدست بعضی از اعیان در بار خویش به قتل رسید. خانم نادر به پاس خدمات و حفظ عزت خویش توسط احمد خان، کشته شدن نادر را به او اطلاع داده و الماس کوه نور را برایش داد.

احمد خان با افراد خود از بین قوای ایرانی که به چپاول مشغول بودند خارج شده سر راست بطرف افغانستان حرکت کرد. وی از راه ترشیز و تربت حیدریه و تون وارد الکای فراه شده در هر جائیکه قوای ایرانی سر راه او را گرفتند از بین برده وارد گرشک شد و چند نفر را نزد سران ابدالی به قندهار فرستاده خبر قتل نادر و بازگشت قوای افغانی را به اطلاع ایشان رسانید و هدایت داد تا خزانه و فیل خانه را که به اردوی نادر می‌برند به هر جا که رسیده باشد محفوظ نگاهدارند. با رسیدن این نامه سران ابدالی والی شهر را با تقی خان شیرازی و نصیر خان صوبه دار کابل که از هند رسیده بود دستگیر نموده اموال دولتی را که مرکب از دو کروور معادل بیست میلیون روپیه نقد و مقدار جواهر بود و بهای مجموع آن که به دو صد و شصت میلیون روپیه بالغ می‌شد بدست آورد. کمی پس از آن احمد خان به قندهار رسید و زمام امور را بدست گرفت.

اعلان پادشاهی:

در این باره روایات گوناگون ذکر گردیده است، بعضی از تاریخ نویسان چنین آورده اند که پس از رسیدن احمد خان به قندهار لویه جرگه با شرکت یکعده از سران قبایل در مقابل شیر سرخ در حومه قندهار کنونی دایر گردیده پس از مذاکرات طولانی به پیشنهاد یک نفر از روحانیون احمد خان را بدون اینکه خودش سعی و تلاش بکار برده باشد به پادشاهی انتخاب کرد. عده ای دیگر بر عکس نظر را دارند و می‌گویند که احمد خان در راه قندهار و پیش از رسیدن به آن شهر، از جانب اردوی که آن را رهبری می‌کرد به پادشاهی برگزیده شد و مقدار زیادی پول و جواهرات را نیز با خود داشت اما اگر این نکته را در نظر بگیریم که احمد شاه به دو عشیره نیرومند پوپل زائی و الکوزائی و در بین پوپل زائی ها به تبار سدوزائی منسوب بود که در آن عشیره بلکه در تمام قبیله درانی خان خیل شمرده می‌شد. از سوی دیگر یگانه رئیسی بود که اردوی منظم چند هزار نفری با خزانه را در اختیار خود

داشت. به این ترتیب احمد شاه ابدالی یا از طریق انتخاب تحمیلی و یا از طریق استفاده از نیروی نظامی و سرمایه بدست داشته و یا از طریق انتخاب صابر شاه کابلی به پادشاهی افغانستان تعیین گردید اما در این زمان کشور های اطراف افغانستان چگونه وضعیتی داشته اند.

در ایران که دولت جدید افغانستان از آن مجزا شده بود بعد از کشته شدن نادر شاه یک دوره هرج و مرج و جنگ داخلی آغاز گردید که تا اواخر قرن 18 میلادی ادامه یافت. در جریان این حوادث دولت وسیعی که توسط نادرشاه ایجاد شده بود به اجزاء متعدد تقسیم گردیده و سه داو طلب داشت. اول باز ماندگان نادر افشار که پایگاه قدرت شان شهر مشهد و خراسان غربی بود. دوم کریم خان زند در فارس و سایر مناطق جنوبی ایران. سوم آقا محمد خان معروف به اخته، رئیس قبیله قاجار بود.

در سمت دیگر افغانستان یعنی هند، دولت پادشاهان مغلی که بعد از مرگ اورنگ زیب در 1707 به انحطاط آغاز نموده بود درین موقع در حال ضعف قرار داشت در دکن جنبش مرهته یک حرکت مذهبی هندو و در پنجاب حرکت مذهبی سیک ها شروع گردیده بود و راه مواصلات دهلی را با خراسان تحت فشار قرار میداد. درین موقع قوت های بزرگ اروپائی به ویژه انگلیس ها و فرانسویان که بعنوان تاجر و کمپنی ها به هند وارد گردیده بودند امتیازاتی می خواستند.

در سمت دیگر، روسیه بعد از یک دوره محافظه کاری و وفات پتر در سالم 1762 م کاترین دوم بر تخت سلطنت جلوس کرد و سیاست توسعه جویی را از سر گرفته اما مشغولیت بزرگ آن در اروپا و بالکان بود متوجه آسیای مرکزی، ایران و افغانستان آن چنان نبود. در اروپا هم رقابت بین انگلیس و فرانسه بر سر مستعمرات امریکایی و سایر مناطق غرب بود.

به این ترتیب شرایط خوبی برای احمد شاه ابدالی بوجود آمد که توانست از مجبوری و ضعف دولت های همجوار استفاده نموده و بعد از چندین سال، حکومت مقتدری با پایه های وسیع درین سرزمین بر پا نماید بر علاوه باز پس گیری سرزمین های از دست رفته افغانستان، سرزمین های جدیدی را نیز تصرف نموده و بر وسعت دولت خویش بی افزاید که توانست تا دهلی هند برسد و مشهد را فتح نموده و آمو دریا را عبور نماید.

سیاست داخلی احمد شاه:

احمد شاه ابدالی پس از انتخاب شدن به عنوان پادشاه افغانستان در ابتدا برای تامین صلح و آشتی از بین بردن اختلافات میان ابدالی ها و غلجائی ها تلاش نمود و در این زمینه توانست تعداد زیاد از سران قبایل را با دادن مقاوم و جای گیر با خود یکجا نماید و در عین حال مقداری پول نقد را در بین روسای عشایر از جمله آنهایکه هنوز به او بیعت نکرده بودند تقسیم کرد و بدست آوردن قلوب آنها پرداخت. محمد تقی خان شیرازی که مرد مجربی بود در خدمت او داخل شد. از طرف دیگر احمد شاه یک تعداد از خوانین سرکش را که به اطاعت او تن نداده و یا بعداً به دسیسه پرداختند دستگیر نموده و آنها را از بین برد. عبدالغنی خان الکوژی مامای احمد شاه هم به اعدام محکوم گردید. در این وقت نام قبیله ابدالی به درانی تبدیل شد. پس از آن احمد شاه به امور کشوری متوجه شد تشکیلات دولت و دربار را بر نمونه ایکه در ایران صفوی و افشاری معمول بود بنا نهاد و اشخاص را بر مناصب دولتی تعیین نمود که روسای عشایر بویژه پوپل زائی بودند.

راجع به سیاست داخلی احمد شاه باید گفت که بر خلاف رهبران قبلی افغانان که هدف ایشان تأسیس امارت محدود برای یکی از قبایل افغان در منطقه سکونت خودش بود، شاه جدید از همان مرحله اول اراده اش را به تأسیس دولت افغان در داخل خراسان یعنی منطقه سکونت پشتون ها متوجه ساخت و از همین جا بود که شهر قندهار را پایتخت جدید انتخاب

کرد احمد شاه اراضی قندهار را بین عشایر درانی تقسیم نموده مالیه اراضی خشکابه را در قندهار و مناطق مجاور آن برای درانی ها تخفیف داد در حالیکه مالیات مذکور برای سایر دهقانان افزوده گردید، این ها مجبور بودند تا ده یک حاصل شان را به پردازند. علاوه بر آن وظیفه تحصیل مالیات زمینداران غیر پشتون به خانان درانی سپرده شد. این امر نفوذ فیودالهای درانی را باز هم بالاتر برد و به آنها موقع داد تا بتدریج املاک دهقانان غیر پشتون را تملک کنند و بالاخره درانی ها از ادای مالیه معاف شدند.

احمدشاه تصمیم گرفت تا اولاً تمام افغانان را در داخل حدود این دولت جمع نموده بعداً آنها را برای فتح کشورهای مجاور مخصوصاً هند که افسانه ثروت آن فاتحین و کشور گشایان را جلب می کرد سوق بدهد و به این صورت خانان و سرداران جاه طلب را مصروف ساخته و برای افراد قبایل منابع عایداتی تأمین کند. از آنجا که تطبیق این نقشه به وجود یک اردوی قوی و منظم نیازمند بود احمد شاه از همان مرحله اول سلطنت اش را باین کار متوجه گردیده در این راه به پیروی از نادر شاه از تقسیم املاک به طور جاگیر در بین خانان استفاده کرد. به سران عشایر مختلف ابدالی جاگیر داده آنها را مکلف ساخت تا در برابر آن در حدود 6000 نفر برای خدمات حربی آماده داشته باشند. در نتیجه سران مذکور که اکنون وظیفه لشکری نیز بدست آورده بودند به کلمه سردار که عنوان یکی از درجات لشکری ایران بود نیز ممتاز شدند در حالی که بزرگان سایر اقوام مانند سابق، خان نامیده می شدند. خانان و فیودالان ابدالی و غیر آن مکلف بودند در حدود 12500 نفر سوار برای انجام خدمات حربی آماده نمایند. اما احمد شاه ابدالی به این هم اکتفا ننموده در پهلوی این اردوی قومی چند دسته سپاه دایمی نیز تشکیل نموده که دارایی معاش معین بودند ولی در زمان جنگ و صلح در تغییر بود. مهمترین این دسته جات بنام غلامان شاهی یاد می شد. این ها

وظیفه حفاظت شاه را به عهده داشتند و در موقع جنگ به عنوان قوای ذخیره بودند. بعضی از قبایل که حاضر بدادن افراد در اردو نبودند در عوض آن اسپ و یا پول نقد تادیه می کردند.

از آنجا که احمد شاه از آوان جوانی به کارهای لشکری مشغول و در جنگ های مختلف شرکت کرده بود در اداره لشکر و فن محاربه تجارب زیادی اندوخته بود که اینک به کمک آن تجارب اردوی نیرومند تشکیل داده و آنرا در خدمت نقشه های نظامی و سیاسی خویش قرار داد.

لشکر کشی های احمدشاه ابدالی

احمدشاه ابدالی در سومین ماه حکومتش برای تامین وحدت سیاسی، خاک های تاریخی و طبیعی، توسعه قلمرو و بدست آوردن ثروت مالی برای سلطنت به سوقیات به طرف شمال شروع کرد و باز قدم فراتر، حتا در خاک دیگران گذاشت. رسیدن سرزمین ثروت مند هندوستان و بدست آوردن منابع اقتصادی آن از همان ابتدا بزرگترین هدف استراتژیک احمدشاه ابدالی بود. عمده ترین سفرهای وی قرار ذیل می باشد که بطور خلاصه به آن پرداخته می شود:

سفر اول 1747-1748 میلادی

اولین سفر احمد سفرا احمدشاه ابدالی غرض توحید خاک های افغانستان و سایر مقاصدش به هدف تصرف ولایات شرقی افغانستان تا دریای سند بود که موفق شد ابتدا ولایات کابل، پیشاور و سپس لاهور را از اداره دولت گورکانی هند خارج نموده و آن را ضمیمه خاک افغانستان نماید.

سفر دوم به طرف غرب 1749 میلادی

در سال 1749 م احمدشاه به سوقيات خود جانب غرب آغاز نمود و موفق شد هرات را پس از محاصره کوتاه تصرف نمايد. سپس بطرف مشهد نيشاپور حرکت نموده و آنجا را پس از مقاومت کوتاه نيروهاي شاهرخ نواده نادر افشار، تصرف نموده و شاهرخ پس از پوزش خواستن از احمدشاه به حکومت مشهد باقی ماند. همچنان احمد شاه در این سفر قسمت شمالی کشور به شمول مناطق آغچه، سرپل، اندخوی و خلم را از نزد حاکمان محلی آزاد نموده و تابع حکومت خود نمايد.

سفر سوم به طرف غرب 1751-1752 ميلادی

احمدشاه در سال 1750 م یکبار ديگر به نيشاپور رفت زیرا شنيد که مير علم، سرلشکر شاهرخ را نا بينا ساخته و خودش قدرت را در دست گرفته است. لذا احمدشاه به مشهد رفت و مير علم را سرکوب نمود و شاهرخ نا بينا را آزاد و دوباره به حکومت مشهد گماشت. در طی این مدت احمدشاه توانست بود وحدت سياسی افغانستان را از دریای آمو تا بحيره عرب و از دریای سند تا دشت های ايران تکميل نمايد.

سفر چهارم به طرف شرق 1752 ميلادی

احمدشاه در سال 1751 ميلادی که از هرات به قندهار رسیده بود متوجه شد که ميرمنو والی پنجاب از تاديه ماليات چهار منطقه چون سالکوت، گجرات، امرتسر و اورنگ آباد که قبلاً تعهد نموده بود خود داری نموده است. احمدشاه برای سروکوبی او لشکر کشيد و از راه اتک وارد پنجاب شده قوای هند را در بیرون از شهر لاهور شکست داد. ميرمنو تسليم شد و در عوض باقی ماندن حکومت پنجاب تعهد نمود در ضمن تا دو ميليون روپيه بپردازد و ولايات پنجاب و ملتان جز خاک افغانستان باشد. احمدشاه این عهد نامه را توسط نماينده خود به دربار دهلی فرستاد چون دربار دهلی، توان مقابله با احمدشاه را در خود نمی دید،

عهدنامه مذکور را تایید کرد و به این صورت قسمت های زیاد کشمیر، پنجاب، ملتان و سند جز قلمرو افغانستان گردید و خود احمدشاه، در سال (1756-1757) به قندهار مراجعت کرد.

سفر پنجم در شرق 1756-1757 میلادی

در سال 1753 م میرمنو حکمران دست نشانده احمدشاه ابدالی در پنجاب مُرد و احمدشاه جای او را به پسر خورد سال او محمد امین داد و مغلانی بیگم مادر محمد امین، بنام پسرش تمام اختیارات را در دست گرفت، اما بین مغلانی بیگم و سایر داوطلبان بر سر حکومت پنجاب جنگ در گرفت. دربار دهلی به صورت خود سرانه در امور پنجاب مداخله نموده، مغلانی بیگم را عزل و شخص دیگری را به جای او تعیین نمود مغلانی بیگم از احمدشاه کمک خواست، احمدشاه پس از این حوادث در سال 1756 میلادی از قندهار به پنجاب رفت و بدون جنگ آنجا را بدست آورده و راهی دهلی گردید عالم گیر ثانی که اکنون پادشاه هندوستان است، نجیب الدوله افغانستان را در سرلشکر هند به مقابل احمدشاه فرستاد ولی نجیب الدوله با سپاه خود به احمدشاه پیوست و احمدشاه فاتحانه وارد دهلی شد. عالم گیر ثانی نیز از احمدشاه استقبال کرد و تاج و تخت دهلی را به او تسلیم نمود و در ضمن برادر زاده خود را به عقد نکاح تیمورشاه پسر احمدشاه در آورد، اما احمدشاه که نمی خواست از پایگاه اصلی خود افغانستان دور باشد پادشاهی دهلی را دوباره به او تفویض نموده و موفقانه به قندهار بازگشت.

سفر ششم به طرف جنوب 1758 میلادی

همین که احمدشاه از هند به افغانستان بازگشت در ولایت پنجاب اغتشاش به میان آمد و قوت چنگاور سک با اسلحه و تعصب مذهبی، رهبری شورشیان را در دست گرفتند. در این هنگام قوای مرهته به دهلی هجوم آورده و شاه دست نشانده احمدشاه را با نجیب الدوله که به حیث سپه سالار او تعیین شده بود به عقب نشینی وادار ساخته و دهلی را تصرف کرد. سپس جات ها و راجپوت ها نیز با مرهته ها یکجا شده و یک قوت بسیار بزرگی را به میان آورده و به طرف پنجاب که سک ها در حال جنگ با قوای افغانی به سرپرستی تیمور پسر احمدشاه بود، تاختند شاهزاده تیمور که توان مقابله به آنها را نداشت تا اتمک عقب نشینی نمود. هنگامی که این خبر به افغانستان رسید افراد فرصت طلب به فکر استقلال منطوقی شدند زیرا آنها فکر می کردند که احمدشاه، در برابر پیشروی دولت مرهته ضعیف شده و کاری را از پیش برده نمی تواند و از همه بیشتر نصیرخان بلوچ بغاوت نمود، از این رو احمدشاه عجالاً قضیه هندوستان را به آینده محول نمود و به فکر بهبود اوضاع داخلی شد. احمدشاه لشکری به استقامت جنوب حرکت داد و نصیرخان بلوچ را در مقر به محاصره گرفت، بالاخره نصیرخان با احمدشاه درخواست مصالحه نمود و تعهد کرد که مانند سابق تابع دولت ابدالی باشد و در جنگ ها، احمدشاه را کمک نماید، احمدشاه نیز او را مورد عفو قرار داد و خود به قندهار بازگشت، تا برای تصفیه حساب با قوای سک و مرهته آمادگی بگیرد.

سفر هفتم به طرف شرق و جنگ با مرهته 1761-1760 میلادی

احمدشاه که از کار نصیرخان بلوچ فارغ شد و از طرفی هم نامه های نجیب الدوله و عالم گیر ثانی پادشاه دهلی به او رسیده و از او دعوت کرده بودند، تا جهت دفع حکومت مرهته

ها که حاکمیت افغان ها را در شمال هند تهدید کرده بودند به هندوستان بیاید، روانه هند گردید. قوای مرهته که به صورت دسته جات غیر منظم در پنجاب پراکنده بود با نزدیک شدن احمدشاه به طرف جنوب عقب نشینی کردند، اما سکه ها که خود از اهل پنجاب بودند در مقابل احمدشاه به مقابله برخاستند، لیکن از طرف قوای افغان شکست خورده و پنجاب به دست احمدشاه افتاد. پس از آن احمدشاه به عزم دهلی حرکت کرد، در راه نجیب الدوله هم با او پیوست، احمدشاه در سر راه خود یک دسته از قوای مرهته را به رهبری سند در نزدیک دهلی شکست داد. بالاجی باجی، پیشوای مذهب مرهته که از این حادثه خبر شد به تمام روسای مرهته امر کرد، تا عساکر تازه را جمع آوری نمایند، در طی چهار ماه اردوی عظیمی از مرهته ها، راجپوت ها، جات ها و هندوها که تعداد شان به سیصد تا چهارصد هزار نفر می رسید با 2500 فیل جنگی و باربر، 2000 شتر با 20 توپ بزرگ و 200 توپ کوچک در میدان پانی پت جمع شدند. در این حال نیروی امدادی از شمال هند و افغانستان به احمدشاه پیوست که اکنون تعداد نیروهای احمدشاه به 60000 نفر می رسید.

احمدشاه به مقابل قوای بزرگ هندی که در میدان پانی پت موضع گرفته بودند قرار گرفت و به مدت سه ماه به جز جنگ های پراکنده، جنگی مهمی صورت نه گرفت در طی این مدت احمدشاه راه های ارتباطی و اکمالاتی دشمن را قطع نمود که در نتیجه لشکر دشمن به قحطی مواد خوراکی مواجه شد و مجبور گردید، تا جنگ به تاریخ 16 جولای سال 1761 میلادی در میدان پانی پت اتفاق افتاد. در ابتدا مرهته ها به پیشروی آغاز کردند و تلفاتی به قوای احمدشاه وارد نمود، اما جنگ برای افغان ها سرنوشت ساز بود؛ زیرا اگر شکست می خوردند یک تن هم به افغانستان زنده بر نمی گشت. احمدشاه که پیشروی دشمن را به شکل سیل آسا مشاهده می کرد، تا به قلب دشمن حمله نموده و دشمن را زیر آتش قرار دهند. آن ها دستور احمدشاه را عملی کرده و به قلب دشمن هجوم بردند. در اولین برخورد، وایسواس

پسر بالاجی باجی پیشوای مرهته ها که رهبری مرهته را به عهده داشت کشته شد، این حادثه قوای مرهته را متزلزل ساخت و مجبور به عقب نشینی نمود. در همین وقت توپ خانه احمدشاه، فیلان جنگی دشمن را زیر آتش گرفت و در نتیجه فیل ها لشکریان خود را پایمال نموده و بی نظمی عجیبی را در اردوی دشمن به میان آورد. با استفاده از این فرصت قوای افغان به یک بارگی بر آنها حمله ور شده، مرهته ها را با تمام قوای شان در هم کوبیده و مجبور به فرار نمودند. قوای احمدشاه تا چهل میل آنها را تعقیب نمودند که هزاران کشته دشمن در میان جنگ به جا مانده و به تعداد 22000 اسیر، 500 فیل، چند هزار اشتر، 50000 اسب و 200 هزار گاو به غنیمت لشکر احمدشاه افتاد در حالی که تلفات اردوی احمد شاه بین 10-15 هزار نفر بود.

این جنگ از مشهور ترین جنگ های احمدشاه به شمار می رود. اروپایی ها کمپنی هند شرقی که در هندوستان رخنه کرده بودند و به فعالیت های سیاسی می پرداختند از شکست قوای هند خوشحال شده، اما از قدرت و نفوذ احمدشاه هراس داشتند؛ زیرا آن ها می دانستند که احمدشاه می تواند وحدت سراسری را در هند به میان آورد و آنگاه به انگلیس موقع میسر نخواهد شد. تا به نفوذ بیشتر خود در هند ادامه دهد، اما احمد شاه خطر استعمار انگلیس را به حساب نمی گرفت و همین که به هند برگشت امپراطوری متزلزل هندوستان را به علی گوهر پسر عالم گیر ثانی سپرد و خود به افغانستان بازگشت. جنگ پانی پت غیر مستقیم به نفع انگلیس ها تمام شد.

سفر هشتم به طرف شرق در پنجاب 1762-1763 میلادی

همین که احمدشاه از هندوستان به افغانستان بازگشت اوضاع در پنجاب به وخامت گرائید زیرا سکه های پنجاب مجدداً قیام کرده، امر تسر را مرکز نظامی خود قرار داده و شهر لاهور

را به زور اسلحه تسخیر کرده بودند. احمدشاه با اطلاع یافتن از این حادثه به طرف پنجاب رفت و سکه ها را با سپاه بزرگ شان شکست سختی داد و حکومت پتیاله و سرهند را به امیر سنگ یکی از سرداران سکه سپرده و خود دوباره به افغانستان بازگشت.

سفر نهم به طرف شرق پنجاب 1767 میلادی

احمدشاه تا سال 1767 میلادی گرفتار مریضی که شده بود، نتوانست سفری در داخل و خارج انجام دهد. تا این وقت قوای سکه مجدداً جان گرفت در پنجاب و سرهند حملات شدیدی را به راه انداخته و در اکثر مناطق حکام و قوای افغانی را از بین بردند. آن ها (حدود 40) هزار نیرو جمع آوری نمودند و قدرت آنها تا جایی رسید که می خواستند دهلی را نیز متصرف شود. سرکوب سکه ها به دست احمدشاه، شورش و سرخوردگی سکه ها را بیشتر ساخت. مرهته ها و راجپوت ها نیز با آنها همکاری می نمودند. در سال 1767 یکبار دیگر احمدشاه تصمیم گرفت، تا به آن دیار لشکر بکشد. در این لشکر کشی نیز احمدشاه قوای سکه ها را درهم کوبید و آن ها را مجبور به فرار به کوهستانات نمود و خود دوباره به قندهار بازگشت این آخرین لشکر کشی احمدشاه به طرف شرق بود. احمدشاه می دانست که قوای سکه در پنجاب رو به توسعه است، اما خود نمی توانست در پنجاب اقامت طولانی و یا دائمی داشته باشد. احمدشاه پس از بازگشت از پنجاب وزیر شاولی را به شمال افغانستان فرستاد، تا مسائل سرحدی را با شاه بخارا حل نماید و نتیجه آن شد، تا دریای آمو حد فاصل بین افغانستان و بخارا باشد. سپس شاولی خان به بدخشان رفت و در بازگشت خود خرقة مبارکه را از شهر فیض آباد به قندهار آورد که تا به امروز در آن شهر زیارت گاه است .

سفر دهم به طرف غرب 1769 میلادی

یک بار دیگر اوضاع خراسان متشنج شد و احمدشاه به سفر دیگری به مشهد مجبور گردید به این معنی که پسر شاهرخ نصرالله میرزا از اطاعت احمدشاه سرباز زد و با استفاده از غیبت احمدشاه جهت مستقل ساختن مشهد شروع به فعالیت نمود و باخوانین و روسای زیادی در تماس شد و حتی از کریم خان زند کمک خواست، اما موفق نشد تا کمک بزرگی را جمع کند. وقتی که احمدشاه، از این وقایع اطلاع یافت از طریق هرات عازم مشهد گردید و آن شهر را به محاصره کشید. نصرالله میرزا که دیگر چاره نداشت تسلیم شد، شاهرخ پدرش واسطه صلح شد و دخترش گوهرشاد را به پسر احمدشاه تیمور به زنی داد. احمدشاه به پاس خدمات نادر افشار در قبال خود، باز حکومت خراسان را به شاهرخ نابینا داد و در سال 1770 م به قندهار باز گشت. این آخرین سفر احمدشاه بود، احمدشاه طی جنگ ها و سفرهای پی در پی قلمرو بزرگی را از خود به میراث گذاشت.

مرگ احمد شاه

احمد شاه به مرض شکر گرفتار بود و از سوی دیگر زخمی در بینی داشت که آهسته آهسته گسترش میافت تا بحدی که برای پوشاندن آن پوش نقره ای بالای بینی میگذاشت منشأ زخم از اسپ بزمین افتادن وی بود که به اثر همین زخم وفات یافت. پس از شدت مرض شاه در جنوب شرق شهر رفت و در آنجا در سال 1773 وفات یافت. وی را به قندهار انتقال داده و در جوار خرقة مبارک بخاک سپردند.

خصایل احمد شاه

احمد شاه مردی بلند قامت و تنومند بود چهره عریض و ریش سیاه داشت رنگ چهره اش مایل به سفیدی و قیافه او روی هم رفته با وقار بود از قوت جسمی و فکری زیادی برخوردار بود. احمد شاه عادتاً لباس ساده می پوشید و از استعمال جواهر و تزئینات خود داری میکرد.

تصویری از وی در موزیم لاهور موجود است که در آن کلاه خراسانی با سرپیچ بسر دارد و بر تختی ساده و عاری از تزئینات نشسته است. مورخین بر این نظر اند که احمد شاه مردی پرهیزگار و حاکم بر نفس خود بود و به همین سبب از رذایل اخلاقی و اعتیاداتی که اکثراً زمام داران شرق به آن مبتلا بودند و افراط در آن موجب ضعف نیروی جسمی و فکری ایشان می‌گردید مبرا بود و وقتش را به مملکت داری یعنی کار حرب و سیاست وقف کرده بود. تفریحات اش از جنس تفریحات سالم و مردانه بود به اسپ و شکار علاقه فراوان داشت. درجه تحصیل معلوم نیست اما مردی با سواد بود. ذوق ادبی داشت چنانچه اشعاری در پشتو از وی باقی مانده است در ایام اقامت در هرات و ایران با ادب فارسی آشنایی و علاقه پیدا کرده بود. روی هم رفته مردی معتدل بود.

تیمور شاه و حفظ امپراتوری (1773 - 1793م)

تیمور شاه فرزند احمد شاه در سال 1747 م در مشهد تولد شده و در سال 1749 به افغانستان برگشت. تیمور از دو سالگی تا نه سالگی بنام پادشاه هرات از طرف پدر تعیین گردید بعد از سال 1756 به قندهار مراجعت و از آنجا در لشکر کشی چهارم همراه پدر به هند شرکت کرد. و با گوهر نسا بیگم دختر عالمگیر ثانی پادشاه هند ازدواج کرد. زمام امور متصرفات هند را به شهزاده تیمور دادند و چون هنوز کودک بود و امور کشوری را نمی‌توانست به پیش ببرد سردار جانخان سپهسالار به حیث نایب او تعیین گردید. تیمور در جنگ

پانی پت با پدر یکجا بود و بعد از مراجعت از سفر پنجم به قندهار به سال 1761 بنا بر در خواست خودش دوباره به هرات مقرر شد و تا آخر دوره پادشاهی پدرش به همین وظیفه دوام داد و با گوهرشاد دختر شاهرخ ازدواج کرد. تیمور شاه ولیعهد پدر مقرر گردید اما درین زمان شهزاده سلیمان پسر احمد شاه که داماد شاه ولی خان اشرف الوزراء والی پایتخت (قندهار) بود وزیر مذکور در رأس تمام سرداران و فیودالان قرار داشت و در دستگاه دولتی بعد از شاه شخص دوم به حساب می‌رفت، همیشه می‌کوشید تا بعد از احمد شاه سلیمان را جانشین پدر سازد.

بعد از مرگ احمد شاه و دفن آن در قندهار شهزاده سلیمان به کمک خسرش در قندهار تاج سلطنت به سرگذاشت، اما چون این خبر به هرات رسید تیمور در حالیکه با وزیر در نهایت مخالفت بسر می‌برد، بسوی قندهار حرکت نموده و در قندهار هم مددخان اسحاق زائی و بعضی دیگر از سران از سلیمان جدا شده و به عسکر هرات یکجا شدند. شاه ولی خان که به مقام و حیثیت خود مغرور بود با یک دسته محدود قوا به استقبال تیمور حرکت کرد تا کار جانشینی را به مذاکره حل کند اما همراهان تیمور وی را از ملاقات با وزیر بر حذر ساختند تیمور قبل از دیدار با وزیر او را دستگیر نموده و با دو پسر جوان و دو خواهرزاده اش اعدام کرد. بعد از آن تیمور به قندهار رسید سرداران درانی به استقبال تیمور شتافتند، سلیمان خود به عذر خواهی آمد و تیمور او را مورد عفو قرار داده به شهر احمد شاهی وارد شد و پادشاهی را عهده دار گردید.

اعدام وزیر شاولی خان که از سرداران طراز اول درانی بود و حبس بعضی از سرداران دیگر مثل جانخان سپهسالار، سایر امرا و فیودالان را مشوش ساخته در صدد آن شدند که حدودی برای قدرت سلطنت تعیین کنند. از طرف دیگر تیمور که سالیان جوانی را در هرات بسر برده در محیط علم و فضل، شعر و ادب پرورش یافته بود، دربار قندهار به میل آن نبود

چون دید که امرای جاه طلب به آن مسلط اند. تیمور این شهر را با ذوق خود بیگانه یافته به زودی پایتخت را از آنجا به کابل انتقال داد و برای آنکه در غیاب او حرکتی در قندهار علیه سلطنت صورت نگیرد یک‌کده سرداران را هم با خود به کابل برد. به این صورت از آغاز امر یک نوع بیگانگی و بدگمانی در بین شاه جدید و سرداران رخ داد.

تیمور در نظر داشت بعد از تنظیم امور کابل بطرف پنجاب حرکت نماید زیرا از حاکمیت افغانی در آنجا تنها نام باقی بوده آن خط پر ثروت را که منبع بزرگ عواید دولت بود دوباره بدست آورد اما قیام مردم ترکستان مانع این سفر گردید قبادخان و سایر امرای محلی شمال هندوکش بعد از شنیدن خبر مرگ احمد شاه تحت رهبری قباد خان رئیس قطنن از اطاعت دولت سر باز زدند. نبرد بین تیمور و قباد خان شروع شد که ابتداء تیمور شکست خورد ولی با کشته شدن قباد خان بدست یکی از رقبای محلی، تیمور مجدداً بطرف شمال لشکر کشی نموده و آن مناطق را به اطاعت حکومت مرکزی مجبور نمود.

در کابل و قندهار کشیدگی در بین سیاست تیمور شاه مبنی بر تقویه حکومت مرکزی از یک سوء، امتیاز طلبی سرداران از دیگر سو روبه افزایش بود. در نتیجه، در داخل دولت دو دسته مخالفت به میان آمد که هم از نظر وابستگی قومی و هم از نظر روش کشور داری در نقطه مقابل یک دیگر قرار داشتند و بر خورد بین آنان حتمی بود. در یک سو سرداران و خانان صاحب امتیاز واقع بودند که بیشتر از همکاران نزدیک احمد شاه به حساب می آمدند که روش احمد شاه را خواستار بودند و طرز زندگی فیودالی را حفظ می کردند. این گروه با گسترش قدرت شاه و دولت مرکزی و دفتر داری که کارها از نفوذ فعال شان خارج می شد و تحت قاعده و قانون می آمد، مخالف بودند و منافع و امتیازات خود را در خطر می دیدند. دسته دیگر عبارت بودند از مأمورین و کارمندانی که پیدایش ایشان نتیجه حتمی و منطقی تشکیل و گسترش دولت جدید بود. اینان غالباً از مردمان غیر پشتون تشکیل یافته از روی

کارشناسی و تخصص انتخاب می شدند نه بر اساس انتساب به قوم و قبیله. روی این منظور سبب خشم گروه اول می گردید. تیمور شاه که در ایام سلطنت پدرش در اداره ولایات دست داشت، شخصاً به دسته دوم متمایل بود اما نمی توانست دسته اولی را نیز به کلی فرو گذاشت نماید. در نتیجه وی اعتماد و همکاری سرداران را تا حدی زیاد از دست داد، که به تخفیف قدرت آن یا ایجاد اداره منظم و متمرکز نیز موفق نگردید.

عبدالخالق سدوزائی که یکی از سران قوم بود وقتی شش لک پول دولت از آن مطالبه گردید که از مالیات باقی دار بود به طرف قندهار حرکت کرد و سرداران درانی را علیه سیاست های شاه و بی توجه ای به اقوام درانی و برخورد سرد با ایشان، اقوام قندهار را به قیام علیه شاه و دولت تحریک کرد بعداً خود را پادشاه خوانده با 25 هزار عسکر قومی به طرف کابل حرکت کرد اما از سپاه شش هزار نفری شاه شکست خورد.

یکی از نتایج کشمکش در بین دو دسته ذکر شده و سؤظنی که بر اثر آن در بین تیمور شاه و سرداران درانی رخداد این بود که پادشاه مذکور پایتخت را بکابل انتقال داد.

جنگ با سیک ها

در حالیکه شاه از دو سو قصد، جهت از بین بردن آن در پیشاور و کابل جان سالم برد او سران اقوام را در آن دخیل دانسته، تعدادی از آنها را اعدام نمود. برای مقابله با سیک ها آماده گی گرفته در سال 1779م از کابل بطرف پیشاور حرکت کرد و از آنجا یکدسته 18 هزار نفری را مرکب از قوای پشتون، هزاره و قزلباش تحت قیادت گل محمد خان ملقب به زنگی خان مأمور ساخت تا بر قوای سیک که در سمت دیگر رود خانه سند اردو زده بودند شیخون بزند. زنگی خان چنین کرد وی پنهان از رود خانه عبور نموده به سرعت هر چه تمام خود را به اردوی سیکها رسانید و بی خبر بر آنها حمله برده قوای بزرگ سیک را از بین برد

و در حدود 30 هزار نفر از ایشان را به قتل رسانید. بعد از آن تیمور شاه با انبوه قوایش عازم ملتان گردید شهر مذکور را تصرف و سیک‌ها را از آن جا خارج نمود.

در این زمان آزاد خان والی کشمیر اعلان استقلال کرد که تیمور مجبور شد تا قوای خویش را به آن سو حرکت دهد تیمور در مرحله اول شکست خورد ولی بار دوم آزاد خان فرار نموده و بعد خود را انتحار کرد. تیمور با مادر وی ازدواج کرد.

لشکر کشی به مشهد و نیشاپور

اوضاع خراسان غربی سخت مختل شده بود و احتمال میرفت که امرای زند و قاجار در آن مداخله نمایند. تیمور در سال 1785 به هرات آمد و بعد به مشهد لشکر کشید و مخالفان را مطیع کرد درین جا با خانواده شاهرخ و همچنان با دختر عباس قلی والی نیشاپور بنام خدیجه سلطان ازدواج کرد.

لشکر کشی بطرف شمال

در سال 1789 تیمور از کابل بسوی بلخ به کرانه آمو لشکر کشید زیرا شاه مراد بیگ پادشاه بخارا مناطقی از جمله مرو را که از متصرفات دولتی درانی بود فتح نموده ماهده احمد شاهی را نقض کرده بود، تیمور سعی کرد از طریق صلح حل شود اما طرف مقابل رد کرد، تیمور از هندوکش عبور نموده با قوای شامراد بیگ مصاف داد جنگ به شکست بخارائیان پایان یافت و همان معاهده سابق را تجدید کردند.

تیمور شاه در سالهای اخیر عمر خود باز با روسای قومی برخورد نمود دو نفر از سران آنها را در نواحی پیشاور بقتل رسانید یکی از آنها ارسلان خان مومند از سرلشکران احمد شاه بود و دیگری فتح خان یوسفزایی در کشمیر. اما نظام قبیله ای و اشرافی به قدری قوت داشت که بعد از اعدام آنها پسران و یا نزدیکان شان در عوض بقدرت می‌رسیدند. به این صورت هر

چند تیمورشاه سعی کرد تا امتیازات وسیعی را که پدرش به سرداران و بزرگان داده بود کم کند به این امر توفیق نیافت و عامل مهم نا آرامی در دوره سلطنت او همین کشمکش با سرداران بود.

وفات تیمورشاه

در سال 1793 وقتی تیمور در پیشاور بود به مرض معده مبتلا گردید که از اثر پر خوری بوجود آمده بود. اطبای دربار از معالجه او عاجز آمدند. تیمور از پیشاور به کابل انتقال داده شد پسرش شهزاده زمان که درین وقت والی کابل بود به استقبال او شتافت تیمور در سال 1793 م به عمر 46 سالگی وفات کرد.

خصایل تیمور شاه

تیمور شاه از نظر خلق و خوی با پدرش احمد شاه تفاوت زیاد داشت و از بسیاری جهات نقطه مقابل او بود. احمد شاه ایام کودکی را در کشمکش بین غلجایی و ابدالی سپری نمود که در آن پدر و برادرش از جمله منازعان بودند بعد از آن در اردوی نادر شرکت نمود و در زیر دست مرد سفاک و سخت گیر، در جنگ ها و لشکر کشی ها خدمت کرد و زمانیکه به پادشاهی رسید با سرداران مغرور و مقتدر سر و کار پیدا کرد و مجبور بود از طریق دلجویی و شرکت دادن در غنایم حربی و احیاناً با زور و تهدید با خود همکار ساخته و در لشکر کشی ها از آنها استفاده کند. چون در جوانی با خوش گذرانی و تجمل خو نگرفته بود در کلان سالی به آسانی از آن صرف نظر کرد. و به جای آنهم خود را به امور حرب و کشور گشایی، مملکت داری و سیاست صرف نمود که درین راه به موفقیت نایل آمد. تیمور شاه بر عکس سالیان کودکی و نوجوانی را در محیط آرام شهزادگی در حمایت پدر مقتدری به سر برده بود شهر هرات که وی در شیر خوارگی عنوان پادشاهی آنرا حاصل کرد در آن وقت پناهگاه شاهان، شعرا و فضلا بود. بنا برین تیمور در محیط آرام دور از جنگ و سیاست بار

آمد و در اثر معاشرت با مردمان فاضل و شاعر مشرب به امور ذوقی و ادبی علاقمند گردید. بعد ها پدرش او را با خود به جنگ ها می برد و به رموز کشور داری آشنا ساخت و تیمور هم که مردی با ذکاوت بود از این تجارب بهره می گرفت اما طبیعت او بسوی صلح و آرامش، شعر و ادب و استفاده از نعمت های مادی مثل زنان زیبا و خوراکی های خوش مزه گرایش داشت. پس از رسیدن به قدرت هر چند از جنگ و لشکر کشی و رسیدگی به امور دولت به خوبی بر خورد میکرد هر فرصتی که میسر می شد برای ترتیب جشن ها و مجالس بزم و خوشگذرانی استفاده می کرد. شاه به زنان زیبا رغبت فراوان داشت میر عبدالکریم بخاری می نویسد «تیمور شاه 300 زن و کنیز داشت.

تجمل پسندی تیمور هم بر خلاف پدر او بود وی به لباس علاقه فراوان داشت. شاه تاج الماس بر سر داشت البسه فاخر مزین به جواهر به تن میکرد و حتی اسپش هم تاج الماس بر سر داشت. تیمور مرد خوش چهره بوده و قامت کوتاه داشت.

تیمور شاه علاوه بر شعر دوستی و شعر شناسی خود هم طبع شعر داشت. تیمور شاه 34 پسر داشت که از جمله دو نفر در ایام کودکی فوت نموده و باقی در موقع مرگ او در قید حیات بودند تعداد تمام اولاد او تقریباً به 70 می رسد.

بزرگترین پسر او شهزاده همایون از مادر سدوزائی حکمران قندهار بود پسر دوم او محمود از دختر حاجی جان خان رئیس عشیره بارکزائی بود که بحیث والی هرات اجرای وظیفه میکرد. شهزاده زمان و شاه شجاع از مادر یوسف زائی بودند.

روی هم رفته تیمور شاه با تمام خصوصیات خوشگذرانی و خوب و بدی که داشت توانست سرکشی ها را سرکوب و جدائی طلبان را شکست داده و امپراتوری وسیع پدر را به

طول 20 سال حکمرانی و سلطنت خود حفظ نماید و دوره آن تقریباً از آرامش نسبی برخوردار بود.

فصل دوم

زمان شاه (1793-1800م)

زمان خان پنجمین پسر تیمور شاه و از مادر از قبیله یوسف زائی بود که هنگام وفات پدر خود نایب الحکومه کابل بود. وی در این وقت 20 سال داشت و جوان صاحب اراده، شجاع و جاه طلب بود ازین رویداد استفاده نموده به کمک سرداران درانی مخصوصاً سردار پاینده خان و سران اردوی دایمی اعلان پادشاهی نمود. چون سایر شهزادگان اطلاع حاصل کردند به مخالفت پرداختند و از طرف خود شهزاده عباس را که از نظر سن بزرگتر از شهزاده زمان بود نامزد سلطنت کردند اما سرداران و قوای لشکری از زمان خان حمایت نموده و سایر شهزادگان را در بالا حصار تحت نظارت گرفتند شهزاده زمان پس از انجام مراسم سوگواری پدرش پادشاهی را اعلان کرد به این صورت پادشاهی رسمیت یافته خوانین و لشکر به او بیعت نمودند و برادران او هم که ناچار بودند به پادشاهی او تن در دادند اما زمان که مردی شکاک و سخت گیر بود، امر به حبس آنان صادر کرد.

گر چه زمان شاه در پایتخت به سهولت بر حریفان خود غالب آمد اما کار او در ولایات به این آسانی نبود. دو برادر او در قندهار و هرات حکومت داشتند. شهزاده همایون والی قندهار که بزرگترین پسر تیمور بود خود را مستحق سلطنت می شمرد و مخالفت آغاز شد

زمان شاه اردوی کابل را به قیادت پاینده محمد خان بارکزی علیّه او اعزام کرد. طرفین در حدود قلات به هم رسیدند، اما سران اردوی قندهار به زمان شاه پیوستند و همایون به بلوچستان نزد نصیر خان بلوچ فرار کرد.

شهبزاده محمود پسر دوم تیمور خواهر زاده پاینده محمد خان هم که قبلاً از قبولی پادشاهی زمان شاه سر باز زده بود وقتی شکست همایون را دید از مقابله منصرف و از اطاعت خود به زمان شاه اطمینان داد و زمان شاه به آن راضی شده حکومت هرات را برای او باقی گذاشت.

بزرگترین آرزوی زمان شاه این بود که مانند جدش احمد شاه به هند لشکر کشیده از غنایم آن مستفید گردد. اما اوضاع حالا فرق زیادی داشت نیروی سیک مانع بزرگی بوده، برادران شاه مزاحمین محکمی بودند و انگلیس هم با فرانسه درین موقع بر سر هند و جهان رقابت داشتند. به هر حال زمان شاه مصمم بود تا نقشه خود را اجرا نماید. درین موقع نصیر خان وفات نموده و پسران آن بر سر قدرت به هم افتادند همایون دوباره به قندهار آمد و اعلان سلطنت کرد. زمان شاه دوباره به قندهار لشکر کشید همایون باز هم بطرف کشمیر فرار کرد اما این بار بدست افراد زمان شاه دستگیر گردید به امر زمان شاه شاه چشمانش را میل کشیدند و خودش را در بالا حصار با سایر شهزادگان محبوس نمودند. شهبزاده محمود بسوی قندهار لشکر کشید و مانع لشکر کشی زمان شاه در هند گردید زمان شاه مجبور شد از پنجاب بر گردد و قوای محمود را پیش از آنکه به قندهار برسد از بین ببرد باز هم با برادر خود صلح کرد و دوباره به هرات برگشت اما چندی بعد بر سر تقسیم عواید هرات دوباره نزاع رخ داد. این بار که زمان شاه خود به هرات آمد و پس از تسلط بر شهر، حکومت را به پسرش سپرده در سال 1796 به پنجاب رفت اما درین موقع به او خیر رسید که آقا محمد خان قاجار به مشهد آمده و شاهرخ افشار را که در حمایت دولت درانی در آنجا حکمرانی

داشت گرفتار نموده و بقتل رسانده است و خیال دارد به عملیات نظامی علیه او پردازد. شاه زمان که در اثر این پیش آمدها از پنجاب باز گشته بود پسرش شهزاده قیصر را به حکومت هرات منصوب نموده و شهزاده نادر پسر شاهرخ مقتول را که به نزد او پناه آورده بود در آنجا دوباره به قدرت رسانید و مشهد دوباره تحت حمایت دولت درانی قرار گرفت. حین مراجعت از این سفر زمان شاه در حدود ده هزار خانواده از مردم قزلباش افشار، بیات، گُرد و غیره را که در هرات سکونت داشتند و از برادرش محمود طرفداری میکردند برای ضعیف ساختن او از آنجا کوچ داده در قندهار، غزنی و کابل جایگزین ساخت.

زمان شاه از راه هزاره جات از هرات به کابل بازگشت و در سال 1798 باز به پنجاب لشکر کشید. خبر ورود زمانشاه در رأس یک اردوی بزرگ به لاهور و اراده پیشروی او بسوی دهلی و لوله عجیبی در هند بر پا کرد مسلمانان که از پیشرفت کمپنی هند شرقی که در رأس آن انگلیس ها بودند و قوت گرفتن هندوان اندیشه داشتند در همه جا با شور و شغف در انتظار رسیدن قوای درانی بودند در مقابل هندوان احساس خوف می کردند.

اما درین زمان شرایط و اوضاع سیاسی جهان تغییرات زیادی نموده بود. سه نیروی عمده در دنیا به رقابت پرداخته که بعد از انقلاب کبیر فرانسه در 1789 و به قدرت رسیدن ناپلئون در آن، مستعمره جوئی ها انگلیس بعد از انقلاب صنعتی، تهاجمات روسیه تزاری در آسیا مرکزی و بالکان و استقلال ایالات متحده آمریکا، از جمله نقاط بر خورد میان انگلیس و فرانسه بر سر هند بود که با از بین بردن اردو مرهته توسط احمد شاه و خالی گذاشتن آن از نیروی قدرتمند و بی توجه بودن تیمور در هند سبب آن گردید که انگلیس ها به سهولت و آرامی کامل نفوذ خویش را بر هند قائم نمایند. انگلیس ها از خبر لشکر کشی زمان شاه به هند و جوش و خروش مسلمانان آن دیار برای پذیرایی از او به خوف بودند. انگلیس ها دو راه را در پیش داشتند یکی اعزام قوا به دهلی و پنجاب برای جلوگیری از پیشرفت افغانها در

داخل هند و دیگری تهدید دولت درانی توسط یک دولت ثالث. از آنجا که راه دوم آسان تر و کم مصرف تر بود انگلیس ها آن را اختیار نموده با دولت نو تشکیل قاجار که با دولت درانی اختلاف داشت روابط سیاسی برقرار نمودند و آن را به حمله به افغانستان و ایجاد مزاحمت برای زمان شاه ترغیب کردند. از دولت ایران خواستند که محمود را که در ایران پناهنده است با نیروی کمی به افغانستان بفرستد تا بر برادرش غلبه نماید، فتح علی شاه که حالا از طرف هند شرقی تشویق میشد شخصاً بسوی خراسان لشکر کشید و نیشاپور را فتح نموده و امرای طرفدار دولت درانی را اسیر گرفت. و در پایان کار چنین فیصله شد که پادشاه درانی از مشهد و نیشاپور صرف نظر کند و در مقابل دولت ایران از هرات چشم پوشد.

زمان شاه در پنجاب با مقاومت جدی سیک‌ها مواجه گردیده بجای آنکه بسوی دهلی پیش برود اداره پنجاب را هم به یک نفر از اعیان ایشان بنام رنجیت سنگ داد. به این صورت آخرین پایگاه دولت درانی در پنجاب از دست آن خارج شد و به سیک‌ها تعلق گرفت. در همین زمان با همین معاهده، که به امضاء رسید بار اول کلمه افغانستان بعنوان نام رسمی این کشور بکار رفته است.

با وجود مشکلات خارجی در داخل کشور نیز مشکلاتی وجود داشت که مانع پیشرفت زمان شاه میشد. پاینده محمد خان مامای عینی شاه محمود بود اما در جنگ داخلی به زمان شاه وفادار مانده او را در برابر رقیبانش یاری کرد. وی توقع داشت که مقام وزارت به او سپرده شود و همچنان عده دیگری از سرداران توقعاتی از شاه داشتند که بر آورده نشد. زمان شاه مردی مغرور و دارای استبداد رأی بود. وی نمی‌خواست کار را به کسانی بسپارد که بر او نسبت به خدمات شان منت بگذارند لذا رحمت الله خان از پوپل زائی های ملتان که در مرکز افغانستان نفوذ و اعتبار نداشت، بحیث وزیر اعظم مقرر کرد وزیر هم مردی بود عصبانی و تند مزاج که با امرا و سران قبایل به خشونت رفتار میکرد. بنا بر این اکثر سرداران از او و در

نتیجه از زمان شاه رنجیدند و پاینده خان در رأس این دسته قرار گرفت. در سال 1799 زمان شاه اطلاع گرفت که یک عده از سرداران عهد و پیمان کردند که وزیر را بقتل برساند و شاه را عزل نموده برادر عینی اش شجاع الملک را به جای او به سلطنت بر دارند. این خبر به وزیر و بعد به شاه رسید شاه بدون واری و اثبات، همه آنها را احضار نمود و در همان مجلس سرهای شان را از تن جدا نمود اجساد شان را در محل عام به دار آویخت که پاینده محمد خان بارکزائی از آن جمله بود.

سقوط حکومت زمان شاه

انتشار خبر قتل سرداران فتح خان پسر ارشد پاینده خان و سایر پسران او به اتفاق خانان بارکزائی از شهر قندهار فرار نموده در بین عشیره شان در خارج از شهر پناهنده شده و بعد با اتفاق یک عده سوار، راه ایران را پیش گرفتند و در آن جا به شهزاده محمود پیوستند و او را به اقدام تازه علیه برادرش زمان شاه تحریک کردند. محمود که چنین پیش آمدی را از خدا میخواست. بی درنگ با آنها همراه گشته با برادر عینی اش فیروز الدین و پسرش کامران از راه سیستان به افغانستان وارد شدند.

اما زمان شاه نظر به جنونی که برای فتح هند داشت در این موقع خشم مردم به علت قتل سرداران و تهدید دولت قاجار هر دو را نادیده گرفته به پیشاور رفت.

محمود و فتح خان قبایل مختلف درانی و بارکزائی را به قیام علیه دولت دعوت کردند. نظر به نفوذی که محمدزائی در بین بارکزائی ها داشت، خوانین آن قبیله به زیر لوای فتح خان جمع شده او را بجای پدرش بحیث سردار خود انتخاب کردند و متفقاً به قندهار حمله برده شهر را فتح کردند چون این خبر در پیشاور به زمان شاه رسید، بدون آنکه توجه نماید اردوی مجهز خویش را در پیشاور گذاشته با یک دسته کوچک از قوای نظامی به کابل آمد

و از آنجا یک دسته 15 هزار نفری را به قندهار روان نموده و خودش نیز روان شد و لشکر محمود بطرف کابل حرکت کرد که در قسمت قلات با هم مواجه شدند. احمد خان سر لشکر زمان شاه به لشکر قندهار پیوست نیروی زمان شاه متفرق شد و شاه به کابل برگشت و از آنجا بطرف پشاور حرکت کرد در راه کابل - جلال آباد شاه در قلعه شخصی بنام ملا عاشق شینواری شبی را ماند. ملا عاشق چون دانست که روزگار قدرت شاه به پایان رسیده است، او را در قلعه اش قید نموده نگذاشت از آن خارج شود و پسر خود را به کابل نزد محمود فرستاد. محمود اسد خان پسر پاینده خان را فرستاد آن ها زمان شاه را با رحمت الله خان وزیر دستگیر نموده به کابل آوردند در جولای 1801 به امر محمود به انتقام کور کردن همایون، از بینائی محروم ساخته شد، و در بالا حصار محبوس گردید و وزیر بجرم قتل سرداران اعدام شد.

در قسمت توطئه سقوط حکومت زمان شاه تنها عوامل داخلی دخیل نبوده بلکه عوامل خارجی یعنی توطئه انگلیس ها و فارس ها هم در آن نقش بالایی داشت. انگلیس ها از قصد زمان شاه مبنی به لشکر کشی به هندوستان سخت اندیشه داشته و همواره در تلاش ایجاد مشکل برای زمان شاه بودند. این تلاش ها در چند زمینه از جمله تحریک دولت قاجاری برای تحت فشار گذاشتن زمان شاه در جهت غرب کشور و همچنان فرستادن جواسیس تحت عنوان طیب، تجار، دعا خوان و اشخاص روحانی به داخل افغانستان، متمرکز بود.

خصایل زمان شاه

از نظر اخلاق زمان شاه تا حدی به جدش شباهت داشت و در سیاست و کشور داری هم سعی میکرد روش او را تعقیب نماید اما آن خصلت ها و ممیزاتی که در وجود احمد شاه به پیمانه اعتدال وجود داشت و اسباب کامیابی او را فراهم میساخت در زمان شاه بدرجه افراط

رسیده و موجب ناکامی او می گردید مثلاً زمان شاه مثل احمد شاه، شجاع، جاه طلب و دارای اراده قوی بود اما بردباری او را نداشت به سرعت تصمیم می گرفت و بدون آنکه پایان کار را بنگرد اقدام میکرد. او سیاست ضد فیودالی داشت. وی سزاهای مانند کور کردن، شکم پاره کردن، بینی بریدن و چشم کشیدن را بر مردم متمرّد امنیت عامه مقرر داشت در مسایل مذهبی هم متعصب و سخت گیر بود تا بحدی که اهل هند اجازه سواری اسب را نداشتند.

زمان شاه بر خلاف پدرش، به امور علمی و ادبی بی علاقه بود اما مانند او به شکوه و تجمل درباری پایبندی داشت لباس های فاخر می پوشید و جواهرات را برای زینت خود بکار می برد. در موقعی که از سلطنت خلع و نایبنا ساخته شد 29 سال داشت وی بعد از یک و نیم سال از حبس رها شد به هند و بعداً به بلخ رفت مدتی اسیر شاه بخارا شد و بعداً به سفر حج رفت. هنگام پادشاهی شاه شجاع با او به کابل آمد دوباره بعد از مرگ شاه شجاع به هند رفت و در سال 1844 در آنجا فوت کرد و در جوار زیارت شیخ احمد فاروقی دفن گردید.

دور اول شاه محمود (1801-1803م)

شاه محمود در این دور دو سال پادشاهی کرد و این مدت تماماً به خانه جنگی ها در بین برادران و دسیسه امرا و درباریان علیه یکدیگر سپری گردید. شاه شخصاً مردی عیاش، تنبل و دارای اراده ضعیف بود از طرف دیگر این را هم می دانست که سلطنت خود را بوسیله امیران بدست آورده است که به علت آزرده گی از زمان شاه به او پیوسته بودند. بنابر این زمام امور را بدست امرای مذکور سپرده و خود به کار باده نوشی و صحبت با زنان مصروف بود. یکی از این امیران فتح خان فرزند ارشد پاینده محمد خان رئیس عشیره بارکزائی بود. فتح خان که

در سقوط زمان شاه و به قدرت رساندن شاه محمود بیشتر از هر کسی سهم داشت مردی شجاع اما محیل و فوق العاده جاه طلب بود. گرچه مدعی سلطنت نبود اما بحیث رئیس قبیله بارکزائی که بعد از پوپلزائی قوی ترین عشیره درانی به شمار میرفت. وی بزرگترین فیودال عصر خود محسوب میشد.

فتح خان مقام وزارت را حق خود و خانواده خود میدانست با استفاد از عیاشی شاه، قدرت سلطنت را به وزارت انتقال داد طوریکه برای شاه تنها اسم باقی بود و تمام اختیارات به وزیر تعلق گرفت. در این زمان شهزاده قیصر پسر زمان شاه والی هرات به ایران رفت و به نزد فتح علی شاه رفته با او یکجا شد. شهزاده فیروز برادر محمود به هرات آمده و اداره امور را بدست گرفت.

در پیشاور شهزاده شجاع الملک برادر عینی زمان شاه در آنجا حکومت میکرد قسمتی از اردوی زمان شاه و قسمت بزرگی از خزینه و جواهرات سلطنتی را هم در دست داشت. او مردی جاه طلب و پر ادعا بود. در مرحله اول شجاع در برابر قوای وزیر فتح خان در حوالی جلال آباد مغلوب گردید و پیشاور را از دست داد. فتح خان و کامران پسر محمود به پیشاور وارد گردیدند اما شجاع آرام ننشست و به مبارزات خود ادامه داد.

شورش غلجائیان

از وقتی که احمد شاه حکومت درانی را تأسیس کرد غلجائیان با وصف رقابت تاریخی با ابدالیان روی هم رفته آرام بودند علت عمده این امر هم آن بود که در نظر فیودالی احمد شاه غلجائیان بعد از درانی ها قرار گرفته و از امتیازات دولتی و سهم در جنگ های احمد شاهی بر خوردار بودند. اما با سقوط زمان شاه وضع تغییر کرد و ضعف دولت شاه محمود به علجائیان فرصت داد تا به ریاست عبدالرحیم خان نیروی را آماده کرده و بطرف کابل

حرکت کنند. شاه از سران ابدالی کمک خواست و غلجائیان شکست خوردند و در همین سال 1801 باز دوباره قیام نمودند که این بار بعد از شکست تسلیم شدند.

شاه شجاع هم گاهی در حدود پیشاور و گاهی به سمت قندهار به جنگ و گریز می پرداخت. و فتح خان هم با شیر احمد خان با میزانی یکی دیگر از فیودال های بزرگ دربار مشکل قومی و حقوقی پیدا کرد. شاه هم برای دور کردن فتح خان گاهی او را به پیشاور و زمانی هم به هزاره جات برای کسب مالیات میفرستاد.

در چنین وضعی اختلافات بین شیعه و سنی در کابل بوجود آمد شورش مردم سنی و قتل شیعه در کابل رخ داد که بالاخره به انقراض پادشاهی محمود منجر گردید.

علت این برخورد طوری که بود که در زمان نادر افشار پس از فتح افغانستان یک عده از عشایر ترک، ترکمن و کرد را که تحت عنوان عمومی قزلباش و شیعه مذهب بودند، یاد می شدند با فامیل های شان در شهر های هرات، قندهار و کابل متوطن ساخت تا بر نقاط مهم سوق الجیشی نظارت نموده دروازه های هند را برای او باز نگهدارند. احمد شاه ابدالی افراد مذکور را با عنوان غلامان شاهی بحیث لشکر منظم دایمی در اردوی خود داخل نموده برای سران شان رتبه و جاگیر تعیین کرد. در سال 1799 زمان شاه این گروه را که تعداد شان در هرات به 12 هزار می رسید به غزنی، قندهار و کابل انتقال داد. احساسات سرداران درانی نسبت به مردان شیعه متعصبانه بود و قدرت گیری شان در دولت غیر قابل تحمل. چون آنها افراد نظامی بوده و از طرف دولت پشتیبانی می شدند درانی ها و در مجموع سنی ها با آنها تعرض نداشتند اما وقتی ضعف دولت را مشاهده نمودند برای در هم شکستن نفوذ و اعتبار امرای قزلباش که رقیب شان بودند به تحریکات مذهبی دست زدند. و شخصیت روحانی بزرگ کابل را که سید احمد نام داشت و به میر واعظ معروف بود با خود هم دست ساخته

فتوای آنرا گرفته و قزلباشان را قتل عام کردند اصل حادثه چنین آغاز گردید جوانی از اهل سنت که یک نفر قزلباش را در مناقشه ای به قتل رسانیده بود به حکم محکمه اعدام گردید. اهل سنت از این امر بر افروخته آن را ناشی از جانب داری شاه از قزلباشان شمردند و تعداد زیاد با ابراز احساسات مذهبی در جنازه او شرکت کردند درین وقت سپاهیان قزل باش بر جمعیت آتش نمودند مردم به میر واعظ روی آورده به فتوای او بخانه های قزلباشان حمله بردند و اقدام به قتل عام آنها کردند. در رأس اهل سنت علاوه بر روحانیون، سرداران بزرگ درانی مثل شیر محمد خان پوپلزائی، احمد خان نورزائی و نواب خان قرار داشتند. شاه که از قزلباشان حمایت می کرد از فتح خان که در قندهار بود خواست تا فتنه را خاموش کند. شیر محمد خان از هیجان عامه استفاده نموده شاه محمود را خواست از بین ببرد و شاه دیگری به جای او تعیین کند که زمام امور را به خودش بسپارد. برای این منظور به شهزاده شجاع متوجه گردید محمود خواست آن را دستگیر کند اما او از کابل خارج و به شجاع پیوست و او را به حمله به کابل تحریک کرد از طرف دیگر میر واعظ مردم را علیه شاه تحریک کرد و شاه را با همدستی با قزلباش متهم کرد. شاه محمود و قزل باشان در بالاحصار به محاصره افتادند در این موقع سران درانی به شجاع پیوستند و شجاع کابل را بدون جنگ بدست آورد. فتح خان با لشکری به حمایت محمود از قندهار به کابل حرکت کرد و بعد از نبرد سبک نیروهای او به شجاع پیوستند و فتح خان تنها مانده بسوی قندهار فرار کرد. شاه محمود بالا حصار را به شاه شجاع تسلیم کرده و از طرف شاه شجاع شاه زندانی شد و شاه شجاع بر تخت سلطنت جلوس کرد.

دور اول شاه شجاع (1803-1809 م)

شاه شجاع در دور اول به مدت شش سال از سال 1803 الی 1809 م سلطنت کرد با این که بر خلاف شاه محمود با اراده و با انضباط و فعال بود اما نتوانست امنیت داخلی را که بعد از مرگ تیمور بر هم خورده بود دوباره قایم نماید. از یک طرف کشمکشی که بعد از مرگ شاه تیمور بین شهزادگان بخاطر پادشاهی و یا تقسیم آن ادامه داشت و از سوی دیگر سرداران و اعیان در بار بجان هم افتاده به دسیسه و توطئه علیه شاه و همدیگر مصروف بودند که در نتیجه هرج و مرج و ملوک الطوائفی در سر تا سر کشور حکمفرما بود. شاه شجاع مانند زمان شاه توجیه به غرب نداشت و بیشتر مصروف هند بود ولایات هرات و فراه بدست فیروزالدین برادر عینی شاه محمود بود.

شجاع بطرف دیره جات لشکر کشید و مالیات آنها را حاصل کرد. فتح خان که بین قبیله اش در گرشک (هلمند) زندگی می کرد فارغ از دسیسه و توطئه نبود و تا جائیکه قیصر پسر زمان و برادر زاده عینی شجاع را به قیام علیه او تشویق و تحریک کرد و نقشه اش استعمال کردن پسران تیمورشاه علیه خود شان بود که در نهایت ضعیف گردیده و از بین بروند. درین زمان، شاه محمود از زندان بوسیله میر واعظ دشمن قبلی خویش فرار نموده و به فراه به نزد برادر خود فیروزالدین حکمران هرات آمد. میر واعظ را شاه شجاع زهر داده و کشت در این زمان بجای آنکه دشمن خود را در هرات از بین ببرد، برای فتح کشمیر روانه آن دیار شد.

درین موقع شاه محمود به کمک فتح خان قندهار را بدست آورده و از آنجا متوجه کابل شد شاه شجاع نیروی را تهیه دیده به کابل فرستاد اما پیش از آنکه به کابل برسد کابل بدست فتح خان و شاه محمود فتح گردید.

بعد از کابل شاه محمود بطرف پیشاور حرکت کرد و در نمله با شجاع مقابل گردید قوای شاه شجاع در هم شکسته خزانه اش که تقریباً به دو میلیون پوند استرلینگ بالغ میشد بدست دشمن افتاد و شاه خودش به دشواری از معرکه نجات یافت و بسوی پیشاور رفت اما در هر جا ناکام گردید. بالاخره در راولپندی تحت حمایت رنجیت سنگ مقام گرفت و شاه محمود دوباره بر تخت سلطنت افغانستان تکیه زد.

معاهده پیشاور

نکته ی مهم در دور اول پادشاهی شاه شجاع الملک، ملاقاتی است که میان وی و الفستین، نماینده ی ویژه انگلستان به سال 1809م در پیشاور روی داد و نتیجه ی آن، معاهده ای به دست آمد که در تاریخ معروف به معاهده پیشاور است. هیئت انگلیس بعد از امضای معاهده تیلست که میان روسیه و فرانسه به امضا رسید که خود بیانگر اتحاد فرانسه و روسیه بود، به نزد شاه شجاع آمد. مطابق به معاهده تیلست روسیه و فرانسه، هند بریتانیوی را دشمن مشترک خود تعریف کردند. انگلیس ها از اتحاد ناپلئون و تزار روسیه به مقصد حمله در هند هراسان شده بودند. لهذا هیات سیاسی آنها در پیشاور و لاهور و ایران و سند مشغول عقد معاهدات گردید تا این دولت ها راه عبور و حمله آوران اروپایی را از خاک خود به جانب هند ندهند. ایران نیز در یک معاهده به انگلیس ها تعهد سپرد که هیچ قوت اروپایی را راه عبور به هند ندهند و اگر افغانستان و یا دیگری به هند حمله کند، ایران برای دفاع هند عسکر کشی نماید.

اینگونه هیات انگلیسی به رهبری الفستین، هدایایی چون تفنگ، ساعت، فیل، تفنگچه، و یک بالا پوش زر دوزی از طرف پادشاه انگلیس برای شاه شجاع آورد و معاهده ی را در هفدهم جون 1809م در پیشاور به خاطر خنثا سازی پلان روسیه و ناپلئون با شاه شجاع امضا

کردند که روی هم رفته مقصد انگلیس را از نظر دفاع هند برآورده می ساخت و عین این کامیابی را، هیئت انگلیس در ایران و پنجاب به دست آوردند. در حقیقت این اولین معاهده بی است که بین یک پادشاه افغان و هیئت انگلیس در داخل خاک افغانستان به امضا رسید. این معاهده که هرچند کاملاً به نفع انگلیس و تثبیت موقعیت آنان در شبه قاره هند بود، از آن جا که آغاز روابط سیاسی افغانستان با کشورهای اروپایی را نشان می دهد، دارای اهمیت است. محتوای معاهده از این قرار بود که افغانستان از هرگونه همکاری با ناپلئون فرانسوی و دولت قاجاری خود داری کند و در صورت حمله ناپلئون به هند، انگلیس ها افغانستان را کمک مالی و نظامی خواهند کرد. معاهده مذکور مفادی برای افغانستان نداشت بلکه مفاد آن متوجه انگلیسی ها بود. خوب است برای دست یافتن بیشتر به مواد این معاهده و سایر معاهدات میان شاه شجاع و انگلیس به صفحات (75- 81) جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، از غلام محمد غبار مراجعه شود.

سلطنت شاه محمود بار دوم (1809-1818م)

شاه محمود که اساساً مرد تن پروری بود در دوره دوم نیز فتح خان را بحیث یگانه وزیر خود تعیین نموده کارها را به او واگذار کرد. لذا این دوره را میتوان دوره حکمرانی وزیر فتح خان نامید. فتح خان امنیت را دوباره در کشور قایم نمود. آمران ولایات را وادار ساخت از اوامر مرکز اطاعت نموده سهم آنها را از عواید بپردازند. چون دو خصلت شجاعت و سخاوت را با هم جمع داشت مردم به او جلب شدند تا حدیکه شهرت و مقام، حیثیت و منزلت شاه و خانواده اش را بی رونق ساخت. نام فتح خان در تمام آسیا میانه بلند آوازه گردید. افغانها در حالیکه شاه را به نظر حقارت می دیدند به او علاقه داشتند. فتح خان از مردان مختلف 20 برادر داشت که با هم متحد و به برادر بزرگ شان فتح خان مطیع بودند.

فتح خان بعضی از برادرانش را به حکومت های شهر ها و ولایات مهم کشور گماشت. خودش در رأس امور لشکری و کشوری قرار داشت.

درین زمان جنگ بین افغانها و سیک ها رخ داد که سیک ها موفق شدند قلعه اتک را در کنار دریای سند تصرف نمایند و امنیت پیشاور را با خطر مواجه سازند در سمت غرب هم اختلافات بین فیروز الدین و حکام ایرانی در سر قلعه غوریان بروز نمود که بر اثر آن در سال 1817 ایرانی ها هرات را به محاصره کشیدند که فیروز با واگذاری قلعه غوریان و تأدیه مبلغی غرامات و بر گرداندن خطبه و سکه بنام شاه ایران ایشان را از دوام محاصره هرات منصرف ساخت و بعد به شاه محمود رجوع نموده از او کمک خواست. شاه وزیر فتح خان را مأمور این کار ساخت. فتح خان در سال 1817 با اردوی بزرگی به هرات آمد اولاً فیروزالدین را توقیف نموده و او را با خانواده اش به کابل فرستاد و بعد به مقابله با ایرانیان پرداخت و در مقام کافر قلعه با والی خراسان مصاف داد در آغاز سواره نظام افغانی قوای پیاده ایران را شکست داد و به تعقیب آن مشغول شد درین موقع گلوله ای به دهن وزیر فتح خان اصابت کرد و وی بی هوش شد از اسپ پائین افتاد. با شنیدن این خبر افغانها از تعقیب دشمن منصرف شدند درین جنگ ده هزار از قوای ایران تلف شده و متباقی بطرف مشهد فرار نمودند و نیروی افغان به هرات مراجعت نمود.

بالحاق هرات به دولت مرکزی وزیر فتح خان به اوج قدرت خود نایل گردید و هر چند شاه محمود پادشاه بود اما در اصل و عمل وزیر فتح خان و برادران او کشور را اداره می کردند. شهزاده کامران پسر ارشد شاه از وزیر دل خوشی نداشت و به جاه، مقام و شهرت او حسد می برد. با شنیدن خبر فتح هرات، شاه و کامران راه هرات را در پیش گرفتند. در راه آنها از واقعه عزل فیروز الدین و خشونتیی که در آن وقت از طرف دوست محمد خان و کهندل خان برادران فتح خان در برابر افراد خانواده او بشمول زنان صورت گرفته بود اطلاع

حاصل کردند. معلوم شد که سران برای بدست آوردن پول و جواهرات زنان حرم فیروز الدین که دختر شاه محمود هم از آن جمله بود خلع لباس کرده اند و این کار بدست نوکران آنها بشمول یکنفر سیک صورت گرفته است شاه از شنیدن این اخبار و دست درازی بر دخترش سخت بر آشفته گردیده و به پسرش کامران که آتش غضب او را تیز میکرد اجازه داد تا به هرات رفته فتح خان را مجازات نماید.

شاه شخصا در فراه توقف نمود و کامران به هرات آمد با والی خراسان باب مکاتبه را باز کرد و توسط منصور نام به او پیام داد که جنگی که درین اواخر صورت گرفته به ابتکار وزیر فتح خان و بدون رضای شاه محمود صورت گرفته است. اکنون شاه از دولت ایران معذرت میخواهد. فتح علی شاه قاجار که در مشهد آمده بود در جواب پیام داد که برای رفع خصومت باید وزیر فتح خان را محبوس نموده به دربار ایران بفرستید و یا در همان جا در افغانستان از بینائی محروم گردانید.

کامران پس از سه ماه اقامت در هرات روزی وزیر فتح خان را هنگامی که برای دیدن او آمده بود غفلتاً گرفتار نموده چشمان او را با خنجر بدست عطا محمد خان کور ساخت و شاه محمود هم درین چنین روشی راضی بود. بعد از این مسئله شاه محمود به هرات آمد و بعد از تنظیم امور هرات بسوی کابل حرکت کرد.

فصل سوم

به قدرت رسیدن برادران بارکزائی و دوره فتور

افغانستان (1818 - 1836م)

وزیر فتح خان بیست برادر داشت که اکثراً آنها به حیث والی و کارمند دولت در نقاط مختلف کشور خدمت می‌کردند. عموماً جوانان فعال، دارای قدرت، نفوذ و اعتبار بودند از آن جمله سردار محمد عظیم خان والی کشمیر بود و برادر دیگرش دوست محمد خان بود هر دوی این‌ها بعد از خیر کور شدن وزیر فتح خان به نیت انتقام برخاستند. دو برادر دیگرش شیر دل خان و کهندل خان در موقع کور شدن وزیر به هرات بودند. از هرات فرار نموده به قریه نادعلی رفتند و سران بارکزایی را برای گرفتن انتقام فتح خان با خود همراه ساختند.

به این صورت در کشمیر و قندهار بغاوت آغاز گردید و یک عده از سران غیر بارکزائی هم به آنها پیوستند درین زمان با دشمن دیرینه محمود با شاه شجاع پیوستند. درعین حال دوست محمد خان از طرف محمد عظیم خان به حیث سر لشکر تعیین شده بود، خود را به عجله به پیشاور رسانده بعد از آن چون مشاهده کرد که کابل از قوت مخالفت خالی است، با یک دسته کوچک سپاه به کابل رفت و شهر را فتح کرده و شهزاده جهانگیر پسر کامران را در بالاحصار محاصره کرد. درین ضمن سردار محمد عظیم خان در برابر شاه شجاع قرار گرفت و آن را شکست داد و وی به دیره جات رفت و از آنجا به شکار پور باز گشت.

شاه محمود و کامران چون خبر سقوط کابل را شنیدند با اردوی بزرگ سی هزار نفری بطرف کابل حرکت نمودند و در مسیر راه سعی داشتند که وزیر فتح خان را وادار سازند تا با آنها آشتی نماید و به برادران خود هدایت بدهد که از جنگ دست بکشند. وزیر که مرد با همتی بود مقاومت نموده در جواب گفت که من از مرگ نمی ترسم. بعد شاه و پسرش امر دادند که چشمان او را از حلقه خارج نمایند و بعد به وردک رسیدند سرداران درانی را مجبور ساختند که هر یک یکی از اعضای بدن او را قطع نمایند و بطور دسته جمعی او را به قتل برسانند وزیر در برابر تمام این جنایات شان مردانه وار مقاومت نموده و وقار خود را بدون عذر خواهی تا آخرین رمق حیات حفظ کرد. پس از کشته شدن وزیر جسدش به غزنی انتقال یافته و در جوار زیارت علی لالا بخاک سپرده شد.

وزیر فتح خان که در هنگام مرگ 38 سال داشت در مدت کوتاه عمر خود کارهای زیادی کرد و مصدر خدماتی گردید وی در سال 1799 که هنوز 19 سال داشت بعد از قتل پدر وارد صحنه سیاست گردید. او ادعای سلطنت نکرد اما چنان قدرت و قوت کسب کرد که پادشاهان را عزل و نصب می کرد. قسمت اول زندگی او به دسیسه و ماجرا جوی سپری شد، گاه یکدسته یاغی را از طریق چپاول تقویه میکرد و گاه در حالت دوستی بی ثبات و آمیخته با رشک و حسد با پادشاه وقت بسر می برد. چون ناکامی نمی تواند او را به اطاعت وادار سازد لهذا همیشه دارای معنویات بلند و حد اعلای فعالیت می باشد. به کفایت و جرأت او همه اعتراف دارند و طرفدارانش او را پرستش می کنند زیرا پیروانش را از طریق جود و سخای بی پایان و دادن آزادی عمل بخودش مربوط ساخته است. چون به هیچ مبدای پایبند نمی باشد و تحول آنی جزء طبیعت اوست از هر فرصت مساعدیکه بخت و طالع در سر راه او قرار میدهد برای توانگر ساختن و ارضای هوا و هوس خود بی پروا بحد اکثر استفاده می -

نماید. جسما مردی بلند قامت و خوش قیافه می‌باشد پیش آمد ظاهری او ملایم و متواضعانه است اما طبیعت اصلی او از شرم و حیا، خوف و ترس بیگانه است.

ما دیدیم که مردی با چنین خصوصیات از بین رفت و آنهاییکه بجا ماندند یکتعداد برادران این مرد بودند که بلافاصله یک سلسله جنگ های دیگری در بین دو خانواده سدوزایی و محمد زایی و بعد از آن بین داوطلبان خانواده محمد زائی آغاز گردید که کشور را به قطعات کوچک تقسیم نموده تا آستانه اضمحلال رساند. تا اینکه یکی از برادران مذکور یعنی دوست محمد خان بر دیگران فایق آمده مملکت را در ساحه کوچک تر اما با اجزاء متناسب دوباره متحد و متشکل ساخت و بدین صورت به قدرت رسیدن امیر دوست محمد خان بار دوم به معنای ختم حکومت سدوزائی است که با کشته شدن شاه شجاع بعد از ختم جنگ اول افغان و انگلیس به وقوع پیوست و اما درین جا افغانستان که تا کنون مصروف جنگهای قومی و داخلی بین برادران بود حالا به مشکل خارجی یعنی اشغال انگلیس هم روبرو می‌شود که از مشکلات داخلی افغانستان انگلیس ها استفاده نموده و بر این دیار تاختند.

زوال سدوزائی ها

هنگامیکه شاه محمود وزیر فتح خان را به قتل رسانید کابل در دست دوست محمد خان بود. شاه محمود با اردویش بطرف کابل حرکت کرد درین زمان امیر دوست محمد خان با یک حيله نظامی و سیاسی توسط عظام محمد خان، شاه محمود و کامران را مجبور به فرار نمود درین زمان قندهار نیز بدست کهندل خان برادر دوست محمد خان افتاده بود کامران و محمود به هرات آمدند. شاه محمود در سال 1828 فوت کرد بعد از آن کامران در هرات حکومت نمود. درین زمان دوست محمد خان یکی از پسران گمنام تیمور شاه شهزاده سلطان علی را به سلطنت برداشت و خود بعنوان وزیر تعیین گردید اما برادر دیگر دوست محمد

خان سردار محمد عظیم خان شهزاده ایوب پسر دیگر تیمور شاه را پادشاه ساخته و خود وزیر آن شد و دوست محمد خان را به حکومت غزنی فرستاد.

به این صورت افغانستان بین پسران پاینده محمد خان تقسیم شد که بعضی بصورت انفرادی و بعضی بصورت جمعی بر اجزای آن حکمرانی می کردند اگر چه پادشاهی به یکی از شاهزادگان تعلق داشت اما در عمل سرداران محمد زائی مناطق مختلف را بصورت جدا گانه و مستقل اداره میکردند.

رنجیت سنگ زمامدار پنجاب می خواست متصرفات خود را در سمت افغانستان توسعه دهد. تا وقتیکه وزیر فتح خان قدرت را بدست داشت تمام نقشه های سینگ نقش بر آب بود اما بعد از آن رنجیت از فرصت استفاده نموده ملتان را بدست آورد و یک سال بعد کشمیر و بعداً دیره غازی و دیره اسماعیل خان را هم فتح نمود. در شرایطی که مشکلات بین افغان ها و سیک ها زیاد بود سردار محمد عظیم خان به سن 38 سالگی وفات کرد درین زمان سرداران بارکزیایی که در نقاط مختلف حکومت داشتند همه به طمع دست یافتن بر پایتخت و اندوخته های محمدعظیم خان به طرف کابل تاختند و اولین کسی که خود را به کابل رساند دوست محمد خان بود و برادران دیگر به تعقیب او در آن جا رسیدند در سال 1824 شهر کابل خصوصاً بالا حصار صحنه خانه جنگی برادران بارکزیایی بود. که بعداً مصالحه بر پا شد و سایر ولایات بین برادران تقسیم گردید که کابل به یار محمد خان و غزنی به دوست محمد خان رسید (در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ گفته شده که کابل به دوست محمد خان و سعید خان رسید) اما دوست محمد خان درین تقسیمات راضی نبود وقتی که برادران دیگر به مراکز شان رفتند وی در 1824 به کمک قزلباش ها که قوم مادری اش بودند یار محمد خان را مغلوب ساخته بالا حصار را تصرف نمود بعد غزنی و جلال آباد را هم بدست آورد و دیگر ولایات بدست برادران وی باقی ماند و هر کدام از برادران با مخالفت های جدی در مقابل

هم قرار میگرفتند تا اینکه دشمن از موقع استفاده نموده و سرزمین های از افغانستان جدا شد، تسلط برادران فتح خان افغانستان را نه تنها از امپراتوری وسیع که توسط احمد شاه تأسیس شده بود از دست داد بلکه وحدت آن هم از بین رفت و به یک تعداد وادی نشینان خورد و بزرگ تقسیم گردید. پنجاب و پشاور و اطراف ان بدست رنجیت سنگ، هرات بدست کامران و جنوب آمو بدست حاکمان محلی و دیگر مناطق بدست برادران وزیر فتح خان بصورت مجزا اداره میشود. که شرایط اشغال گری انگلیس در افغانستان را فراهم ساخت.

اقدام شاه شجاع

در سال 1832 شاه شجاع که در لودی هانه هند برتانوی به سر می برد توسط مأمور سیاسی آن دولت از حکمران کل هند که انگلیس بود خواهش نمود تا با او در فتح افغانستان کمک نماید او مستمري که سالانه 5000 پوند انگلیسی بود بطور پیشکی تادیه کرد.

درین زمان پیش روی روس ها در قفقاز انگلیس ها را نگران ساخت و علاقه مند شدند تا در امور افغانستان مداخله نمایند. ابتدا روابط بین شاه شجاع و رنجیت سنگ را بطور دوستانه برقرار نمودند بشرط آنکه پشاور واگذار گردد، از سوی دیگر میران سند هم به شاه مذکور وعده دادند که حاضر اند با او در لشکر کشی به افغانستان کمک کنند به شرط آنکه در صورت کامیابی استقلال شانرا تصدیق کند. پس از طی این مقدمات شجاع در فبروری 1833 در رأس لشکر سه هزار نفری از مردمان افغان و غیر افغان و یک دسته ی نظام تعلیم یافته که یک نفر صاحب منصب ماجرا جوی اسکاتلندی بنام کمبل در رأس آن قرار داشت از طریق دره بولان به سوی قندهار روانه شد. کهندل خان برای مقابله از شهر خارج شده و در کوتل کوژک شکست یافته دوباره به قندهار مراجعت کرد قوای شاه شجاع شهر را به محاصره کشید.

دوست محمد خان حکمران کابل به کمک برادرانش به سوی قندهار حرکت کرد و شهر را از محاصره خلاص کرد و بعد به اتفاق قوای قندهار بر سپاه شجاع حمله ور گردید با اینکه در اول امر قوای شاه غلبه کرد، اما افضل خان پسر دوست محمد خان به باغی که شاه در آن اقامت داشت حمله برده او را مجبور به فرار ساخت و سپاهیان نیز فرار نمودند. شاه شجاع به سیستان رفته و از آنجا به هند انگلیسی مراجعت کرد. درین جنگ کمپل انگلیسی مجروح و اسیر گردید امیر او را مورد لطف خویش قرار داده مسلمان ساخت و به اسم شیر محمد در خدمت خود داخل کرد.

بعد از این واقعه در سال 1832 م رنجیت سنگ به بهانه تماشای نونهال سنگ از پیشاور نیروی خود را به آن شهر داخل نموده و سردار افغان سلطان احمد خان از آنجا خارج گردید و پیشاور از افغانستان جدا گردید.

امارت امیر دوست محمد خان (1836 – 1838 م)

تسلط سیک ها بر پشاور هیجان را در بین مردم افغانستان ایجاد کرد و صدای جهاد از هر طرف بلند گردید دوست محمد خان ازین حالت به نفع خود ماهرانه استفاده کرد و از روحانیون بزرگ فتوای گرفت که جهاد فرض گردیده و قیادت آن امیر المومنین را ایجاب می کند. در سال 1836 دوست محمد خان در مسجد عید گاه کابل رسماً به عنوان امیر المومنین تعیین شد و بنام خود سکه زد.

امیر دوست محمد خان هوای پادشاهی افغانستان را همیشه در سر می پروراند و درین راه از هیچ سعی و تلاش و احیاناً دسیسه و توطئه خود داری نداشت. پس از بدست آوردن لقب امیر، دوست محمد خان سعی کرد تا به کمک کمپل «شیر محمد» یک اردوی منظم و تعلیم یافته تأسیس نماید مبالغی از تجار و پولداران و هندوان بنام اعانه یا قرضه جهاد اخذ نمود این پول به زور و شکنجه اخذ می شد و حتی بعضی به اثر آن جان شان را از دست دادند در مقابل دولت مرکزی پس از مدت ها دوباره شکل گرفت. امیر با برادرانش بطرف پشاور حرکت کرد اما نظر به بی اتفاقی اردو شکست خورد و دوباره به کشور مراجعت کرد که این عمل مورد تنفر مردم قرار گرفت و شورش های در غزنی رخداد که توسط امیر سرکوب گردید. چون امیر توان مقابله با اردوی سیک را با خود نمی دید به دولت هند توسل جست. امیر اطلاع گرفت که لاردر اکلند به حیث حکمران کل به هند آمده است. وی پیام تبریکی به حکمران ارسال نموده و در ضمن شکایت از سیک ها به نسبت تعرض شان به حدود افغانستان از حکومت برتانوی خواهش کرد تا بر سیک ها فشار آورد که اراضی واقع در غرب دریای سند را به افغانستان واگذار شوند. حکمران هند در جواب خود گفت که دولت

او عادت ندارد در امور همسایگان خود مداخله نماید اما حاضر است روابط دوستانه با کابل قایم کند و هیئتی برای معاملات تجارتهی به کابل بفرستد.

برادران قندهاری چون از مکاتبه دوست محمد خان با انگلیس ها اطلاع حاصل نمودند برای مقابله به با آن به دربار تهران و به واسطه سفارت روسیه در آن شهر به مسکو رفتند و داوطلبانه خود را تحت حمایت دولت قاجاری که خود تحت حمایت روسیه قرار داشت قرار دادند و از دولت مذکور کمک خواستند. در عین حال امیر دوست محمد خان به پادشاه ایران نامه نوشت از او علیه سیک ها کمک خواست و همچنین نامه ای عنوانی امپراتوری روس تحریر و به آنجا فرستاد. مقصد آن این بود که از نزدیک شدن با روس انگلیس را ترسانیده تا از حمایت سیک ها صرف نظر کند.

پسران تیمور شاه و پسران پاینده محمد خان که ابتدا کشور را با اختلافات شدید خویش به قطعات داخلی از هم جدا نموده بودند اکنون به نیروی خود کاری از پیش برده نتوانسته به کشورهای انگلیس و روس توسل جستند که آنها هم این حالت را امداد غیبی می دانستند و به راحتی بر سر افغانستان معامله گیری کردند.

محاصره هرات و ورود هیئت انگلیس به کابل

در سال 1837 م با تشویق و تقویه روس ها محمد شاه قاجار یک اردوی بزرگ را از سرحد عبور داد و شهر هرات را در محاصره گرفت درین وقت کامران در اثر عیاشی و افراط در مسکرات به آخرین درجه انحطاط رسیده بود و کارها بدست یار محمد خان وزیر پیشین میرفت. وزیر یار محمد خان با عدم توازن قوای با رشادت تمام و اعتماد به نفس شهر را برای محاصره طولانی آماده نموده در برابر ایرانیان به مقابله پرداخت.

در همین موقع (1837) هیئت انگلیسی به کابل وارد شد. رئیس هیئت «الکساندر برنس» صاحب منصب جوانی بود که قبلاً هم به افغانستان سفرهای تجسسی داشت هیئت از طرف دوست محمد خان با عزت و احترام زیاد پذیرائی شد و شخص سفیر در زمان ورود به شهر با اکبر خان پسر دوست محمد خان یکجا به فیل سوار بود. مذاکرات در فضای دوستانه آغاز گردید امیر موافقه کرد تا از عملیات نظامی علیه سیک ها خود داری نماید وی به وضاحت بیان نمود که حاضر است از کشمیر صرف نظر نماید اما پیشاور را در دست داشته باشد. و در سمت دیگر باید هرات را دوباره به کابل ملحق سازد برنس پیشنهاد های امیر را معقول و قابل قبول خواند. درین زمان دوست محمد خان به برنس خبر داد که نماینده ایران به قندهار رسیده و قرار دادی با کهندل خان حکمران آن شهر عقد نموده است. برنس فوراً نامه ای بعنوان والی قندهار ارسال و پیشنهاد کرد تا از ارتباط با ایران و روسیه خود داری نماید. و اگر از آن طرف مورد حمله قرار گرفت دوست محمد خان به آن کمک می کند و دولت انگلیس کمک مالی می نماید. اما وی قبلاً با سران ایرانی قرار دادی عقد نموده بود که در صورت حمله ایران به هرات قندهار بی طرف بماند در عوض شاه ایران بعد از فتح هرات حکومت آنرا به کهندل خان بدهد. محمد عمر خان پسر کهندل بعنوان سفیر به ایران رفت.

در همین سال 1837 م محاصره هرات از طرف ایرانیان آغاز شد برای مدت نه ماه دوام کرد. مردم هرات به قیادت وزیر یار محمد خان تمام تدابیر لازم را گرفتند. شاه ایران سی هزار سپاهی در اختیار داشت که صاحب منصبان فرانسوی و افراد روسی هم جزء آن بودند همچنان توپخانه منظم داشت اما از لحاظ روحی و رهبری ضعیف و از فن حرب بی خبر بودند. زمستان 1837 م بدون آنکه ایرانیان کاری از پیش ببرند سپری شد. در اپریل 1837 مک نیل سفیر انگلیس در تهران به اردوگاه شاه وارد گردیده او را به ترک عملیات و مصالحه تشویق کرد و بعد سیمونیچ سفیر روس دستور جنگ را به شاه داد. بعد از آن ایرانیان

حمله بزرگی بر حصار شهر هرات اجراء نمودند که تا قسمتی پیشروی داشتند. اما نیروی شجاع هرات به ضد حمله پرداخته و قسمت از دست رفته را دوباره فتح نمودند و نیروی ایران را از شهر خارج نمودند. در نتیجه این نا کامی روحیه اردوی ایران باز هم خراب تر و اراده شاه ضعیف تر گردید. شاه که از اثر مقاومت اهالی هرات متزلزل شده بود به کلی از فتح هرات مأیوس گردیده در سپتمبر 1837 م دست از محاصره برداشت و با اردویش به ایران مراجعت کرد.

در حالی که برنس در کابل با امیر دوست محمد خان مشغول مذاکره بود نماینده روس به قندهار و از آنجا به کابل وارد شد. دوست محمد خان که هنوز از انگلستان راجع به پیشاور جواب نهائی نگرفته بود از نماینده روس پذیرائی کرد. چون مقصد امیر استرداد پیشاور از طریق مداخله انگلیس بود نه کمک گرفتن از روس یا ایران لهذا نامه های نماینده روس «ویکوویچ» را به برنس و به هند ارائه کرد. که سبب خشم دولت انگلیس گردید. اندکی بعد جواب نامه و پیشنهاد برنس راجع به توقعات دوست محمد خان از طرف حکمرانان هند واصل شد. درین نامه که در سال 1838 م نوشته شده بود تمام تقاضای امیر رد گردیده و از امیر خواسته شده بود هر چه زود تر نماینده روس را از قلمرو خود بیرون کند.

با گرفتن این خبر امیر روابطش را با انگلیس قطع، برنس و هیئت انگلیس را از افغانستان اخراج نمود. امیر پس از نا امیدی از انگلیس بطور جدی با نماینده روس داخل مذاکره شد. نماینده دولت روس وعده داد که در امر استرداد پیشاور دولت آن کشور به امیر کمک خواهد کرد.

فصل چهارم

تجاوز اول انگلیس به افغانستان و دور دوم سلطنت شاه

شجاع

(1838 – 1842 م)

معاهده سه جانبه لاهور

در بهار سال 1838 بعد از آنکه ناکامی سفارت برنس واضح گردید لارد اکلند حکمران هند به عملیات نظامی در افغانستان تصمیم گرفت. درین زمان شاه شجاع در لودهیانه بسر میبرد انگلیس به ان مراجعه کرد و قرار داد سه جانبه بین شاه شجاع، سیکها و انگلیس عقد گردید. به موجب این قرار داد رنجیت سنگ موافقت کرد که با شاه شجاع در امر استرداد تاج و تخت افغانستان کمک نماید و در مقابل شجاع از تمام مناطق افغانستان که در آن وقت در دست قوای سیک بود به شمول پشاور، دیره جات، سند و کشمیر صرف نظر کرده و تعهد نمود تا سیاست خارجی افغانستان را طبق میل انگلیس ها به پیش ببرد.

بعد امضای این معاهده قرار بر این شد که شاه شجاع با قوای کمکی انگلیس از طریق سند و بلوچستان به قندهار حرکت نماید و پسرش شهزاده تیمور با قوای امدادی سیک از طریق پشاور جلال آباد به کابل برود. انگلیس ها به تهیه اردوی بزرگ مشغول شدند در

ضمن حکمران هند در اکتبر 1838 با بیانیه دوست محمد خان را به تعرض متهم و عسکر کشی خود بر افغانستان و بر تخت نشاندن شاه شجاع اعلان نمود.

آغاز عملیات نظامی در افغانستان

اردویی را که انگلستان برای تجاوز در افغانستان آماده کرده بود از هندو، نیپالی، بنگالی و قوای شاه شجاع همه مجموعاً به نوزده هزار نفر بالغ می‌گردید. با این اردو در حدود پانزده هزار نفر نوکر و بارکش و اهل تجارت و اهل حرفه و حتی زنان بد کاره همراه بودند و به تعداد سی هزار فیل، شتر، قاطر و مرکب سامان و لوازم آنرا حمل میکرد و به هر نقطه که مواصلت میکرد خوراکی آن را مانند مور و ملخ از بین می‌بردند.

در این لشکر کشی سرجان کین به عنوان قوماندان عمومی نیروهای انگلیس و مکناتن بحیث سفیر و نماینده انگلیس در دربار شاه شجاع همراه با اردو در حرکت بود.

سرداران قندهاری به کوتل کوژک در کوه خواجه عمران برای مقابله آمادگی گرفتند و با سه هزار عسکر در انتظار شاه شجاع و اردوی مهاجم بودند اما قبل از آنکه برخوردی رخ بدهد، حاجی خان کاکری به شاه شجاع تسلیم شد و برادران قندهاری سراسیمه به شهر بازگشتند و بعد از ورود انگلیس به شهر آنها از دروازه هرات خارج شده به گرشک و بعد به ایران رفتند. سایر بزرگان قندهار به استقبال شاه رفته و از اردوی انگلیس پذیرایی کردند و از وفاداری شان به شاه اطمینان دادند. به این صورت نواده احمد شاه ابدالی در حالیکه از طرف قوای انگلیس حمایت می‌گردید به شهر احمد شاهی وارد شد. اردوی انگلیس دو ماه بدون مشکل در شهر توقف کرد. در این مدت مکناتن سفیر انگلیس حلقه دیگری از غلامی را به گردن شاه شجاع انداخته و با وی معاهده دوستی را در شهر قندهار به امضا رسانید.

حضور دائمی نیروهای انگلیس در افغانستان و حضور یک نماینده در دربار شاه شجاع از نکات کلیدی و مهم این معاهده می‌باشد.

پس از گذشت دو ماه اردوی انگلیس بسوی کابل در حرکت افتاد. با وجود آنکه تسلیم شدن بدون جنگ قندهار بر روحیه دوست محمد خان تأثیر انداخته بود با وصف آن وی با وسایل محدودی که در اختیار داشت برای دفاع از کابل آمادگی می‌گرفت. پسرش محمد اکبر خان با یک دسته از قوا به دره خیبر فرستاده شد تا از پیشرفت تیمور و سیک‌ها جلو گیری نماید. پسر دیگرش غلام حیدر خان به غزنی رفت تا جلو قوای اصلی انگلیس را بگیرد و افضل خان نیز یک دسته سپاه کمکی را آماده کرد. اما یک تعداد از بزرگان سست عنصر خواستند تا با شاه شجاع ارتباط برقرار کنند و تعدادی هم از مردم روحیه خود را از دست داده بودند. شاه شجاع هم به عنوانی سران قندهار و کابل و کوهستان نامه نوشته و آنها را به همکاری دعوت کرد و در عوض وعده هر گونه انعام برای ایشان داد. سرداران و فیودالان بزرگ هم که همیشه شیفته پول و قدرت اند خواسته های آنها را پذیرفتند و بدون کدام مقاومتی زمینه سقوط شهرها را یکی پس از دیگری تسهیل بخشیدند.

سقوط غزنی

قبل از آنکه قوای انگلیس به غزنی برسد غلام حیدر خان شهر را برای قلعه بندی آماده نموده دروازه های آنها از عقب توسط دیوار مسدود ساخت، به استثنای دروازه کابل که برای حفظ رابطه با خارج همچنان باز بود. درین موقع موهن لال هندی عامل فعال ارتباط انگلیس ها با سران افغان و خریداری شان بود، که به اثر خیانت عبد الرشید خواهر زاده امیر دوست محمدخان از باز بودن دروازه کابل اطلاع گرفت و یک دسته قوای انگلیسی مأمور شد که توسط باروت دروازه را منفلق سازد و این عمل انجام شد و بعد در حالیکه قوای افغان غافل گیر شده بود قوای انگلیس به حمله عمومی آغاز نموده از طریق همان دروازه به شهر داخل

شدند در حالیکه سه هزار از مدافعین به قتل رسیدند غلام حیدر خان نیز اسیر شد. درین زمان امیر دوست محمد خان در کابل مشغول ترتیبات مدافعه بود و سپاه را برای دفاع در ارغنده متمرکز ساخت، درین حال سران اقوام و فیودالان بزرگ که قبلا بوسیله شاه شجاع خریداری شده بودند، به مخالفت امیر پرداختند.

امیر برادرش نواب جبار خان را جهت مذاکره با انگلیس ها به غزنی فرستاد و پیشنهاد نمود در صورتیکه که وزارت اول شاه شجاع به امیر داده شود سلطنت شاه شجاع را می پذیرد. اما این پیشنهاد وی از طرف انگلیس ها رد گردید و جبار خان ناکام به کابل برگشت انگلیس ها به امیر دستور دادند تا تسلیم شده و با فامیل خویش به هند بروند.

پس از رد شدن خواسته هایش امیر دوست محمدخان تصمیم گرفت لشکری را آماده و جنگ نماید برای این منظور قرآن کریم را بدست گرفت و در اردوگاه به خیمه سپاهیان رفته و از آنها تقاضا نمود تا به اتفاق او جهاد کنند، اما طرف مقابل که قبلا بوسیله شاه شجاع و پول انگلیس خریداری شده بودند همه از اطاعت امیر سرپیچی نمودند. در نتیجه امیر که اکنون روحیه خود را باخته بود با یکعهده محدود سپاهسانی که هنوز به او وفا دار بودند با فامیل و اولادش به بامیان رفت و کابل را به شاه شجاع و انگلیس خالی کرد. و شاه شجاع یک گروه انگلیس و افغان را به تعقیب آن فرستاد و امر دستگیر وی را داد اما موفق نشدند تا وی را دستگیر نمایند.

سقوط کابل

شاه شجاع به تاریخ 17 اگست 1839 با قوای انگلیس به کابل وارد شد و دوباره به تخت سلطنت نشست. طبق یکی از مواد معاهده لاهور که امضا کرده بود آمده بود که قوای انگلیس پس از جلوس شاه شجاع بر تخت سلطنت افغانستان و تأمین استقلال این کشور

افغانستان را تخلیه کند اما آنها طبق معاهده دوستی که اخیر در قندهار به امضا رسیده بود از تخلیه نظامی افغانستان خود داری کردند آنها به این نتیجه رسیده بودند که میتوانند برای دائم این کشور را تحت تسلط خود بگیرند روی این منظور آنها تمام امورات کشور را در دست خود گرفتند. جنرال سرولابی کاتن قوماندان عمومی و جنرال نات بعنوان قوماندان قندهار تعیین گردیدند.

مردم افغانستان که فریب شاه شجاع را خورده بودند اکنون متوجه شدند که نیروی اشغالگر انگلیس، افغانستان را تصرف نموده و شاه شجاع هیچ صلاحیتی در امور ندارد بعد از روشن شدن اوضاع سیاسی که حدود یک سال از ورود انگلیس می گذشت شورش ها و نا رضایتی ها در سال 1840م آغاز گردید. بلوچ ها در شمال و غلجائیان در بین کابل قندهار، سید هاشم رئیس ملاک بزرگ کمر در آن ولایت و مردم کوهستان و نجراب در همه جا قوای برتانیه را مورد حمله قرار دادند و عرصه را بر ایشان تنگ ساختند.

در چنین حالی، در سال 1840م دوست محمد خان که قبلاً همراه پسرانش به بخارا پناهنده شده و از طرف شاه آنجا محبوس گردیده بود خود را از قید امیر بخارا آزاد نموده و فرار نمود. وی با تحمل مشکلات زیاد خود را به ترکستان افغانی رسانید و برای تجدید عملیات علیه انگلستان به تاشقرغان آمد. پنج هزار سوار ازبک بعزم جهاد بدور او جمع شدند او با این قوا انگلیسها را از سیغان و با جگاه خارج نموده به بامیان رسید درین جا سپاه ازبک شکست خورده و متفرق گردید و امیر به تاشقرغان بازگشت.

خبر بازگشت امیر هیجان بزرگی در کوهستان و سایر نقاط ایجاد نمود سران این منطقه چون میر مسجدی خان و سلطان خان از او تقاضا نمودند تا خود را به کوهستان رسانده رهبری قیام عمومی را به عهده بگیرد امیر با 300 سوار خود را به کوهستان رسانید و در آنجا

جنگ با انگلیس ها را آغاز گردید. دوست محمد خان که مقاومت مردم را درین منطقه دید برای تهیه افراد بیشتر به نجراب رفت. انگلیس ها برنس را به کوهستان فرستادند تا سران را توسط پول خریداری نموده و در صفوف آنها نفاق تولید نماید که تا حدی توفیق یافت. جنگ امیر و انگلیس در شرق چاریکار صورت گرفت درین جنگ افغانها حمله سواره نظام انگلیس را دفع نموده و آنها را عقب زدند درین جنگ یک تعداد از صاحب منصبان انگلیسی بقتل رسیدند. در رأس این گروه افغان امیر و پسرش افضل خان قرار داشتند.

اما در شرایطی که مجاهدین پیروزی بزرگرا کسب نموده بودند، امیر دوست محمد خان از بالای کوه بدون آنکه به کسی حتی پسرش افضل خان چیزی بگوید به نجراب رفت و در آنجا با مسجدی خان ملاقات کرد. و بعد از او جدا شده و با یک نفر سلطان نام سر راست به کابل رفت و در موقعیکه مکناتن در بیرون بالا حصار بود امیر به او اطلاع آمدنش را داد و بعد از حیران ماندن مکناتن امیر شخصا با او نزدیک شده شمشیرش را تسلیم داد.

مکناتن که به امیر از دیگران بیشتر حرمت میگذاشت مقدم او را گرامی شمرد و سعی کرد تا ملاقاتی را بین او و شاه شجاع ترتیب داده و همکاری آن دو را فراهم سازد اما امیر این پیشنهاد را رد کرد و از مکناتن خواست که او را با تمام فامیل او به طرف هند حرکت دهد. بدین ترتیب امیر با فامیل اش به هندوستان فرستاده شد و برایش معاش دوصد هزار روپیه در سال تعیین گردید.

دوست محمد خان مردی جا طلب و در عین حال حيله گر و مکار و ماکیاولیست کامل بود که به هیچ مبدأ و اصولی پایبندی نداشت و برای رسیدن به مقصد خود استعمال هر وسیله ای را جائز می شمرد. هر چند دارای شجاعت بود چنانچه در سالیان جوانی به همین جهت به لقب گرگک ملقب شده بود اما در هر حال ترجیح میداد که از طریق حيله و نیرنگ بدون

استعمال قوه به مقصد برسد. از طریق دیگر در حال مجبوری در جنگ متوجه صلح می‌بود. وی بهتر از سایر هم عصرانش از نیروی دولت انگلیس و منابع آن آگاه بود. روی این منظور از طرف شدن با دولت انگلیس خود داری میکرد. اگر با روس مکاتبه کرد آن هم به غرض جلب توجه انگلیس بود نه چیز دیگر، او به این نقطه رسید که حصول مقصدش از طریق مقابله دشوار است بنا بر این به دولت انگلیس تسلیم شد تا هر وقتیکه انگلیس از شاه شجاع مأیوس گردد به او رجوع کنند و او هم به عنوان دوست دولت انگلیس به افغانستان برگشته بقیه حریفانش را از بین بردارد. و به آرزوی اصلیش که حکمرانی بر تمام افغانستان بود نایل گردد. چنین هم شد او در اخیر عمرش موفق گردید تا اجزای افغانستان را دوباره تحت اداره واحد جمع نماید. امیر دوست محمد خان مانند سایر امیران و امیر زادگان عصر خود در حلقه اعیان درباری و روسای قبایل که وی با ایشان سر و کار داشت محصور بود بنا بر این نتوانست شدت احساسات عامه را علیه تسلط اجنبی غیر مسلمان درست ارزیابی نماید در آخرین تحلیل همین دوری از مردم و بی خبری از ایشان بود که عامل اصلی اشتباهات او و سایر زمامداران کشور را در دو سده اخیر در زمینه سیاست خارجی تشکیل داد.

با تسلیم شدن امیر انگلیس ها مشکلات شان را خاتمه یافته پنداشتند و نفس راحت کشیدند. اما این تصور باطل بود زیرا دین اسلام که مردم افغانستان به آن پایبندی محکم داشتند مقابله با تسلط هر نیروی غیر اسلامی را بر اهالی کشور فرض می ساخت.

انگلیس ها که بعد از تسلیم شدن امیر احساس فراغت می کردند با بعضی از زنان و دختران بد کاره رابطه قایم کردند و زنان و دختران مذکور با رهنمائی دلالان شان به اردوگاه انگلیس ها در شمال شهر کابل و یا به خانه صاحب منصبان انگلیسی در داخل شهر رفت و آمد می کردند که این عمل آتش غرور مردم را تیز تر ساخت.

درین زمان حکومت هند به مکناتن امر داد تا معاشی را که برای خوانین و سران قبایل و سرداران تعیین شده بود قطع نماید. که این امر یکی از عوامل مشکل زا برای انگلیس ها بود. در عین حال یک سلسله تغییرات در بین مأمورین عالی رتبه انگلیسی در افغانستان در دست اجرا بود. اولین نتیجه قطع معاشات این بود که غلجائیان ساکن منطقه کوهستانی شرق کابل، راه پایتخت را با جلال آباد و هند مسدود نمودند روسا و خوانینی که تا این هنگام به علت اخذ معاش از بروز احساسات مذهبی و وطنی مردم جلوگیری میکردند حالا برعکس ایشان را به قیام و مقابله با انگلیس تشویق می کردند. چون درین وقت جنرال سیل با یک دسته از قوای برتانیه از کابل به پیشاور مراجعت میکرد، مکناتن به او امر داد تا غلجاییان را سرکوب نماید. اما سیل که توان حمله به مجاهدین را در خود ندید از در مذاکره داخل شد و وعده معاش داد و با قوای خود بطرف جلال آباد در حرکت شد در قسمت جگدلک از فراز کوه به او حمله نمودند، هر چند او موفق شد راه پیشرفت خود را توسط پیاده نظام باز نماید اما ساقه اردوی او تلفات زیادی را متحمل شده یک قسمت از سامان و لوازم و اسلحه آن به غنیمت رفت. مکناتن به سیل امر داد که دوباره به طرف کابل حرکت کرده قبایلی را که بر اردوی او حمله کرده بودند جزا بدهد. سیل که روحیه عالی مجاهدین افغان را شخصاً مشاهده کرده بود این امر را اطاعت نکرد و به جلال آباد رفت.

اندکی پس از این حادثه به تاریخ 2 نوامبر 1841، 17 رمضان 1256 قمری 1220 شمسی قیام عمومی کابل صورت گرفت. راجع به علل مستقیم و آنی قیام چنین آمده است که انگلیس ها تصمیم گرفته بودند یک عده از بزرگان را که علیه شان تحریکات می کردند که از جمله عبد الله خان اچکزی شامل آن بود به هند تبعید نمایند. این ها چون از موضوع اطلاع یافتند به شاه شجاع رجوع نمودند و برای نجات خود او را در نزد مکناتن شفیع ساختند اما نتیجه نداد. درین حال این سرداران مردم را به شورش تشویق نمودند. در اوایل

رمضان نقشه ای برای قیام عمومی علیه انگلستان طرح ریزی شد و توسط شب نامه، تمام اعیان و روحانیون آگاهی حاصل کردند. تعداد زیادی از سران قوم و بزرگان در خانه عبد الله خان اچکزایی جمع گردیده در باره آینده خود تصمیم گرفتند که قیام مسلح و قتل عام انگلستان را عملی نمایند. این پیشنهاد را سایرین موافقت نمودند و روز هفدهم رمضان را برای قیام انتخاب نمودند.

آغاز جنگ اول افغان و انگلیس (1839م)

افغان‌ها که مبارزه علیه انگلیس را آغاز کرده بودند شورای دوازده نفری را بخاطر سوق و اداره منظم جبهات علیه انگلیس تشکیل دادند و نواب زمان خان را بجای رئیس و امین الله خان لوگری را معاون انتخاب کردند. شورای مبارزین کابل بروز دوم نوامبر 1841 دست به اقدام عملی زد و مطابق پلان طرح شده به قرار گاهای نظامی انگلیس در نقاط مختلف شهر حمله کردند خانه برنس را آتش زدند و خود او را از دم تیغ کشیدند. در جریان این گریو دار بود که سردار اکبر خان به مبارزین پیوست و رهبری قیام در عوض نواب زمان به او سپرده شد. افغانها روحیه بیشتر یافتند و فشار را بر انگلیس‌ها بیشتر ساختند. آوازه جهاد در اطراف کابل رسید و مردم جوقه جوقه در این جهاد ملی سهم می‌گرفتند کمکی را که انگلیس‌ها از قندهار و جلال آباد انتظار داشتند به نسبت مسدود شدن راه‌ها نرسید لذا صحنه را بر خود تنگ دیده و فکر تخلیه افغانستان در اندیشه شان خطور کرد و در این باره با اکبر خان رهبر جهاد به مذاکره پرداختند.

چون مکاناتن از نیرنگ و فریب کار گرفته و میخواست بین افغانها تفرقه ایجاد کند در مجلس که در نزدیک پل محمود خان برگزار شده بود مکاناتن توسط اکبر خان به قتل رسید. انگلیس‌ها دیگر هیچ امید نداشتند و تباهی خود را به سر و چشم مشاهده می‌کردند. لذا

انگلیس ها متعهد شدند تا قوای خود را بتاريخ شش جنوری از کابل بطرف جلال آباد حرکت دهند و هم باید توپ خانه خود را به افغان ها تسلیم میکردند.

انگلیس ها تحت رهبری جنرال الفستن به تاریخ معینه کابل را ترک و شب را در بگرامی و بت خاک سپری کردند و هم توپ خانه خود را نیز با خود برده و چند عدد آنرا بدون مهمات بجا گذاشتند. آنها هنگام حرکت جانب جلال آباد مورد هجوم قبایل قرار گرفته و از اردوی انگلیس که تعداد شان به (16500) نفر میرسید تنها داکتر برایدن زنده ماند و او هم نیم جان خود را به جلال آباد رساند و از تباهی قشون خود به انگلیس های آنجا خبر داد. این حادثه لندن را به حیرت انداخت لارڈ اکلیند حکمران کل هند که با پادشاه ساختن شاه شجاع تقدیر شده بود مورد ملامتی قرار گرفت و به لندن احضار شد و در عوض او آلنبره حکمران هند تعیین گردید. از طرف دیگر غازی ها بر شاه شجاع که هنوز در بالا حصار بحیث پادشاه باقی مانده بود فشار آوردند تا به جلال آباد برود و با انگلیس ها بجنگد. بلاخره شاه شجاع مجبور شد به طرف جلال آباد حرکت نماید اما این حرکت بسیار بطی بود زیرا او به هیچکس اعتماد نداشت و از دوستی با انگلیس دست بردار نبود و فقط در ظاهر از غازیان حمایت میکرد.

شاه شجاع بعد از حرکت منزل اول را در سیاه سنگ انتخاب کرد و به بهانه مشاهده امر توقف داد و شب هنگام خودش مخفیانه به بالا حصار رفت تا جواهرات گرانبهای را که ذخیره داشت با خود بگیرد. در این وقت تعدادی از جوانان تصمیم قتل او را گرفتند و در انتظار باز گشت او نشستند جوانانی که انتظار او را داشتند بسیار خسته شده بخواب رفتند و تنها شجاع الدوله پسر نواب زمان خان تا صبحگاه بیدار ماند و همینکه شاه شجاع رسید او را بقتل رساند. برای اینکه در کشور اغتشاش به میان نیاید پسر شاه شجاع فتح جنگ را به پادشاهی برداشتند اما از طرف مخالفین فتح جنگ فشار های بر او وارد شد تا اینکه او اکبر

خان را بحیث وزیر خود پیشنهاد کرد. اکبر خان این پیشنهاد را پذیرفت و از آن به بعد بنام وزیر اکبر خان معروف شد. مناسبات شاه و وزیر دیری دوام نکرد وزیر اکبر خان شاه را به اتهام بیگانه پرستی به زندان انداخت تا آنکه فتح جنگ از زندان فرار و خود را به جلال آباد نزد انگلیس ها رساند. جنرال پالک و جنرال سیل که بخاطر انتقام گیری تصمیم حمله به کابل را داشتند با فتح جنگ یکجا بطرف کابل حرکت کردند. اکبر خان با شنیدن خبر حرکت جنرال پالک بطرف کابل در صدد مقابله بر آمد و جانب جلال آباد رفت در عین حال انگلیس ها که از تقویه شاه شجاع نتیجه مطلوب حاصل نکرده بودند در کلکته هندوستان با دوست محمد خان داخل مذاکره شده به او وعده تاج و تخت کابل را دادند.

دوست محمد خان هم به پسر خود اکبر خان نامه نوشت و از او خواست تا از مقاومت در برابر انگلیس ها منصرف شود مگر متاسفانه وزیر اکبر خان هم تحت تاثیر عواطف پدری رفت قوای خود را از تیزین به کابل و سپس بطرف بامیان و تاشقرغان عقب نشست و قوای پالک و سیل به معیت فتح جنگ وارد کابل شد و به اصطلاح خود شان برای اعاده حیثیت و پرستیز خود بازار چهار تپه را آتش زدند از شهریان کابل انتقام گرفتند از مردم کوهدامن هم انتقام گرفته و استالیف و چاریکار را حریق و با خاک یک سان نمودند.

تسلط انگلیس ها طی چهار سال در افغانستان تحت نام شاه شجاع کشته شدن شاه شجاع مکناتن برنس و صد ها افسر نظامی انگلیس و امحای اردوی هفده هزار نفری همه تجارب تلخی بود که انگلیس ها آنرا مشاهده کردند و به این موضوع پی بردند که دیگر نمیتوانند به زور شمشیر مردم این سرزمین را تحت قیادت خود نگه دارند و به فکر آن شدند که افغانستان را تخلیه کنند لذا انگلیس ها امیر دوست محمد خان را با خانواده اش از هندوستان به افغانستان آورده و پادشاه افغانستان ساختند و خود خاک افغانستان را ترک گفتند. این تهاجم برای انگلیس ها بسیار گران تمام شد و از لحاظ مادی و معنوی خساره فراوان دیدند

حیثیت و پرستیژشان نه تنها در افغانستان بلکه در آسیا و حتی در جهان لطمه دید در مقابل افغانها افتخارات را نصیب شدند. باید به این نکته هم اعتراف کرد که افغانستان نیز از این تجاوز خسارات سنگین جانی و مالی برداشت قریه ها شهرها و آبادات تاریخی کشور صدمه دید و سیر انکشاف عادی افغانستان متوقف شد که اثرات ناگوار آن مدت طولانی دوام یافت.

نتیجه

جنگ اول افغان و انگلیس ترکیبی از کامیابی و ناکامی هم برای انگلیس ها و هم برای افغان ها بود انگلیس ها توانستند جلو ایران و روس را سد نمایند و به آنها نشان دهند که ما در منطقه حضور فعال داریم اما در داخل افغانستان از دست ملت شجاع افغان تلفات سنگینی را متحمل شدند و برای اولین بار شکست در آسیا را تجربه نموده و میلیون ها پوند شان مصرف گردید و اما در جناح افغان ها، ملت شریف و مجاهدین افغان توانستند انگلیس ها را شکست داده و در عرصه های نظامی پیروزی های بدست آورند اما اختلافات بر اثر قدرت و جاه طلبی های رهبران سیاسی محمد زائی و سدوزائی و معامله گری های شاه شجاع و امیر دوست محمد خان سبب ناکامی ملت افغان در برابر انگلیس گردید و دشمن مجال یافت تا خون افغان های زیادی را بریزد و کابل را تخریب نماید یعنی در مجموع برای افغان ها نکات منفی بیشتری را در قبال داشت و خون هزاران جوان افغان که ریخته شده بود مورد معامله رهبران سیاسی قرار گرفت.

نظری به اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی افغانستان از شروع قرن نوزدهم الی ختم تجاوز اول انگلیس بر افغانستان

احمدشاه ابدالی مؤسس دولت سدوزائی و بانی افغانستان معاصر و نوبنیاد با فعالیت های سیاسی و نظامی خویش افغانستان را به سرحدات طبیعی و حقیقی اش رسانید.

با پیدایش افغانستان مستقل بنیاد گذار شهر نوین قندهار توسط احمدشاه درانی و تمرکز و افزایش نفوس در شهرهای قندهار، هرات، کابل و غیره شهرها در نتیجه پیدایش دولت نیرومند فیودالی افغانستان صنایع دستی و محلی آغاز به جوانه کردن نهاد قندهار بار دیگر به مرکز سیاست فرهنگ و صنعت افغانستان مبدل گردید اصناف شهری ضروریات در بار و اردوی احمد شاه را تهیه میدیدند.

در دوران تیمورشاه قلمرو افغانستان بدون بروز حادثه فوق العاده بدست وی باقی بود پایتخت کشور از قندهار به کابل انتقال گردید و شهر کابل به سرعت به مرکز سیاست، فرهنگ، صنعت و تجارت افغانستان مبدل گردید و نفوس کابل رو به افزایش نهاد. بعد از مرگ تیمور پسرش زمان شاه رویکار شد دوره کوتاه وی مصادف با حوادث عظیمی سیاسی و اجتماعی جهان بوده سخت اسباب وحشت و ناراحتی انگلیسها را فراهم کرده بود گرچه او تصمیم داشت در داخل کشور خود مرکزیت دولت را تحکیم بخشد و در خارج هندوستان را از چنگال استعمار انگلیس نجات دهد.

ولی فعالیت شهزاده گان برای کسب قدرت و بدست آوردن تاج و تخت پدر و جنگ-های فیودالی و کشمکش های جاه طلبانه آنان در داخل افغانستان و فعالیت های سیاسی انگلیس در مجاورت افغانستان زمان شاه را با تمام طرح های آن ناکام ساخت و افغانستان باردیگر در گرایش انحطاط سیاسی و اقتصادی فرو افتاد.

با بمیان آمدن شاه محمود و شاه شجاع کشمکش های جاه طلبانه و پراگندگی فیودالی غلبه کرد امور دولت در دست یک عده رجالی افتاده بود که در رقابت و خصومت در سر انحصار قدرت بودند.

این جنگ‌ها و کشت و خون‌های کاملاً احمقانه مانع تکامل اجتماعی، اقتصادی جامعه گردید و حیات عادی مردم ما مختل گردید و بخش های تولیدی شهرها به زیر سم شتران، فیودالان، شهزاده گان و سرداران تار و مار شد و رشد صنعت و تجارت به رکود مواجه گردید در تمام این مراحل تلخ زنده گی جامعه بار این همه جنگ‌های فیودالی و جنگ‌های تبه کارانه سران قبایل را بر دوش می کشیدند. در همین دوره است برای اولین بار معاهده بین افغانستان و انگلیس در 17 جون (1809) به امضاء رسید که روی هم رفته آرزوی استعمار انگلیس را از نظر دفاع نیم قاره هند بر آورده میساخت.

خلاصه باید عرض کرد که اوضاع اجتماعی این دوره شکل بحرانی داشته امیدوار کننده نبود موسسات علمی و فرهنگی آن بشکل قرون وسطی و مذهبی بود. از تعلیمات مذهبی یک عده محدود مردم استفاده میکردند و توده در بیسوادی مطلق بسر میبرد در جریان این عصر واقعات مهم سیاسی و انکشافات فکری و ذهنی اروپا هیچ تاثیر در ذهنیت و طرز تفکر مردم تولید نکرد و مردم افغانستان تا تعرض اول انگلیس به افغانستان از وسایل عصری آگاه نبودند و راجع به آن صحبت نمیکردند. در این دوره کمتر کسانی سراغ میشد که به کارهای نافع و سودمند اجتماعی بدرد خورند. همه خواهان منافع شخصی بوده مفاد اجتماعی و ملی را فدای مفاد شخصی میکردند. اغتشاشات و خانه جنگی ها به خوانین، روحانیون و فیودال ها مساعدت کرد که ساحه نفوذ و اقتدار خود را پهن تر سازند و در بین امپراطوری متحد احمدشاهی ممالک خورد و کوچک بسازند، قدرت خوانین و سران قبایل به مراتب از پادشاهان بیشتر شد و کار به جای کشید که فیودال ها هر کسی را که میخواستند کمک می-

کردند و پادشاه میساختند و از آن به نفع خود بهره برداری می کردند و همینکه مناسباتش با پادشاه مذکور خراب میشد با وی قطع علاقه نموده و به شخص دیگری متصل میشد. شاهان چون نتوانستند قدرت مرکزی را مستحکم سازند و از نفوذ خوانین و فیودال ها بکاهند آنرا از بیخ و بن بی اندازند لذا مجبور بودند با اوضاع و شرایط زمان عصر خود را توافق دهند.

اعتماد بکلی رخت بر بسته بود، دستگاه های حاکمه به انتظار تغیر و تبدیل و از بین رفتن قدرت بودند. مردم که صبح و شام به انتظار جنگ و اغتشاش جدید بودند در صدد استحکام قلاع متین بر آمدند.

قراه و قصبات برای رقیب های داوطلب سلطنت و جاه و جلال عسکر تهیه میکردند. نتیجه این مجادلات طولانی و پی در پی ازدیاد مالیه و محصول از مردم بود. طبقه تجار که اکثریت شان را هندوها و یهودیان تشکیل میداد قسمت بیشتر مالیه را میپرداختند؛ از افغانستان به ممالک همجوار مهاجرت کردند.

اقتصاد شهری بیشتر تضعیف گردید و افغانستان موقعیت مهم خود را به حیث هسته و مرکز اموال تجارتهی بین هند و آسیای میانه از دست داد.

عدم موجودیت قدرت مرکزی جنگ های داخلی عدم مصئونیت تجارت و تقلیل نفوس در تنزل اقتصاد شهری تاثیر مهمی وارد آورد. زراعت و کشت اراضی پامال شد و صدمه دید شاخه تجارت و انکشاف اقتصادی خیلی محدود و منحصر به تربیه مواشی و مالداری بود صنعت هیچ انکشاف نکرده بود.

با وجودیکه تجار از دیار فارس، هند، بخارا و خیوا به افغانستان میآمدند هیچ اجنسی یا نمایندگی دایمی تجارتهی خارجی در کشور موجود نبود. مردم به مشکل مایحتاج خود را

تهیه میکردند، داد و ستد در بازارها توسط تبادل جنس به جنس و هم به وسیله پول صورت میگرفت.

سطح زنده گی در پائین ترین سویه بود و یک تعداد قلیل مردم سرمایه دار بودند. از نظر سیاسی نیز هیچگونه رشد در مردم وجود نداشت و هیچ جنبش سیاسی که بتواند انکشاف ذهنی مردم را تمثیل کند سراغ نمیگردید. از افکار و نظریات سیاسی انقلاب فرانسه درین کشور مردم آگاهی نداشتند حتی آنهاییکه قدرت سیاسی را در دست داشتند هیچگونه تحصیل و تربیه سیاسی مشخص نداشتند.

بسا نقاط و سرزمین های اصلی از پیکر افغانستان جدا شد و بیگانگان علاوه از آن که در امور داخلی افغانستان مداخله نموده دست تجاوز را بدین خاک دراز کردند ولی از آنجائیکه مردم های افغانستان در مسیر دوره های مختلف تاریخی مدنیت های شکوه مندی بر پا کرده بودند که روزگار دراز جهان بدان مینازیده است و زمینه مساعد آموزش ثمره بخش مدنیت های تابناک بوده است و انسانی ترین ثقافت ها را تا کرانه های دورترین گسترش داده است و باور های عالی را در میان انسان ها رواج بخشیده است در پروسه پهناور انقلاب جهانی نیز در ابتدای ترین مراحل آن همیشه حتی بسیط ترین افزار جنگی را به سود انسانیت بکار برده است و در عمل دلاورانه بر افراشتن درفش عالیتین ایده های بشری چون محبت به زاد و بوم عشق بیکران به آزادی حیثیت انسان و دفاع از حق در صف نخستین جای داشته است و از آوان که استعمار به حلقوم خلق ها جنگ انداخته مردمان این سر زمین در نبرد به آن حماسه های کم نظیر آفریده است. چنانچه در نبرد با تجاوز امپراطوری بریتانیا که با همدستی یک عده سرداران و خوانین که وطن فروشان حرفوی بودند موقتاً بر کشور محبوب ما تسلط پیدا کردند؛ اقشار و طبقات وسیع مردم هم از زن و مرد صفوف فشرده و متحدی را تشکیل دادند و ایمان دفاع از وطن، ناموس و آزادی همه را بشکل مشت بسته در آورد. با وجود اختلاف

انگیزی میان باشندگان کشورما و ایجاد نزاع های مذهبی، منطقی و لسانی و اتخاذ شیوه خاینانه و ضد انسانی و ننگین تجاوزگران، غارت گران، مردم ما توانستند مغرورترین، خود خواه ترین، متجاوزترین و حریص ترین قدرت وقت را به زانو در آورند و به خاک شکست و زبونی در اندازند. وطن از وجود بیگانگان پاک شد و زمینه را برای ورود دوست محمد خان و وحدت افغانستان و اصلاحات مدنی آماده ساختند.

امیر دوست محمد خان بار دوم (1843-1863م)

در بازگشت امیر از هند پسرش اکبرخان را به حیث وزیر تعیین کرد که بدون مخالفت دیگران بشمول برادران قبول گردید. امیر دوست محمد خان که قبلاً به انگلیس ها تعهداتی را داده بود، بعد از بازگشت از هند از لشکر کشی و تصرف پیشاور منصرف گردید و کاملاً به نقشه های انگلیس عمل میکرد و سیاست محافظه کاری را پیش گرفت و درپس گیری ولایات دیگر مثل قندهار و هرات عجله نکرد و منتظر فرصت نشست.

از طرف دیگر وی همچنان پس از بازگشت از هند تعدادی زیادی از سران مجاهدین که در شکست انگلیس ها نقش بزرگی داشتند، را از بین برده و یا هم زندانی ساخته و از صحنه سیاست دور ساخت. امین الله خان بدون هیچ بهانه ائی زندانی شده و در آنجا وفات نمود.

امیر دوست محمد خان پس از بازگشت از هند سیاست خارجی محافظه کاری را در پیش گرفته بود که میتوان سیاست خارجی وی را این گونه خلاصه کرد:

1. داشتن رابطه عادی با همسایه غربی یعنی فارس

2. عدم برقراری رابطه با روسیه و بخارا

3. دوستی با انگلیس ها

امیر دوست محمد خان سیاست انزوا پسندی و روش سیاست دروازه بسته اتخاذ کرده و در عالم سیاست خارجی خویش از هیچ نوع ابتکاری کار نگرفت و در تمام معاهدات و قرار دادهای که با انگلیس ها امضاً کرد تا آخر عمر به آنها وفا دار ماند.

اما در قسمت پس گیری پشاور پسرش اکبر خان هوای آن جا را به سر داشت. دولت سیک ها بعد از مرگ رنجیت سنگ به حالت بدتر از دولت افغان ها در آمده بود از این رو اکبر خان می خواست هر چه زودتر اراضی از دست رفته را تا دره سند دوباره بدست آورده و همچنان قندهار را به کابل ملحق گرداند. وزیر یار محمد خان که زمام دار بلا استقلال هرات شده بود، خسر اکبر خان بود که وی را به این کار تشویق میکرد.

در سال 1843 م انگلیس ها سند را به متصرفات شان در هند الحاق نموده رابطه شان را با افغانستان قطع نمودند این پیش آمد احساسات را در افغانستان علیه انگلیس بر انگیخت و دسته ضد انگلیس را که وزیر در رأس آن قرار داشت بیشتر تقویت نمود در حالی که امیر از هر گونه حرکت ضد انگلیسی مانع میشد بزودی مخالفت بین پدر و پسر «امیر دوست محمد خان و وزیر محمد اکبر خان» بالا گرفت. در این حال در سال 1845 م انگلیس بر پنجاب حمله کرد و جنگ اول سیک و انگلیس آغاز گردید. جانشینان رنجیت سنگ از امیر علیه انگلیس ها کمک خواستند اما این کاری بود که امیر اصلاً با او مخالف بود و با وجود اسرار اکبر خان و امکان بدست آوردن پشاور، از آن خود داری کرد با آن هم اکبر خان خلاف میل امیر یک دسته سپاه سواره نظام را به پنجاب فرستاد ولی سپاه مذکور شکست خورد بعد از آن اکبر خان در صدد آن شد که قندهار را فتح کنند و با یار محمد خان زمامدار هرات متحد شد.

یار محمد خان الکوزائی وزیر کامران سدوزائی زمام دار هرات بود. در موقع حمله ایرانیان و قلعه بندی هرات نقش عمده را در دفاع از شهر اجرا کرد درین موقع زراعت و اقتصاد هرات در اثر لشکر کشی ایران تباہ شد و خزانه خالی و مردم شهر و ولایات گرسنه بودند. کامران در اثر افراط در شراب و عیاشی تاب و توانش را از دست داده بود و تمام امور به عهده وزیرش بود که برای بدست آوردن پول مردم فروشی را شروع کرد. درین هنگام تجار بیرون از شهر با مواد خوراکی که به هرات روی آوردند چون پول موجودی نبود در برابر مواد خوراکی اولاد خویش را مردم می فروختند و وزیر یار محمد خان هم دست به آدم فروشی زده تا خزانه را پر کند در مرحله اول مجرمین و زندانیان را بفروش رسانید.

بعد چون این منبع در آمد پایان یافت، امر داد تا عابرین و بازاریان را به جرم مناقشه و جنگ زبانی و حتی بدون جرم و دلیل گرفتار نموده به بهای پول به ازبکها تحویل بدهند. «معمولاً بیست نفر در بدل یک اسپ که صد تومان قیمت داشت به فروش می رسید». بعداً به این فکر افتاد که خود را از شر زمامدار رسمی ولایت خلاص کند یعنی پول و جواهرات کامران را هم صاحب شود. کامران از نیت وزیر آگاه شد و به بالا حصار «ارگ» پناه برد اما وزیر بعد از پنجاه روز محاصره آنها بدست آورده و به زور شکنجه خزانه و جواهرات او را تصرف نمود. و بعد او را در محبس خفه نمود و زنان و دختران او را بین خود و همکاران خود تقسیم نمود و دیگران را به بردگی ترکمن ها به فروش رساند. و بعد از آن یار محمد خان حکمران هرات شد و بطرف شمال حرکت کرد و قسمت غربی ترکستان را تا حدود بلخ به هرات ضمیمه نمود. همچنان به سرزمین هزاره عسکر کشیده هشت هزار نفر را در قسمت سفلی هریرود نقل داد که بقایای این مردم هنوز در خراسان ایران و ترکستان روسی به نام بربری سکونت دارند.

کهن دل خان زمامدار قندهار از فرصت استفاده نمود و به فراه لشکر کشید و فراه را فتح نمود. بعداً یار محمد با وزیر اکبر خان به کابل وارد مذاکره شد و دختر خود را به زنی اکبر خان داد و بعد هر دو تصمیم گرفتند. به اتفاق هم به قندهار حمله نمایند ولی امیر دوست محمد خان موافق نبود و گفت هنوز شرایط فتح قندهار آماده نیست ولی دو وزیر (یار محمد و اکبر خان) با روحیه ضد انگلیسی با هم قوی تر گردیدند. روحیه ضد انگلیسی اکبر خان و مانع شدن از قندهار، روابط بین پدر و پسر را به حدی تیره ساخت که وزیر در صدد دستگیری پدرش بر آمد وقتی امیر از موضوع اطلاع حاصل نمود به دسته لشکریان وفادار خویش قزلباش پناه برد و به فکر از بین بردن وزیر شد که دفعتهاً وزیر مسموم شده و وفات نمود عامل مرگ وی زهر بود که به دستور پدرش توسط طبیب هندی به وی داده شده بود.

بعد از مرگ وزیر اکبر خان امیر دوباره اوضاع را تحت اداره خود گرفت و پسر خود غلام حیدر خان را به وزارت برگزید. امیر بنا به وعده ئی که به انگلیس داده بود در صدد یکی دیگر از قوماندانان مجاهدین در جنگ اول افغان و انگلیس بر آمد که محمد شاه خان برادر خوانده اکبر خان بود.

امیر دوست محمد خان برای گسترش ساحه حاکمیت خویش متوجه شمال گردید. از 1850 تا 1855 تمام مناطق بین هندوکش و دریای آمو را که قبلاً از حکومت وی جدا شده بود دوباره فتح نمود و پسران خود اکرم خان شریف خان و افضل خان را در آنجا حکومت داد.

درین زمان که یار محمد خان متحد خود را از دست داده بود و در مقابل کهن دل خان تنها مانده بود دوباره به ایران رجوع کرد. ناصر الدین شاه لقب ظهیر الدوله به او داده و هرات رسماً در تحت حمایت ایران قرار گرفت. یار محمد خان در 1850 وفات کرد و پسر دیوانه

اش سعید محمد خان والی هرات شد و مانند پدر تحت الحمایه ایران بود. انگلیس‌ها از نفوذ ایران نا آرام بودند زیرا رقابت شان با روسیه در شرق جریان داشت. انگلیس‌ها یکبار دیگر متوجه افغانستان گردیدند چون ایران در امور هرات مداخله میکرد انگلیس‌ها به این نتیجه رسیده بودند که دوست محمد خان را اجازه بدهند تا با الحاق قندهار و هرات سد محکمی در برابر ایران تشکیل بدهند.

معاهده جمروود 1855 میلادی

پس از آغاز شورش مسلمانان هندوستان علیه استعمارگران انگلیس در سال 1855 میلادی در آن کشور، مردم افغانستان خواهان موقف گیری نظامی امیر دوست محمد خان علیه انگلیس‌ها و حمایت از مسلمانان هندوستان در جنگ علیه انگلیس‌ها بودند چون انگلیس‌ها مصروف خاموش نمودن شورش مردم هندوستان بودند این بهترین فرصت برای پس گیری پشاور و دیگر مناطق جدا شده از خاک افغانستان، بوسیله دوست محمد خان بود. اما چون امیر دوست محمد خان دست نشانده انگلیس بود و طبیعتاً سیاست دوستی مطلق با انگلیس‌ها را دنبال می نمود، از دادن کمک به مسلمانان هند خوداری نمود. انگلیس‌ها هم برای اینکه از طرف مردم افغانستان از عدم قیام و شورش علیه شان در حمایت از مردم هندوستان معاهده جمروود را با امیر دوست محمد خان به امضاً رسانیدند. به این صورت در سال 1855 معاهده ای بین غلام حیدرخان پسر امیر و سر جان لارنس انگلیسی به امضاء رسید که دارای سه ماده میباشد:

1. دوستی و صلح دائمی بین افغانستان و برتانیه.

2. احترام به سرحدات متقابل.

3. دوست برتانیه دوست افغانستان و دشمن آن دشمن افغانستان.

به موجب این قرار داد امیر در بهای تصدیق حکمرانی اش بر کابل به حیث والی این ولایت، حکمرانی انگلیس بر هند به شمول پیشاور و سایر نقاط پشتو زبان که از دولت سیک به آن انتقال نموده بود به رسمیت شناخت. همچنان انگلیس ها برای دوست محمد خان اجازه الحاق قندهار به حکومت مرکزی را دادند.

درین زمان کهن دل خان وفات کرد و امیر به عنوان غم شریکی به قندهار رفته و با برادرش رحم دل خان مصالحه نموده و به حکمرانی آنها در قندهار خاتمه داد و قندهار به کابل الحاق گردید.

در سال 1856 ایران بار دیگر به هرات لشکر کشید و شخص را به عنوان نائب السلطنه به حکومت هرات تعیین کرد. انگلیسها به ایران اعلان جنگ دادند. امیر با استفاده از معاهده اتحاد و همکاری انگلیسها آماده گردید. در خلال این احوال انگلیسها از طریق خلیج فارس به ایران حمله برده خارک و بندر بوشهر را تصرف کردند و قوای ایران را در مقام خوشاب شکست دادند. در نتیجه ایران تقاضای صلح نمود. و معاهده بین ایران و انگلیس به امضا رسید که ایران استقلال هرات و تمام افغانستان را به رسمیت می شناسد و در امور هرات هیچگاه مداخله نمیکنند.

هر چند با خاتمه یافتن جنگ کریمه و تسلیم شدن ایران در برابر انگلیس، انگلیس به این نتیجه رسید که وجود یک دولت نسبتاً قوی در افغانستان به قیادت دوست محمد خان نه تنها به زیان انگلیس نیست، بلکه می تواند برای حفاظت متصرفاتش در هند سودمند باشد.

معاهده پشاور 26 جنوری 1857

بعد از اوج گیری شورش ها و قیام های مردم هند علیه انگلیس ها، آنها یکبار دیگر برای تجدید معاهده قبلی و بر آورده شدن اهداف آن، با امیر دوست محمد خان تجدید عهد نموده و با وی معاهده پشاور را به امضأ رسانیدند. از طرف دیگر بعد از قتل کامران سعید محمد خان پسر وزیر یار محمد خان بقدرت رسید و توسط محمد یوسف خان سدوزائی به انتقام قتل کامران به قتل رسید و یوسف خان شهر هرات را تصرف نمود و بعد ایرانیان به هرات حمله نمودند و یوسف خان به آنها تسلیم و تحت حمایه ایران قرار گرفت و درین زمان مردم شهر هرات علیه او و ایران قیام نمودند و مقاومت مردم توسط نظامیان ایران شکسته شد و این بار ایرانیان هرات را به ایران الحاق نموده و حاکمی از طرف خود برای اداره هرات مقرر کرد. پس از امضای معاهده پارس (1857) که به جنگ بین انگلیس و ایران خاتمه داد ایرانی ها قوای نظامی شان را از هرات خارج نمودند و یوسف خان را به خانواده یار محمد خان تسلیم دادند که به انتقام قتل سعید اعدام شد. اما ایرانیان مداخلات سیاسی شان را قطع نکرده و در سال 1857 سردار سلطان احمد خان برادر زاده و دامان دوست محمد خان را که قبلاً با خسروش قهر کرده نزد پادشاه ایران پناهنده شده بود با لقب سرکار به حیث والی هرات مقرر نمودند وی سکه و خطبه را به نام شاه ایران جاری ساخت. و این حالت که خلاف میل امیر بود چند سال ادامه یافت و امیر آرزوی الحاق هرات را نیز داشت. روی این هدف منفعت دوجانبه انگلیس و امیر دوست محمد خان، معاهده پشاور به تاریخ 26 جنوری 1857 به امضأ رسید که دارای 12 ماده بوده که فشرده آن قرار ذیل می- باشد:

- 1- حکومت برتانیه برای تقویت امیر در اشغال هرات، مبلغ 12 لک روپیه و شانزدهزار تفنگ کمک میکند.
- 2- امیر تا دوام جنگ نمایندگان انگلیس را در کابل، قندهار و بلخ برای اخذ اطلاعات اجازه اقامت میدهد.
- 3- انصراف توجه امیر دوست محمدخان از پيشاور و اطلاع پيشنهادات دولت های خارجی به انگلیس.
- 4- پذیرفتن یک نفر نماینده مسلمان هندی به حیث نماینده انگلیس در افغانستان.

امضای این معاهده امیر دوست محمدخان را در آرزویش برای الحاق هرات نزدیک ساخت و وی در سال 1861 به سوی هرات لشکر کشید. سلطان احمد خان از تسلیم دادن شهر امتناع ورزید و از ایران کمک خواست اما شاه ایران با در نظر گرفتن معاهده 1857 از ارسال کمک نظامی به او خود داری کرد و سلطان احمد خان در شهر حصارى شد و محاصره ده ماه طول کشید و درین زمان خانم سلطان احمد خان که دختر امیر بود وفات کرد و امیر اجازه داد تا جسد وی را از شهر خارج و به گازرگاه به خاک بسپارند و مجلس فاتحه خوانی بر پا نمود. درین حال جنگ همچنان ادامه داشت و سلطان احمد خان هم به سرنوشت خانم خود دچار گردید و درین موقع اعیان هرات از جنگ دست کشیده شهر و بالا حصار را با جانشینان سلطان احمد خان به امیر تسلیم دادند. به فاصله کمتر از یک ماه از تصرف شدن هرات امیر به عمر 72 سالگی وفات یافت و در نزدیکی داماد و دختر خویش در جوار خواجه عبد الله انصار دفن گردید.

امیر شیر علی خان بار اول (1863-1866م)

امیر دوست محمد خان شیر علی خان را که از نظر سن پسر سوم بود به عنوان جانشین خود تعیین کرد، به این اساس شیر علی خان پس از فوت پدر در هرات به سلطنت نشست و از برادرانش تقاضای بیعت کرد. یکی از اشتباهات بزرگ دوست محمد خان پس از تعدد زوجات این بود که پسرانش را به حکومت ولایتی تعیین کرد که آنها از طریق مادر با ساکنین آن رابطه قومی داشتند.

در موقع اعلان پادشاهی شیر علی خان یک عده از برادران او به شمول محمد اعظم خان در اردوگاه هرات حاضر بودند شیر علی خان از آنان بیعت گرفت که اکثراً در مرحله اول بدون گفتگو بیعت نمودند اما بعداً هر کدام آنها که به محل خود رفتند از بیعت سر باز زدند. حتی محمد امین خان برادر عینی شیر علی خان که والی قندهار بود از پادشاهی شیر علی خان راضی نبود.

امیر در کابل رفت برای استحکام سلطنت در صدد شد تا برادران سرکشش را از بین بردارد برای این کار او علاوه بر عنوان امارت اردوی منظمی را که دوست محمد خان تهیه کرده بود در اختیار داشت. در مرحله اول به سوی زرمت و کرم لشکر کشید و محمد اعظم خان حدود افغانستان را ترک و به مأمورین انگلیس پناهنده شد. بعد متوجه افضل خان گردید که بعد از شکست افضل خان تن به مصالحه داد و دوباره به حیث والی ترکستان مقرر گردید. اما بعداً به دلیل مخالف پسرش امیر وی را دستگیر و محبوس ساخت و پسرش عبد الرحمن خان از بلخ به سوی بخارا فرار نموده که امیر در مرحله اول توانست تمام رقبای خویش را به سهولت از صحنه دور نماید. بعداً متوجه برادر ناراضی خویش محمد امین خان گردید در قسمت قلات قوای هر دو طرف به مقابل هم قرار گرفتند که در نتیجه محمد امین

و محمد علی خان پسر ارشد و ولیعهد امیر هر دو کشته شدند. قندهار فتح شد اما تلف شدن پسر امیر به قدری بر او تأثیر کرد که امور پادشاهی را گذاشته در جوار خرقه مبارک به اعتکاف پرداخت.

با وجود مشکلات داخلی امیر با مشکلات خارجی روبرو بود زیرا وقتی امارت خویش را با نامه به انگلیس خبر داد قبول و یا رد آن را انگلیس به تعویق انداخت و پس از شش ماه تصدیق امارت به امیر رسید که امیر از بی اعتنائی انگلیس نیز بر آشفته بود و همچنان پناه دادن محمد اعظم خان در خاک انگلیس و عدم کمک به امیر از نظر اسلحه توسط انگلیس امیر را بیشتر مشوش و دل سرد نمود.

درین موقع رقیبان امیر فرصت را مناسب شمرده و برای بدست آوردن کابل اقدام نمودند. اولین کس عبد الرحمن خان بود که از بخارا به بلخ و از آنجا به کابل رسید و بدون مشکل پایتخت را به دست آورد و کاکایش محمد اعظم خان با او ملحق شد. در این زمان افضل خان از زندان غزنی رهایی یافته به کابل رفت و در سال 1866 بر تخت امارت نشست.

سلطنت امیر محمد افضل خان (1867-1868م)

امیر افضل خان که یک پادشاه عادی بوده و کدام مفکوره و پلان معین و مشخص برای مملکت نداشت بزور شمشیر پسر خود عبدالرحمن خان به قدرت رسید. افضل خان از سلطنت خود به حکومت بریتانیا اطلاع داد و طالب کمک شد ولی لارنس حاکم اعلاهی هند سلطنت او را تبریک گفته نمایندگان مسلمان هندی را به دربارش مقرر کرده و از دادن کمک خود داری کرد و در جواب گفت تانفاق و خانه جنگی در افغانستان از بین نرود به هیچ طرف کمک داده نمیشود در حالیکه غرض عمده شان ادامه جنگ های داخلی افغانستان بود.

شیرعلی خان که در قندهار بود باز هم تدارک سپاه دید و به طرف کابل آمد ولی در این نوبت نیز از طرف عبدالرحمن خان در قلات شکست خورد و به هرات نزد یعقوب خان پسر خود رفت، شیرعلی خان در هرات بود که فیض محمد نام که سابقاً از طرف شیرعلی خان حاکم آقچه مقرر شده بود به او پیام فرستاد و اظهار کمک و آمادگی نمود. شیرعلی خان از طریق میمنه و مزار به او پیوسته شد و هردوی شان متحداً بعد از عبور از خاواک داخل پنجشیر شدند، در مقابل شاه عبدالرحمن خان فرستاده شد و در بازارک پنجشیر در نتیجه جنگ فیض محمد نام کشته شد و شیرعلی خان به بلخ گریخت درین اثنا افضل خان بنا بر مریضی درگذشت و جسد او را در قلعه حشمت خان متصل زیارت شهدای صالحین به خاک سپردند.

دوره سلطنت افضل خان بسیار کوتاه یعنی قریب یک سال بود و هیچ کار مهمی که قابل ذکر باشد از او به عمل نیامده است.

سلطنت امیر محمد اعظم خان (1867 – 1868م)

اعظم خان نیز بزور شمشیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید، او مرد کار آزموده ولی خود خواه و جاه طلب بود. در زمان حیات امیر دوست محمدخان در قضایای سیاسی همیشه به امیر مشورت میداد. اعظم خان بعد از جلوس خواست عبدالرحمن خان را از مرکز دور دارد، چنانچه به بهانه او را به صفحات شمال فرستاد تا متوجه اقدامات شیرعلی خان در بلخ باشد. عبدالرحمن خان با وجودیکه نمیخواست از مرکز دور باشد این امر را قبول کرد و عازم آن ولایت و در آنجا متوجه امیران و خوانین سمنگان، خلم، تخته پل، جوزجان و آقچه گردید و آنها را به اطاعت وا داشت. بعد از فراغت امور ولایت بلخ جانب فاریاب رفت و آنرا در محاصره گرفت.

شیرعلی خان از مصروفیت‌های عبدالرحمن خان در صفحات شمال اطلاع حاصل کرد، با پسر خود یعقوب خان عزم قندهار نمود و پسر اعظم خان را نایب الحکومه قندهار بود شکست داده و جانب غزنی پیش آمد. اعظم خان موقعیت خود را در خطر دید، فوراً به عبدالرحمن پیام فرستاد تا محاصره فاریاب را گذاشته به کمک برسد، عبدالرحمن خان اطاعت نموده و وارد کابل شد و با اتفاق محمد اعظم خان جانب غزنی رفت و در مقام شش گاو جنگ سخت بین شیرعلی خان و عبدالرحمن خان در گرفت. چون عساکر عبدالرحمن خان مانده و ذله سفر طولانی بودند شکست خوردند و شیرعلی خان موفق شده فاتحانه وارد

کابل شد. بعد از دونیم سال در بدری وارد کابل شد و به تخت کابل نشست. اعظم خان به ایران فرار کرد و نزد شاهان فارس پناه برده و در آنجا مریض شده وفات نمود و در شهر بسطام مدفون گردید.

عبدالرحمن خان مفکوره اعظم خان را در رفتن به ایران قبول نکرده و از اعظم خان جدا شده بود جانب بخارا رفت و حکومت روسیه تزاری از او استقبال خوبی در سمرقند بجا آورد. در سمرقند بود که با جنرال کوفمان حکمران ترکستان روس مذاکره و ملاقات انجام داد و معاش ماهانه برایش مقرر گردید. گرچه حکومت روسیه تزاری از اوخواست درسن پترزبورگ پایتخت روسیه برود ولی امیر نخواست از افغانستان دور باشد لذا گاهی در تاشکند و زمانی در سمرقند بسر میبرد.

فصل پنجم

دور دوم سلطنت امیر شیرعلی خان (1868-1878م)

پس از شکست امیر محمد اعظم خان و عبد الرحمن در شش گاو و امیر شیر علی خان به کابل داخل شده بار دوم بر تخت شاهی جلوس کرد سید جمال الدین از معاصران شیر علی خان بود که توانست از برنامه های طرح شده او استفاده نماید.

در این موقع اکثر رقبای سلطنت از بین رفته بودند و امیر فرصت کافی برای پیش برد پلانیهای مدنی و عمرانی خود پیدا کرده، به فکر تأسیس یک سلطنت مترقی و اساسی در افغانستان افتاد. تهیه لشکر منظم شصت هزار نفری مجهز با قوائد، فنون و اسلحه، و سوق این قوا به هشت ولایت کلیدی کشور، معرفی معارف مدرن و تأسیس اولین مکتب ملکی (خوانین) و نظامی در کابل در تدریس مضامین مختلف تاریخ، جغرافیا، نقشه خوانی و غیره که تا این زمان مروج نبود. تأسیس اولین جریده رسمی کشور بنام جریده شمس النهار برای تنویر افکار عمومی در کشور، وارد نمودن دستگاه چاپ برای چاپ کتب و تعلیم نامه ها، تأسیس فابریکه سلاح سازی، تأسیس و گسترش سیستم پست رسانی، انکشاف زبان پشتو، تأسیس یک شهر عصری در کابل بنام شیرپور، تبدیل نمودن شکل پرداخت مالیه از جنس به نقد و تأسیس اولین کابینه رسمی دولت تحت رهبری سید نور محمد خان فوشنجی در سال 1874م.

اما امیر شیر علی خان با دو مشکل بزرگ داخلی و خارجی روبرو بود که در داخل در قدم اول برادران و بعد مشکل پسران او سد راه پیشرفت و ترقی وی میگردد و از خارج

تصادمات سیاست های روس و انگلیس و تأثیرات آن در افغانستان، که مشکلاتی را به شیر علی خان بوجود آورده بود.

بعد از عفو عمومی اعضای فامیل و اقوام دیگر شیر علی خان شروع به اصلاحات داخلی نمود از نظریات سید جمال الدین افغان استفاده زیاد نمود اما به اثر نزدیکی روابط و علائق بین امیر اعظم خان و سید جمال الدین شیر علی خان سید را موقع مهمی در امور کشوری نداد و حتی وی را وادار به سفر به خارج از افغانستان نمود. سید جمال الدین بعد از تسلیم نمودن پیشنهادات و پلان اصلاحات خود افغانستان را ترک نمود و تا زمان مرگ به کشور برنگشت و جسد وی را از استانبول به کابل نقل داده و در دانشگاه کابل دفن نمودند.

اولین کار امیر پس از رسیدن به قدرت در دور دوم مراجعه به انگلیس بود که سلطنت او را شناخته و کمک آن را بدست آورد. این بار روابط امیر با انگلیس از هر وقت بهتر بود چه از یک سو انگلیس از کمک کردن حریفان او خود داری کردند و از طرف دیگر بعد از پیروزی وی حسن نیت نشان دادند که همانا ارسال اعانه نقدی و اسلحه بود.

در سال 1869 به دعوت وایسرا هند «مایو» همراه با شهزاده عبدالله پسر کوچکش در حالیکه یعقوب خان پسر بزرگ خویش را به نیابت کابل گذاشته بود وارد هند گردید و در امباله در پنجاب رفته با وایسرای هند ملاقات کرد.

امیر و نماینده او سید نور محمد شاه دو مطلب را به انگلیس ها پیشنهاد کردند:

اول: چون روس ها در ترکستان به استقامت افغانستان در حال پیشرفت می باشند و این خطر مشترک به افغانستان و انگلستان است باید انگلیس به طور دوامدار امداد مالی و اسلحه و تجهیزات حربی به افغانستان بدهد تا در مقابله به مقابل روس ها افغانستان آمده گردد.

دوم: دوستی انگلیس به افغانستان باید منحصر به امیر و ولیعهدش باشد و به هیچکس دیگر رابطه و علاقه نداشته باشد.

لاردرد مایو وایسرای هند نه پیشنهاد های امیر را صد فیصد پذیرفت و نه هم رد کرد بلکه در حد وسط موضوعاتی را ارائه نمود که روی هم رفته قناعت امیر را حاصل کرد.

در مورد اول انگلیس گفت فعلاً خطر روس جدی نیست و هر موقعی که جدی شد ما تمام امکانات را در مقابل ایشان داریم و در فرصت آن در اختیار شما خواهیم گذاشت، اما فعلاً هم بخاطر حسن نیت مقداری پول نقد و توپ و تفنگ به امیر هدیه خواهیم داد. نه به طور دوامدار. و در قسمت دوم آن هر اقدامی که از طرف رقیبان امیر بر علیه او صورت گیرد انگلیس حاضر است امیر را کمک نماید. انگلیس نقداً مبلغ شش لک روپیه هند با 6500 تفنگ، چهار توپ 18 پوند قلعه کوب شش توپ کوهی طور هدیه به امیر تقدیم نمود.

اصلاحات امیر شیرعلی خان

امیر در حالی که از نتایج مذاکرات راضی به نظر میرسید به کشور مراجعت نمود و دست به اصلاحات داخلی زد. اصلاحات مذکور عبارت بودند از تبدیل نمودن نیروی نظامی قومی و غیر منظم به نیروی منظم. قبلاً یک قسمت از عواید دولت به طور نقد قسمت دیگر آن به شکل جنس تحصیل میگردد. و معاش افراد و صاحب منصبان اردو و بالای تحصیل داران مالیات در ولایات حواله میشد شیرعلی خان مالیات را نقدی ساخت و اصول حواله را ملغی قرار داد.

شیرعلی خان اردوی شصت هزار نفری که همه از دولت معاش اخذ می کردند تهیه نمود. برای افراد اردو لباس به خصوص داده شد و برای تعلیم آنها رساله های درسی تألیف

گردید. که در آن قومانده ها به زبان پشتو بود. این اولین اقدامی بود که در راه رسمیت به زبان مذکور اتخاذ گردید. تا آن وقت کارهای رسمی تماماً به زبان فارسی دری اجرا میشد.

کارخانه توپ سازی و چاپخانه سنگی در کابل دایر گردید. و یک جریده هفتگی به نام شمس النهار به اهتمام شخص به نام میرزا عبدالعلی در کابل انتشار یافت که خبرهای داخلی را و بعضاً خارجی را نشر میکرد. شماره اول آن بتاریخ 5 شنبه پانزدهم ذیحجه الحرام 1290 قمری 1873 م بود. و در عین حال خدمات پوستی نیز تنظیم گردید.

در ساحه عمرانی امیر به احداث شهر یا ارگ جدیدی در شمال کابل به نام شیر پور اقدام نمود و از همه مهم تر این که اولین هیأت وزرا را تشکیل داد و وظایف دولتی را در بین اعضای آن تقسیم کرد. این اصلاحات تا حدی در ضعیف ساختن نظام فیودالی و قبیلوی و تقویت دولت مرکزی در برابر آن موثر افتاد.

مشکلات ولیعهدی

ولیعهد شیر علی خان پسر ارشد وی محمد علی خان در جنگ در نزدیکی قندهار کشته شد دو پسر دیگر امیر محمد یعقوب خان و محمد ایوب خان که برادران عینی و از مادر مهمند بودند که در حصول مجدد سلطنت با پدر شان کمک کردند. یعقوب خان که بزرگتر بود توقع داشت که به عنوان ولیعهد تعیین شود اما امیر که عواطف شخصی بر او غالب بود به پسر خوردش عبد الله جان که از مادر محمد زائی به نام عایشه بیگم تولد شده بود بیشتر التفات داشت که در سفر امباله نیز با پدر بود که امیر سعی نمود تا انگلیس وی را به صفت ولیعهد به رسمیت بشناسد اما چنین فرصتی بدست نیامد و سرداران و درباریان از نیت امیر آگاه شدند.

در سال 1870 یعقوب خان از کابل فرار نموده و به هرات آمد و هرات را بدون جنگ به دست آورد. این مخالفت بین پدر و پسر یکسال دوام کرد و بعد به وساطت بزرگان ظاهراً با هم آشتی کردند. یعقوب خان به عذر خواهی به کابل رفت و دوباره به حکومت هرات مقرر شد ولی در باطن بدگمانی و بی اعتمادی در بین آنها دوام یافت.

در همین زمان که مشکلات بین امیر و پسرانش وجود داشت محمد اسحق خان پسر محمد اعظم خان با یک عده از سوار ترکمن از بخارا به افغانستان وارد شد از آمو گذشت و به متصرفات امیر حمله کرد. هر چند حمله وی دفع گردید اما اوضاع همچنان متشنج باقی ماند.

اوضاع خارج نیز دست خوش تغییر و بحران در سرحدات افغانستان در جهت مخالف شد. عامل اصلی پیشروی روسیه در ترکستان و نگرانی انگلیس ها از این امر که سر انجام به تعرض دیگر انگلستان به افغانستان منجر گردید.

درین زمان خطوط سرحدی شمالی افغانستان از طرف روس و تأییدی انگلیس تعیین گردید و مرو از افغانستان جدا شد و هم چنان روشن و شغنان و سرحد بین افغانستان و ایران بر سر مسئله سیستان به وساطت انگلیس که سیستان از افغانستان به نفع ایران جدا شد که سبب خشم و نا راحتی امیر شیر علی خان از انگلیس ها گردیده و آنرا دخالت در امور کشور خویش دانست. انگلیس هم از روابط شان با امیر و موقعیت شان در افغانستان قناعت کامل نداشتند. در این زمان که روس ها با انگلیس ها بر سر مسئله سرحدات به توافق رسیده بودند و نگرانی شان کم گردید خواستند بخاطر کنترل بیشتر اوضاع و منطقه سفارت خویش را در کابل دایر نمایند.

لاردرنارت بروک نایب السلطنه هند در سال 1872 به امیر شیر علی خان اطلاع داد که میخواهد هیئتی را برای مذاکره با او به کابل بفرستد. چون موضوع معلوم نبود امیر پیشنهاد را رد کرد و همچنان دعوت لارد مذکور را برای مسافرت به هند و شرکت در جلسه ای که قرار بود با اشتراک راجگان و نوابان در سمله دایر شود رد کرد و یک نفر نماینده برای مذاکره با مأمورین برتانیه به هند فرستاد، سید نور محمد شاه در سمله به مذاکره پرداخت و خواهان پذیرش ولیعهدی شهزاده عبدالله و همچنان در صورت تعرض روسیه بر افغانستان به هر پیمانهای که امیر تقاضا نماید به او کمک بدهد بود اما انگلیس تاکید بر تأسیس سفارت انگلیس در افغانستان داشت که هیچکدام خواسته های یکدیگر را به صورت قطع نه پذیرفتند و به چنین توافق رسیدند:

1. دولت برتانیه در صورت حمله روس به افغانستان کمک میدهد.
2. برای تقویت افغانستان دولت برتانیه هر اندازه امداد مالی و اسلحه که خود لازم بداند میدهد.
3. نظر به خیر خواهی که دولت انگلیس در برابر امیر دارد با او کمک میکند تا از خطرات داخلی و خارجی محفوظ باشد به شرط آنکه امیر در روابط خارجی خود به مشوره دولت انگلیس رفتار نماید و یک هیأت نظامی انگلیس را برای معاینه سرحد شمالی افغانستان قبول کند.

امیر ناخشنودی خود را از نتیجه مذاکرات سمله اعلان نموده و به مخالفت خود با ورود اتباع و کارمندان برتانیه به افغانستان ادامه داد. و انگلیس ها هم در صدد فرصت بودند تا بر نفوذ خود به افغانستان به افزایش دهند. بعد از کنفرانس سمله، امیر تصمیم گرفت ولایت عهدی عبد الله جان را که تا آن وقت به امید تأیید انگلیس معطل ساخته بود، عملی گرداند. در همان سال 1873 در ضمن جشن با شکوهی این امر را اعلان و موضوع را به ویسرای هند و جنرال

کاضمن حکمران کل ترکستان روسی و شاه ایران و امیر بخارا خبر داد. یعقوب خان والی هرات پیام تبریکی به امیر فرستاد چون ولیعهدی را حق خود میدانست امیر او را به کابل احضار نمود یعقوب خان به کابل رفت و بعد از مدتی در سیاه چال هال بالا حصار کابل زندانی گردیده و مدت پنج سال یعنی تا ختم دوره امیر شیر علی خان در حبس بسر برد. پس از کشیدگی روابط امیر با انگلیس ها و پیشروی روس ها بطرف آسیای میانه، انگلیس ها نگران گردیده و تصمیم به دخالت مستقیم نظامی در افغانستان گرفتند.

تجاوز دوم انگلیس به افغانستان و عوامل آن

با انتقال حکومت از حزب آزادیخواه (گلیدستون) به حزب محافظ کار (دیزرائیلی) در سال 1874 دوره اعتماد و حسن روابط بین روس و انگلیس که تقریباً 16 سال دوام کرده بود به پایان رسید. حزب توری پیشرفت روس را در شرق خطر جدیدی برای مستعمرات آسیایی انگلیس خصوصاً هند تلقی می کرد رسیدن قوای روسیه به مرو که در نظر سیاسیون آن حزب آستانه هرات و هرات در حکم دروازه هند بود بی قراری را در محافل حکومتی ایجاد نمود. این در حالی بود که مذاکرات پشاور (1877) بدون نتیجه پایان یافت و روابط امیر همچنان با انگلیس تیره بود.

روس ها برای کاهش فشار انگلیس در مدیترانه شرقی خواستند به افغانستان معامله نمایند برای این منظور جنرال کاضمن حکمران روس نامه ای به امیر فرستاد و به او اطلاع داد که تصمیم گرفته است تا هیأتی را برای مذاکره راجع به اتحاد بین دو کشور به کابل بفرستد. بلافاصله در ماه جولای 1878 هیأت تحت ریاست استالینوف به افغانستان آمدند. یک روز قبل از رسیدن هیئت به کابل انگلیس و روس در کانگرس برلین به توافق و آشتی رسیدند و درین ضمن کاضمن نامه به هیأت فرستاد که نظر به تغییر اوضاع از عقد هر نوع قرار داد و قبول هر گونه تعهد در برابر امیر خود داری کند.

خبر رسیدن هیأت روس در انگلستان مانند بمب منفجر شد به وایسرا هدایت داده شد تا او هم هیأتی را از طرف خود به کابل اعزام کرده و بر پذیرائی امیر اصرار ورزد. نامه روزی به کابل رسید که عبد الله جان ولیعهد وفات کرده بود امیر نظر به مصروفیت از جواب نامه امتناع کرد.

اما چمبرلین موظف گردید تا به سوی افغانستان حرکت کند امیر هیأت انگلیسی را اجازه نداد بلکه از جنرال کاظمین کمک خواست جنرال روسی که امیر را برای مقاصد خویش استعمال کرده بود به امیر گفت حالا زمستان است و تا بهار با انگلیس ها روز گذرانی نموده بعداً در بهار کمک خواهد کرد. انگلیس ها در همان آغاز زمستان به افغانستان حمله کردند و امیر بدون گرفتن کمک در عالم مایوسی چشم از جهان پوشید.

جنگ دوم افغان - انگلیس

در سال 1878 قوای انگلیس از سه نقطه سرحد را عبور نمودند دسته اول پانزده هزار نفر به قیادت جنرال سام برون به خیبر داخل شده به قلعه علی مسجد حمله آوردند و به کمک پولی به قبایل افریدی تمام قلعه به محاصره در آمد و چهار هزار عسکر افغان قلعه را ترک و فرار نمودند و بزرگترین سد از مقابل انگلیس برداشته شد.

دسته دوم از کرم داخل شدند که افغانها در کوتل پیوار سنگر گرفته بودند. جنرال را برتس قوماندان دسته دوم با 6500 سرباز انگلیسی به پیوار حمله نموده و افغانها بعد از نبرد مختصر فرار نمودند و نیروی انگلیس بعد از تصرف پیوار به علاقه حاحی داخل شده و در علی خیل توقف نمودند.

دسته سوم نیروی 12 هزار نفری انگلیس به فرماندهی جنرال دونالد استورات از طریق قندهار داخل شدند. نبرد مختصری در نزدیکی قندهار در قلعه سیف الله رخ داد که نیروی افغان میدان را ترک نمودند و قوای انگلیس قندهار را بدون مقابله و قلعه بندی خیلی راحت بدون مشکل به دست آورد.

به این صورت مرحله اول جنگ دوم بدون مقابله جدی از طرف اردوی شیر علی خان به نفع انگلیس پایان یافت.

در این مرحله امیر به تاریخ 13 دسمبر 1878م کابل را به قصد ترکستان ترک گفته و محمد یعقوب خان را که تا آن وقت زندانی بود، در کابل به عنوان نایب السلطنه تعیین کرد. ظاهراً نقشه او این بود که از مزار به تاشکند رفته با قوای روس به افغانستان باز گردد و انگلیسها را از کشور قهرا طرد کند. اما امیر دو اشتباه بزرگ را در این موقع حساس مرتکب شد یکی اینکه به دولت روس اعتماد نمود در حالیکه کفار همه در مقابل مسلمانان در یک

صف واحد اند ولو دشمن هم باشند و هیچ استعمارگری بدون منفعت شخصی خویش به کشور دیگر کمک نمی کند و دوم اینکه اردوی تعلیم یافته شصت هزار نفری خویش را استفاده نکرده و به غیرت و نیروی افغان اعتماد نکرد و گر نه ملت افغان بدون اردوی منظم و کمک روس در جنگ اول اردوی منظم انگلیس را تا رومار نموده و از کشور کشیدند. اما در برابر روس های فریب کار با دو رویی آنها مواجه شد و طرح آن ناکام گردید در حالیکه از هر طرف مایوس گردید در فبروری 1879 به عمر 58 سالگی در مزار وفات یافت.

از نظر اخلاق امیر مردی خود خواه، اندک رنج و احساساتی بود به طوریکه نتوانست سیاست خارجی و داخلی و حتی خانوادگی اش را بر اساس منافع واقعی خودش یا به سود کشور استوار سازد و از خطرات خارجی جلوگیری کند. و همین امر در پایان کار به ناکامی نقشه های او منجر گردید.

یعقوب خان و معاهده گندمک (1879-1880م)

با رسیدن خبر فوت امیر پسرش یعقوب خان بلافاصله بر تخت امارت نشست و با انگلیس -ها مذاکره را آغاز کرد. مرگ پدر را با نامه ای به لاردر لیتن خبر داد و تخت نشینی و دوستی خود با انگلیس را نیز تذکر داد.

امیر جدید مذاکره را با یک نفر هندی به نام منشی بختیاری که به نمایندگی کیوناری به کابل آمد آغاز نمود اما خواسته های جدید انگلیس در کنار ایجاد سفارت در کابل و تسلط بر سیاست خارجی افغانستان، واگذاری مناطق کرم، پسین و خیبر که سنگر اصلی دفاع افغانستان در شرق کشور بود، را تقاضا داشتند. اما امیر خواسته سوم را نه پذیرفت و مذاکره بدون نتیجه به پایان رسید. در این زمان امیر خطای بزرگی را مرتکب شد به این معنی که در ماه می 1879 شخصاً با بعضی از ارکان دولت و سرداران به اردوگاه انگلیس در گندمک رفت. انگلیس ها مقدم او را گرامی شمردند. در 28 می 1879 م معاهده گندمک را عیناً مطابق به میل ایشان و به زیان افغانستان امضا نمایند.

معاهده گندمک

این معاهد به تاریخ 28 می 1879 بین امیر یعقوب خان و کیوناری نماینده دولت انگلیس در منطقه گندمک به امضا رسید که دارای ده ماده می باشد:

- 1- صلح دائمی بین دولتین.
- 2- عفو عمومی برای کسانی که در این جنگ با انگلیس ها مساعدت نموده بودند.
- 3- امیر افغانستان متعهد می شود تا سیاست خارجی افغانستان را بر حسب دستور انگلیس اداره کند.
- 4- یک نفر نماینده سیاسی انگلیس در کابل مقیم خواهد شد.

- 5- امیر افغانستان از جان و مال نماینده سیاسی انگلیس با اتباع آن را تأمین میکند و نماینده انگلیس در امور داخلی افغانستان مداخله نمی کند.
- 6- تجار انگلیس در افغانستان آزاد خواهند بود تا در افغانستان تجارت کنند.
- 7- امنیت و آزاد بودن خطوط تجارتي.
- 8- کشیدن خط بیسیم تلگراف از کرم تا کابل.
- 9- نواحی کرم، پشین و سببی از طرف انگلستان اداره شوند.
- 10 - دولت انگلیس در سال شش لک روپیه به امیر افغانستان کمک مالی خواهد نمود.

کیوناری و قتل آن در کابل

بعد از امضای معاهده گندمک یعقوب خان به کابل بازگشت و نیروهای انگلیس هم افغانستان را تخلیه کردند. به موجب معاهده گندمک، سرلویس کیوناری به عنوان سفیر انگلیستان در افغانستان تعیین شده به تاریخ 24 جولای با یک دسته 75 نفری قوای محافظ به کابل وارد شد و در عمارت محمد اعظم خان که در داخل بالا حصار برای او تعیین شده بود، اقامت اختیار نمود.

هنوز یک ماه از ورود آن به کابل سپری نشده بود که به تاریخ 3 سپتمبر 1879، بعضی از دسته جات اردوی دایمی امیر مرکب از لشکر اردو و لشکر هراتی طور دسته جمعی به سوی اقامت گاه سفیر در بالا حصار رو آوردند. کیوناری به نیروی پاسبان سفارت امر داد تا بر جمعیت آتش کنند سپاهیان به حمله منظم به سفارتخانه آغاز نمودند.

علت واقعی این امر، جوش احساسات مذهبی و ملی مردم افغانستان بود که وجود سفارت را دلیل کافی برای مداخله و تسلط آن بر امور کشور می شمردند، دلایل دیگری نیز گفته شده که تا کنون درستی آن معلوم نیست.

کیوناری چون عرصه را بر خود تنگ دید عمارت نشیمند خود را آتش زد و با همراهان خود از بین رفته شد.

خبر حمله به سفارت توسط جلال الدین که وظیفه خبر رسانی را برای سفیر داشت به جنرال رابرتس و وایسرای هند اطلاع داده شد و بعد از فیصله مجلس به رابرتس دستور داده شد تا به افغانستان برود و برای انتقام گیری به سوی کابل حرکت نماید. و همچنان نیروهای دیگر انگلیس که از جلال آباد و قندهار به سوی هند در حرکت بودند، هدایت داده شده تا شهرهای مذکور را دوباره تصرف کنند. رابرتس به عجله به کمک اقوام احمدزی از جاجی به طرف لوگر و از آنجا به کابل رفت امیر شخصاً به اردوگاه وارد شد و جنرال انگلیس او را تحت نظارت قرار داده به پیشروی ادامه داد. خبر گرفتاری امیر در کابل اضطراب زیاد تولید نمود. عده ای از مجاهدین که شامل اردو و افسران او بودند در چهار آسیا در مقابل انگلیس به مبارزه پرداختند ولی بعد از مقاومت کوتاه شکست خوردند و قوای انگلیس به شرق بالاحصار فرود آمد.

صبح روز دوازده اکتبر امیر یعقوب خان استعفای خود را به انگلیس اعلان نمود. بعد از آن رابرتس مردم کابل اردو و کشور را مسئول قتل کیوناری شمرده اظهار داشت:

«هر چند دولت برتانیه حق دارد شهر کابل را با خاک یکسان کند اما از آن میگذرد تنها ابنیه و عماراتی را که ضرورت حربی ایجاد میکند، تخریب خواهد کرد. اهالی کابل مکلف اند

تا جرمانه دسته جمعی تادیه کنند و تمام کسانی که در واقعه کشته شدن سفیر دست داشته اند به قوای انگلیس معرفی نمایند».

وی امر توقیف ارکان دولت یعقوب خان را جهت تحقیق صادر کرد. فردای آن روز بالاحصار کلا تخریب گردید و توسط جارچی اعلان شد که هر کس یک نفر از افراد که در واقعه قتل شرکت داشتند معرفی کند پنجاه روپیه جایزه می گیرد در نتیجه تعداد زیادی از مردم و ارتش به دار آویخته شدند.

جنگ دوم افغان - انگلیس

این اقدام انگلیس منجر به خشم مردم افغانستان گردیده و یک نفر از صاحب منصبان یعقوب خان به نام محمد جان خان وردک با یک دسته از قوای نظامی از کوهستان به شهر رسیده از بالای کوه آسمایی با قوای انگلیس که بر کوه شیر دروازه موضع گرفته بودند به مقابله پرداخت و بعد از جنگ شدید با نیروی خود به وردک رفته هسته مقاومت را در آنجا تشکیل داد. بعد از آن ملت افغان در هر نقطه عملیات شان را بر علیه نیروی اجنبی توسعه دادند. در غزنی رهبران مذهبی مثل: ملادین محمد معروف به «مشک عالم» و ملا عبدالغفور لنگری، که در بین غلجائیان نفوذ فراوان داشتند به تحریک جهاد می پرداختند. در کوهدامن و کوهستان زمین داران بزرگ مثل میربچه خان کوهدامنی و میر غلام قادر اویپانی در رأس گروه جهاد قرار گرفتند. در تگاب و نجراب عناصر ملی به رهبری محمد عثمان خان صافی و در لوگر به رهبری غلام حیدر خان چرخنی و برادرش سمندر خان علیه سلطه اجنبی قیام کردند.

از همه اولتر محمد جان خان پیشقدمی نموده در اول دسمبر 1879 با عبور از کوتل تخت به حوزه چهار دهی داخل شد و ملا مشک عالم با قوای غزنی از عقب او روان بود و

دسته سوم از لوگر آمد. محمد حسن خان برادر شیر علی خان در کنار رابرتس انگلیسی قرار گرفت و به وی دستور داده شد تا به مجاهدین کوهدامن حمله نماید تا راه مواصلات بین کوهدامن، محمد جان خان و ملا مشک عالم قطع گردد. این نقشه به علت مقاومت شدید مجاهدین در کوهدامن و سایر نقاط ناکام شد و در نتیجه رابرتس با حمله مشترک محمد جان خان و مردم محلی چهاردهی مواجه گردیده در حالیکه توپهایش را ترک کرد به سوی شهر عقب نشینی و در دهمزنگ با رسیدن قوای امدادی از شیرپور و همکاری نوکران سردار ولی محمد خان به مشکل نجات یافت.

بعد از آن برای چند روز بین مجاهدین و قوای انگلیس در کوهدامن و اطراف کابل جنگ جریان داشت و در ضمن آن محمد عثمان خان تگاوی از رهبران مجاهدین به شهادت رسید بعد از شکست انگلیس درین جبهه ها غازی های افغان که به شهر داخل شدند خانه های وطن فروشان افغان که نوکری انگلیس را می کردند مثل ولی محمد خان لاتی و محمد حسن خان تاراج کردند. انگلیس ها از فرصت استفاده کرده به استحکامات قلعه شیرپور پرداختند دیوار های از خشت و سنگ و چوب بنا کردند و اطراف قلعه را سیم خاردار گرفتند که برای حمله آوران مجاهد کار دشوار گردید.

به تاریخ 23 دسمبر بعد از آنکه مجاهدین به رهبری غلام حیدر خان چرخلی از لوگر به شهر رسیدند، مجاهدین به طور دسته جمعی بر شیر پور حمله بردند اما به اثر خیانت و فاش ساختن پلان جنگ مجاهدین شکست خورده و حدود سه هزار مجاهد به شهادت رسید و رابرتس درین جنگ پیروز گردید. در این موقع یعقوب خان به هند تبعید گردیده و ایوب خان برادرش از ایران به هرات آمده و اداره امور هرات را بدست گرفت. انگلیس ها بر هیچ یک از پسران شیر علی خان اعتماد نداشت. محمد حسن خان و ولی محمد خان برادران شیر علی ادعای امارت داشتند، اما در نظر مردم بد نام و نوکران انگلیس بودند.

رابرتس به عبد الرحمن خان فراری ترکستان متوجه شد درین وقت سر دونالد استوارت قوماندان قندهار به او خبر داد که ما در عبد الرحمن خان حاضر است بین عبد الرحمن خان و انگلیس وساطت نماید. بعد از تماس انگلیس با مادر عبد الرحمن وی به ترکستان افغانی وارد شد. گرفتن نماینده و سرا به کابل آمد و وظیفه داشت تا با عبد الرحمن خان داخل مذاکره شده ریاست کابل و ترکستان را طور مشروط به او پیشنهاد کند.

گرفتن به تاریخ 19 مارچ 1880 به کابل وارد شد و اداره امور سیاسی را به دست گرفت. محمد جان خان و ملا مشک عالم و سایر مجاهدین به وردک و غزنی رفته به جمع آوری نیرو مصروف بودند. در این زمان نماینده انگلیس، حبیب الله خان وردک را که در حمله زمستانی مجاهدین بر کابل با انگلیس همکاری کرده بود با پیام صلح آمیزی نزد مجاهدین به میدان فرستاد. و مجاهدین داخل مذاکره شدند و پیشنهاد خود را به او سپردند. اما این مکاتبه از طرف انگلیس در حکم وقت گذرانی بود. چون قبلاً انگلیس از طریق شاه بوبو نام که بعضاً خواهر عبد الرحمن خواندند پادشاهی را به عبد الرحمن خان وعده داده بودند. و تعدادی هم از قوای قندهار را به کابل جهت تقویه انگلیسها فرستادند و مذاکره با عبد الرحمن خان جریان داشت.

جنگ میوند (1880)

در دسمبر 1879 مردم هرات از سوقیات انگلیس در کابل و تبعید محمد یعقوب خان در هند مطلع شدند و با سپاه هرات بر ضد دشمن استیلا گر غرب «انگلیس» بجوشیدند.

قشون هرات رهبری این جنبش مردمی را بدست گرفت و سوقیات در قندهار طرد دشمن را شعار داد. مگر سردار محمد ایوب خان که منتظر واقعات کابل و نمایان شدن چهره اصلی عبد الرحمن بود. تعلل کرد سپاه هرات دو ماه در انتظار ماند و محاصره را ادامه داد.

سردار محمد ایوب خان کتباً عبد الرحمن خان را که ظاهراً اعلان جهاد داده بود و باطناً نوکری انگلیس را پذیرفته بود به اتحاد سیاسی و نظامی دعوت نمود. تا در سوقیات دو جنبه دشمن را از دو پهلو بکوبند. دو ماه عبد الرحمن وقت را تلف نموده و بعد از آن جواب رد عبد الرحمن به هرات رسید. مردم و سپاه هرات از این تردید عبد الرحمن بر آشفتند و خواستند به تنهایی این وظیفه ملی را انجام دهند. محمد ایوب خان جنرال فقیر احمد خان را موظف نمود که با وعده دادن امروز و فردا عسکر هرات را از جوش و خروش آن آرام نگهدارد. قشون هرات و مردم شجاع و مسلمان هرات که امتناع جنرال را از جهاد با دشمن بدید، قیام کرد و جنرال را بکشت و خود بیرق مبارزه و جهاد بر افراشت. حفیظ الله خان نائب سالار که عشق و شوق به جهاد را دید رهبری سپاه را در دست گرفت. و جهاد را اعلام نمود. محمد ایوب خان در جون 1880 بیرق جهاد بست و با دوازده هزار نفر سواره و پیاده منظم و 32 توپ از شهر هرات خارج گردید. از راه فراه گرشک به استقامت قندهار به حرکت افتاد در طول راه از طرف مردم با سواره و پیاده داوطلب و آذوقه کمک شد. سپاه هرات در 20 جولای نزدیک میدان میوند قندهار رسید. قندهار که قبلاً به انگلیس تسلیم شده بود. در دشت بی آبی بناچار معسکر گرفت، زیرا جنرال برزور انگلیسی با قشون دوازده هزار نفری خود بشمول سه کندک عساکر متعلقه شیر علی خان والی قندهار قبلاً در کنار دریا سنگر اختیار و توپخانه قوی انگلیس را تبعید کرده بود. اما کندک های شیر علی بمجرد دیدن سپاه هرات، اردوی انگلیس را ترک کرده و به سپاه ملی هرات پیوست.

شش هزار نفر از مردم داوطلب و سپاه هرات برای رفع احتیاج آب خود را که، مشغول تصفیه کاریز مخروبه در نزدیکی معسکر گردیدند، آب جاری شد و سپاه و ستور بیامیدند. دشمن جرئت اقدام به جنگ نداشت و شش روز هر دو سپاه همدیگر را از دور نگاه میکردند. در طی این مدت حملات متفرق قوای غلام حیدر خان افسر افشاری و عبدالکریم

خان افسر کوهستانی دشمن را می کوفت. روز هفتم سپاه ملی به حرب عمومی آغاز نمود اما توپخانه دشمن بشدت فعالیت میکرد و قشون ملی در میدان هموار عاشقانه به شهادت میتافتند. از بامداد تا به چاشت 500 نفر شهید و 850 نفر زخمی از سپاه ملی در میدان جنگ افتاد و عده از افسران دلیر چون عبد الغفور خان غندمشر هراتی، محمد حیدر خان قندهاری، محمد زمان خان بارکزی و بچه قادر خان و امثالهم به شهادت رسیدند.

حفیظ الله که چنین دید به عجله امر (پروت داد و همه در روی زمین دراز افتادند. آنگاه چهار هزار سواره منظم و غیر منظم هراتی در سه ستون در سه جهت دشت بتاختند. و از نظر ها دور شدند. انگلیسها که این حرکت و گرد و غبار سواران سپاه هرات را دیدند حمل بر شکست قشون ملی نمودند و از جا بر آمدند و بر هجوم خود شدت بخشیدند و سپاه هرات مقاومت کردند.

در حالیکه ستونهای سواره اعزامی افغان در داخل دایره عظیمی دور خورده و در مدت یک ساعت در عقب جبهه دشمن رسیده بودند. انگلیسها به محاصره افتاده حمله متقابل افغانها از پیشروی و عقب دشمن آغاز گردید و جنگ شدیدی در گرفت قشون دشمن که خود را محصور و راه نجات را مسدود دید، دل به مرگ نهاد و تا پای جان دفاع نمود. این جنگ تا هنگام دیگر طول کشید و بالاخره به جنگ تن به تن منجر گردید. البته سپاه انگلیس توان پایداری در زیر ضربت سیلاوه های ثقیل و مشهور افغانی نداشت و در دمی از تیغ گذشت. فقط ششصد نفر توانستند که در بین گرد و خاک خود شانرا تا محوطه باغچه نی دور از میدان جنگ برسانند و در پشت دیوار آن سنگر بگیرند. مگر مجاهدین ملی نگذاشتند و تعقیب کردند و با قبول تلفات، شمشیر در دست برسر آنها ریختند و تا نفر اخیر را از بین بردند. شیر علی خان والی قندهار و خود فروخته انگلیس با 25 نفر انگلیس و آنهم به لباس

افغانی و مسلمانی از بیراهه ها توانست که در شهر قندهار رسیده و خبر انعدام و تباهی سپاه انگلیس را بدست سپاه هرات به جنرال پرایمرز برساند.

درین جنگ مشهور که به همت هراتیان قهرمان آغاز و به شکست انگلیس ها انجامید پشت حکومت انگلیس را در هند به لرزه در آورد. زنان افغان هم شرکت کرده بودند داستان ملالی، دوشیزه، جوانی که در میدان جنگ میوند بیرق سپاه ملی را در عوض بیرق دار کشته شده در شانه میکشید، از همین جا نشأت کرد و این دو بیتی از زبان او در میدان جنگ، در افغانستان طنین انداخت:

از خون معشوق خال سرخ در رخساره میگذارم

خالی که در باغ سبز گل سرخ را شرمنده مینماید

اگر در میوند شهید نشدی بدانی که برای بی غیرتی زنده خواهی ماند.

مورخ معاصر این جنگ (میرزا یعقوب علی خوافی) از زبان سردار محمد علی خان نواسه سردار کهندل خان که خود در میدان جنگ میوند شرکت داشت مینویسد که در این جنگ از دوازده هزار عسکر و افسر انگلیسی فقط 25 نفر زنده مانده و فرار کردند و بقیه از دم تیغ گذشتند.

این فتح بزرگ میوند در روزی آمد که یک روز قبل در چاریکار عبد الرحمن خان از طرف مردم و صد هزار مرد مسلح به پادشاهی افغانستان بر داشته شده بود، و انگلیس ها در افغانستان و هندوستان به وحشت افتاده بودند.

تا وقتیکه سردار محمد ایوب خان از تدفین شهدای افغان و مرده های انگلیس فارغ شده و به قندهار میرسید. ده روز گذشته بود. درین صورت انگلیس ها در قندهار، آذوقه جمع آوری

و شهر را برای یک دفاع طولانی آماده کرده بود. محمد ایوب خان رسید و جنگ حصار شروع شد. گرچه سپاه هرات از آتش دشمن تلفات بر داشت اما فشار خود بر دشمن را بیشتر نمود تا جائیکه تسخیر شهر قریب الوقوع گردید.

اما حکومت انگلیس که اطلاع شکست میوند رادر 29 جولای 1880م از سمله به کابل تلگراف کرده بود. جنرال ستوارت دست و پاچه شده به جنرال رابرتس امر نمود که با سپاهی از کابل به قندهار شتابد و یک فرقه عسکر محصور قندهار را از محو شدن نجات دهد. البته این سویات سهل نبود، اما با عبد الرحمن خان کنار آمده و در مکاتبه و مذاکره و حصول موافقه با عبد الرحمن خان سرعت و عجله بسیاری نشان دادند. اما افسوس که امیر عبد الرحمن خان حلقه غلامی انگلیس را به گوش نموده و خواسته های آنها را پذیرفت و از این حالت خطرناک وضعیت انگلیس استفاده نکرد.

انگلیس ها در میدان رزم و نبرد خونین در مقابل سپاه هرات شکست خوردند و نتوانست در مقابل آنها در قندهار هم مقاومت نمایند. طبق معمول سیاست همیشگی انگلیس ها دست به فریب و نیرنگ زده و ایوب خان با وجود مخالفت سپاه هرات شکار انگلیس ها شد.

انگلیس ها به قندهار خبر دادند که اگر تا یک ماه خود را در برابر سپاه هرات نگهداشته بتواند، برای نجات آنها قوای کابل میرسد. قوماندان انگلیس که خود را از مدافعه در مقابل سپاه قهرمان جنگ میوند یعنی سپاه هرات عاجز میدید باز به خدعه سیاسی پرداخته و موفق گردید هم گردید. به شهادت میرزا یعقوب علی خان خافی قبلاً جنرال پرایمروز قوماندان انگلیس در قندهار مادر کلان شیر علی «مادر سردار مهر دل خان» را «مادر» خوانده بود و اینک آن پیره زن را وسیله حصول مقصد قرار داد.

مادر خوانده از شهر به نزد ارتش هرات رفت و نزد سردار محمدایوب خان شفاعت کرد تا چهل روز مهلت دهد که قوای انگلیس امور سفری خود را تنظیم کرده و شهر را بدون جنگ به سردار تسلیم و خود عزیمت هندوستان نمایند. افسران اردوی هرات که میدانستند که انگلیس وفادار نیست و خائن است نپذیرفتند ولی سردار محمد ایوب خان شفاعت این خویشاوند خود را رد نکرده وعده قبول داد. در حالیکه سپاه رابرتس از کابل بطرف قندهار به حرکت افتاده بود و ایوب خان خبر نداشت. رابرتس به قندهار رسیده و شبانه داخل شهر گردید. و فردا 28 آگست 1880م بر سر قشون سردار محمد ایوب خان بریخت. این فریب بزرگ و جنگ نا گهانی سردار را در هم شکست و مجبور به رجعت جانب هرات نمود. رابرتس عبدالرحمن خان را پادشاه افغانستان خواند و قندهار را به گماشته گان او سپرد. سردار شیر علی که آن همه و فاداری و فداکاری به انگلیس نمود تا حکومت قندهار به او سپرده شود انگلیس به آنهم وفا نکرد. شیر علی هم ناکام و بدنام گردید در هند پناهنده شده و در آنجا بمرد.

قندهار به شمس الدین خان پسر امیر محمد خان نماینده امیر عبد الرحمن خان تسلیم و تخلیه گردید. به این ترتیب یکبار دیگر ملت افغانستان پیروز عرصه نظامی گردید اما باز هم در میدان سیاست، فریب انگلیس و معامله گری عبد الرحمن خان به شکست مواجه شد.

فصل ششم

سلطنت امیر عبد الرحمن خان (1880-1901م)

عبدالرحمن خان سومین پسر امیر محمد افضل خان، نوه امیر دوست محمد خان، از دودمان بارکزائی که در سال 1840م متولد شد. وی در زمان زمامداری پدرش به حیث فرماندار قطغن و بدخشان ایفای وظیفه میکرد وی بر ضد کاکایش امیر شیر علی خان بر خاست و پس از شکست به بخارا فرار نمود. در سال 1866 به افغانستان بازگشت و شیر علی خان را شکست داده، پدرش محمد افضل خان را بر تخت سلطنت نشاند. پس از سه سال شیر علی خان بار دوم قدرت را بدست گرفت وی پا به فرار نهاد. پس از وفات شیر علی خان در سال 1880 زمام امور کشور را پس از سازش و معامله با انگلیس ها در دست گرفت.

امیر عبد الرحمن خان در وقت به قدرت رسیدن که یکصد هزار نفر مسلح تحت امر و قوماندانی خود داشت، قادر بود تا شرایط خود را بر انگلیس ها تحمیل بدارد و آنها را وادار سازد تا طبق خواست ملت افغانستان همه سرزمین های اشغالی را مسترد بدارند ولی چنین نشد، زیرا امیر دو هدف را در برابر خود قرار داده بود: اولاً از بین بردن رقبای احتمالی و تکیه زدن بر تخت سلطنت افغانستان و ثانیاً استحکام سلطنت خود. او چنین میپنداشت که دشمنی با انگلستان باعث تضعیف و از بین رفتن سلطنت او می گردد. در حالیکه نیروهای مسلح انگلستان در جریان تجاوز دوم خویش بر افغانستان در جنگهای خوست، خیبر،

گرشک، قندهار، قلات، غزنی، کابل و میوند شکست خورده و جز و تام های انگلستان در کابل، که تعداد آنها به بیست و چهار هزار نفر میرسید، با خطرنا بودی کامل مواجه بودند.

از جانب دیگر انگلیس ها عملاً به این نتیجه رسیدند که اشغال و حفظ افغانستان از طریق نظامی و استعمال نیرو امکان پذیر نمی باشد، پس آنها به دیپلوماسی متوصل شدند. آنها اطمینان داشتند که در جبهه نظامی کاری از دست شان ساخته نیست ولی در جبهه دیپلوماسی پیروز میشوند، زیرا در جبهه نظامی با مردم افغانستان مواجه هستند ولی در جبهه دیپلوماسی صرف با یک شخص مواجه می باشند که به آسانی میتوان بر وی پیروز شد.

در حالی که در جنگ میوند نیروهای مردمی به پیروزی رسیده بود و انگلیس ها شکستی سختی را متحمل شده بودند، ولی در مذاکرات سیاسی قیافه قهرمان و غالبانه را به خود گرفتند و مهمترین شرایطی را که انگلیس ها در پیش گرفتند به شرح زیر میباشد:

1. پادشاه افغانستان به استثنای دولت انگلیس دیگر با هیچ حکومت خارجی دیگر نمیتواند روابط سیاسی داشته باشد.
2. تمام قندهار زیر اداره فرمانروای دیگری خواهد بود.
3. علاقه های پسین و سیبی تحت تصرف حکومت انگلیس باقی خواهد ماند.
4. فیصله ای که با امیر محمد یعقوب خان در باره سرحدات شرقی افغانستان به عمل آمده بود به اعتبار خود باقی خواهد ماند.
5. قشون انگلیسی را از کابل و جلال آباد و قندهار سلامت تا سرحدات موجود انگلیس برساند و در عوض این شرایط انگلیس سلطنت امیر عبدالرحمن خان را به بقیه افغانستان به شمول هرات به رسمیت می شناسد.

بعد از امضاء این معاهده دولت هند بریتانوی نیز عبد الرحمن را تقویت میکرد و در سال 1880 م به عبدالرحمن پنج لک (پنجصد هزار روپیه) پول نقد و صدها عراده توپ و هزاران میل تفنگ و در هر سال 18 هزار پوند به او کمک می کردند و با این صورت و در مدت کمی تمام افغانستان را تحت سلطه خود در آورد.

افغانستان در عصر عبدالرحمن خان

افغانستان در موقع ظهور امیر عبد الرحمن خان در حالت بحرانی بسر میبرد اغتشاشات داخلی و خانه جنگی ها و قدرت روز افزون ملوک الطوائفی، بحران اقتصادی، عدم استقرار مرکزی حکومت و دخالت های بیرونی همه عواملی بودند که وحدت ملی و ثبات در کشور را متزلزل ساخته بود. امیر عبد الرحمن خان برای استقرار حکومت و وحدت مملکت و از بین بردن ملوک الطوائفی مجبور بود یکنوع حکومت نظامی برقرار کند. امیر موصوف موفق شد که در دوره حکمرانی خود ظاهراً افغانستان امروزه را متحد بسازد. در سیاست خارجی تابع انگلیس و در سیاست داخلی بکلی مطلق العنان بود، دوره او یک نمونه برجسته حکومت مطلقه است. امیر عبد الرحمن خان با شدت و فشار عظیم منظور خود را عملی ساخت و مخالفین تاج و تخت خود و وحدت مملکت را از بیخ و ریشه برکند. دروازه های مملکت را به روی خارجیان به کلی بست اگر چه یک تعداد کارخانه های کوچک ساخت اما متأسفانه در عهد او هیچگونه معارف رسمی در کشور بوجود نیامد. اگر چه بدین وسیله مانع نفوذ دول استعماری شد، اما از جانب دیگر کشور خود را از جریانات مهم اخیر قرن نهم دور نگاهداشت

به منظور تحکیم قدرتش وی مرتکب اعمال خشونت بار و جنایت علیه مردمان هزاره در افغانستان مرکزی گردید و ساکنین اصلی قندهار (غلجائی ها) را به نواحی مرکزی افغانستان

راند. پس از چندی بر ضد نورستان که در آن زمان مسلمان نبودند، لشکر کشی نمود و آنها را جبراً به دین اسلام وا داشت.

او برای تامین حکومت مقتدر مرکزی تلاش زیاد نموده و درین راه هر وسیله، ممکن را جایز می شمرد. بطور مثال در صفحه 34 کتاب تاج التواریخ چنین مینویسد: «کسانی را که اسیر میشدند من به دهن توپ می گذاشتم. در مدت سه سال اغتشاشات تعداد کسانی که به این قسم من کشته ام تقریباً پنج هزار نفر می شدند». او از ساختن کله منارها هم رویگردان نبود، چنانچه در صفحه 39 تاج التواریخ به این مطلب نیز اشاره نموده است.

از نگاه معنوی او شخص بد بین بود. این بدان معنی است که او فکر می کرد که همه مردم غرق در ریا و تدویر می باشند و به هیچ کس اعتماد نباید کرد. همه امور ملکی و نظامی را طبق لزوم دید خود حل و فصل میکرد و به نظر دیگران چندان اهمیت نمیداد. او چون پادشاه بود و در رأس دولت و حکومت قرار داشت، فکر میکرد که از نگاه علمی هم در رأس قرار دارد و دانش هیچ کس به پایه دانش او نمی رسد. به همین خاطر در بخش اعظم امور کشور شخصاً تصمیم میگرفت.

امیر عبد الرحمن خان بعد از رسیدن به قدرت دو هدف عمده را در برابر خود قرار داد. اول تشکیل یک دولت مطلق العنان مرکزی و دوم تطبیق یک سلسله ریفورم های اجتماعی و اقتصادی، موصوف برای دست یابی به این دو هدف تلاش بسیار نمود و برای تطبیق آن تا سر حد استبداد به پیشرفت.

اصلاحات دوره عبدالرحمن خان

1. دربخش اداری

امیر عبد الرحمن خان تشکیلات زمان سلطنت امیر شیر علی خان را ناقص قلمداد نموده و به شیوه خاص خود به تشکیل مقامات دولتی اقدام نمود. او همه وزارت خانه ها را ملغی اعلام نموده و به عوض آنها ادارات مستقل تحت نظر و اداره مستقیم خود تشکیل نمود. او کشور را به 4 ولایت بزرگ (هرات، کابل، ترکستان، قندهار) و 7 ولسوالی تقسیم نمود.

او در افغانستان همه کس بود، هم صدر اعظم و هم وزیر دفاع، هم وزیر خارجه بود و هم وزیر داخله و غیره. در زمان سلطنت عبد الرحمن خان ابتکار شخصی از بین رفته و در مقابل قشر بزرگ از مأمورین و شخصیت ها مطیع، فرمانبردار و متکی به شخص امیر پرورش یافت. با وجود آن هم تشکیلات ملکی و نظامی در زمان سلطنت عبد الرحمن خان انکشاف زیاد نمود و تعداد زیاد کاتب و کارمند در ادارات دولتی مصروف کار گردیدند. مأمورین دولت مسئول کار محوله خود بودند، هیچ گونه خطا و لغزش نا دیده گرفته نشده و مرتکبین خطا و گناه شدیداً مجازات میگردیدند

برای تنظیم امور و فعالیت مسئولین امور دستور نامه بنام دستور العمل حکام و ضباط برای قضات و دوایر قضائی قانون مدنی بنام «اساس القضاة» برای تنظیم امور محاسبات کشور دستور نامه بنام «شهاب الحساب» و برای تنظیم طرز و شیوه کار مأمورین «قاعده حاضری» تدوین گردیده بود. ادارات دولتی در سراسر کشور مطابق به همین دساتیر فعالیت میکردند. ادارات دولتی در زمان سلطنت امیر عبد الرحمن خان طبق شواهد کتاب «تاج التواریخ» قرار ذیل بود:

خزانه: این اداره مسئول امور مالی کشور بوده و همه معاملات مربوط به این ساحه را نظارت میکرد.

محاکمات عدلیه: این اداره امور قضایی را سرپرستی نموده و مطابق قانون «اساس القضاة» عمل میکرد.

اداره تعمیرات دولتی: امور ساختمان عمارات، سرک ها، کاروان سراها، پلها، غرس درختان در کنار سرک ها، اعمار قلعه های نظامی و غیره مربوط این اداره بوده است.

اداره طبی: امور مربوط به تداوی مریضان، سازماندهی و تدویر شفاخانه ها و داروخانه ها، امور وقایه بمقابل امراض و سایر فعالیت های وابسته به این ساحه از وظایف این اداره شمرده میشود.

اداره معادن: کشف و استخراج معادن کشور به این اداره مربوط میگردد. طبق شواهد کتاب «تاج التواریخ» معدن یاقوت، معدن لاجورد، معدن طلا، معدن نقره، معدن سرب، معدن آهن، معدن مس، معدن ذغال سنگ، معدن ابرک، معدن نمک و معادن سنگ تعمیراتی فعال بوده و استخراج میگردد. (صفحه 346 کتاب تاج التواریخ).

اداره آذوقه: تدارک و سرپرستی وسایل حمل و نقل و ترانسپورت (فیل، اسب، قاطر، یابو، خر و غیره حیوانات بارکش) مربوط به این اداره میگردد.

اداره تدریس: امور تعلیم و تربیه و پرورش اتباع کشور و همچنان گرفتن امتحان از ملاها و دادن تصدیق به آنها نیز از وظایف این اداره محسوب میگردد.

اداره تجارت: تنظیم امور بازرگانی داخلی و خارجی به این اداره ارتباط داشت.

اداره وست خانه: امور ارسال و مرسول نامه ها، پارسل های کوچک، اعلانات و غیره مربوط این اداره بود.

2. در بخش نظامی

امیر عبد الرحمن خان که یک افسر لایق و قوماندان ماهر بود، برای انکشاف و تقویۀ نیروهای مسلح کشور تلاش فراوان نموده بخش اعظم امکانات مالی و فکری خود را درین راه بکار انداخت. اداره نظامی بر همه دوایر دولتی برتری داشت و تقریباً ثلث بودجه دولتی برای مقاصد نظامی تخصیص داده شده بود. اکثریت قاطع فابریکه ها و مانوفاکتورهای تولیدی در ترکیب اداره نظامی و تحت مراقبت مستقیم امیر فعالیت میکردند. تعداد پرسونل اردوی زمان عبد الرحمن خان به 96400 نفر میرسید. صنوف اساسی اردو عبارت بودند از پیاده، سواری و توپچی، در تشکیل این اردو هشتاد کندک پیاده «هر کندک 700 نفر»، چهل کندک سواری «هر کندک 400 نفر»، یکصد بطریۀ توپچی «هر بطریه دارای شش ضرب توپ و یکصد نفر پرسونل»، گارد شاهی «چهار کندک یک هزار نفری پیاده و سه کندک هشتصد نفری سواری» وجود داشت بر علاوه این تشکیلات یک نیروی دیگر که تعداد آن به 60000 نفر میرسید وجود داشت که نصف آن بنام «خاصه دار» در ادارات کشور و سرحدات وظایف پولیس و ژاندارم را اجرا میکرد و نصف دیگر آن بنام «خوانین سوران» در مناطق مختلف کشور تحت امر خان های دست نشاندۀ دولت قرار داشته و در صورت ضرورت به خدمات ملکی و نظامی دولت سوق می شدند. برای اکمال به موقع قطعات و جزو تام های اردو ذخایر اسلحه، مهمات، تجهیزات، خوراکه باب، کمند های متعدد حیوانات بارکش و اسب های سواری وجود آورده شده بود. امیر تلاش داشت تا ذخایر مهمات و تجهیزات نظامی را برای یک میلیون سرباز و افسر تدارک بدارد.

3. در بخش صنایع

امیر عبد الرحمن خان برای ایجاد صنایع نیز تلاش زیاد نمود. در سال 1886 اولین فابریکه حربی که به نیروی بخار بکار می افتید خریداری گردیده و از اروپا به افغانستان وارد گردید. این فابریکه تحت نام «ماشین خانه» در کابل بکار انداخته شد. علاوه بر آن یک تعداد فابریکه های دیگر نیز احداث گردید که از بعضی از آنها ذیلاً نام برده میشود: تفنگ سازی، مرمی سازی، الکل سازی، ضراب خانه، دباغی «فابریکه چرم سازی»، بوت دوزی، صابون سازی و شمع ریزی، خیاطی، باروت سازی، قالین بافی، حلبی سازی، چاپ خانه لیتوگرافی و غیره.

4. در بخش اقتصادی

امیر عبد الرحمن خان برای ایجاد و انکشاف صنایع، سازماندهی و نگهداشت قوای مسلح تعلیم دیده و نیرومند به پول ضرورت داشت که باید تدارک میگردید. منبع اساسی عواید دولت عبارت از مالیات بود. امیر نظم جدید مالیاتی را بوجود آورد که نسبت به قبل مالیات افزایش یافت. به این ترتیب عواید خزانه دولت نیز بیشتر گردید. گرچه فشار بالای دهقان و سایر زحمت کشان بیشتر شد ولی در مقابل امکانات دولت به خاطر انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور نیز بهتر گردید. برای زمین، مواشی، باغها، صادرات، واردات و غیره مالیات جدید تعیین و مورد تطبیق قرار داده شد. همه اوقاف مذهبی که از قدیم در افغانستان مروج بود، به دولت تعلق گرفت. قبلاً روحانیون از تأدیه مالیات معاف بودند، امیر عبد الرحمن خان این معافیت را لغو نمود. عواید و مصارف دولتی از طرف امیر شخصاً کنترل و بررسی میشد نصف مالیات هر ولایت بمصرف خود ولایت میرسید و بقیه تحویل خزانه دولت میشد.

5. دربخش تامین امنیت و نظم

امیر عبد الرحمن خان برای تأمین و حفظ امنیت توجه بی نهایت زیاد معطوف داشته و بخاطر دست یابی به این امر نورم های اخلاقی و انسانی را نمی شناخت. او شخص متهم به دزدی را از طریق دار زدن اعدام میکرد و یا خود، یک پای متهم را بر یک اسپ و پای دیگر آن را بر اسپ دیگر بسته کرده و اسپ ها به دو استقامت مختلف رانده می شدند تا متهم بحالت زنده پاره پاره گردد. به توپ پراندن انسان یک امر عادی شمرده میشد. به این ترتیب امیر در سر تا سر کشور حکمفرما بود. در صفحه 648 جلد اول کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» چنین آمده: «امیر عبد الرحمن خان در حفظ امنیت به شدت کوشید تا جائیکه به قول میرزا یعقوب علی خافی نویسنده معاصر او، شخص متهم به دزدی بدار کشیده میشد و کاروان های تجارتي اگر مورد سرقت قرار میگرفت، اموال مسروقه کاملاً پیدا و به تجار مسترد میگردد. او میگوید روزی مقدار پول در دستمال پیچیده در معبر عام «شوربازار کابل» افتاده بود و کسی جرئت برداشتن نداشت تا سپاهی کوتوالی (پولیس) رسید و برداشت و در چوک شهر آویخت، صاحبش آمد و نشانی گفت و بگرفت.

6. در بخش تجارت

تامین امنیت عمومی و وجه امیر عبد الرحمن خان باعث انکشاف تجارت شده در داخل کشور مارکت های عمومی بمیان آمد و تاجران خارجی را بخود جلب نمود. امیر امکانات بهتری را برای تاجران داخلی مهیا ساخت. در صورت ضرورت برای تاجران قرضه بدون ربح داده میشد تا تاجر به ورشکستگی مواجه نگردد. برای تجار خارجی نیز شرایط بهتر کار و فعالیت بمیان آمد. موصوف چند اداره تجاری را تشکیل کرد که پوست قره قل، بادام، پسته، چوب و سنگ های معدنی از طریق آنها بخارج صادر میگردد.

استخبارات عبدالرحمن خان

امیر عبد الرحمن خان در کنار ادارات و مؤسسات متعدد، یک اداره دیگر را نیز بوجود آورد که عبارت از اداره استخبارات بوده و تحت نظارت مستقیم امیر فعالیت میکرد. در این اداره هزاران مرد و زن کار میکردند. کارمندان «جاسوسان» این اداره به دو قسمت تقسیم شده بود که یک قسمت آن علنی و قسمت دیگر آن مخفی بود همه مردم، از خورد تا بزرگ، از کاتب تا رئیس از جاسوسان امیر در هراس بودند. این اداره چنان وحشتی را در سراسر کشور ایجاد کرده بود که حتی مردم در داخل محیط فامیل خود هم نمیتوانستند بی پرده و آزاد صحبت نمایند.

در طول بیست و یک سال سلطنت عبد الرحمن خان یگانه کسانی که بر جان و مال خود مطمئن و بر جان و مال دیگران مسلط بودند عبارت از جاسوسان دستگاه مخوف استخبارات امیر بودند و بس. چون این از امکان به دور بود که امیر همه راپورهای جاسوسان خود را تحلیل و ارزیابی نموده و بعداً در زمینه امر صادر بدارد، پس اکثراً به اساس واصله اوامر امیر صادر میگردد. این امر باعث آن گردید که هزاران نفر بی گناه مورد خشم و مجازات امیر قرار گیرند. این جاسوس ها اکثراً بخاطر نفع شخصی و یا دشمنی با کسی راپورهای بی بنیاد و دور از حقیقت را برای امیر ارسال نموده و باعث بر بادی و نابودی مردم بی گناه می گردیدند.

امیر عبد الرحمن خان افغانستان را ملکیت شخصی و کارمندان دولت را نوکران خویش می پنداشت. بطور مثال در صفحه 333 کتاب تاج التواریخ چنین آمده است: «امروز عساکر من به وضع نظامی حالیه اروپا صحیحاً مرتب می باشد» در صفحه 338 کتاب مذکور چنین میخوانیم: «اداره تمام دخل مملکت من در خزانه وارد می شود و تمام مخارج هم از آنجا

پرداخت میشود». در صفحه 249 همین کتاب چنین آمده است: در خصوص تیمور شاه غلجایی که نایب سالار بود به من اطلاع دادند که در شورش غلجایی ها جداً به مخالفت من شامل بوده است مشارالیه را محبوس نموده به کابل آوردند. حکم دادم او را سنگسار نمایند. مقصود از این سیاست این بود که سایر اهالی نظام عبرت گرفته بدانند شخصی که به مقام عالی نایب سالار رسیده باشد و به مخالفت ولی نعمت خود که سال ها نان و نمک او را خورده اند بجننگ چقدر شقاوت دارد». او خود را آقا و ولی نعمت مأمورین دولت می پنداشت و نان و نمک دولت را از آن خود تلقی می کرد. چنین مطالب بارها در اوراق کتاب مذکور تکرار گردیده که روحیه خود خواهی و تفکر آقا منشا نه او را به نمایش می گذارد.

سیاست عبدالرحمن خان در مقابل فیودال ها

امیر عبدالرحمن خان در طول حکمروایی خود یک دولت مقتدر مرکزی را تأسیس نموده و ملوک الطوائفی را که جز جدا نا پذیر سلطنت های قبلی افغانستان محسوب می - گردید، از بین برد. موصوف یک تعداد از فیودال های کاملاً مطیع به خود را نگه داشت که طبق هدایات امیر و «دستور نامه» های مروجۀ همان وقت عمل می کردند. اگر از این فیودال ها خطا سر میزد به شدت مجازات می گردیدند.

فیودال ها بخاطر حفظ نفوذ و منافع شخصی خود قیام های توده ها را بر ضد پادشاه و یا حکومت مرکزی سازمان میدادند و تحت پرده خواست توده ها، هزاران نفر بیگناه و بی خبر از همه جا را به کشتن می دادند. ولی اگر درین مبارزه ضعف خود را احساس میکردند، فوراً و بدون ضیاع وقت جانب دولت مرکزی را گرفته، با کسب امتیازات جدید، شیوه سرکوب قیام را در اختیار دولت قرار می دادند و یک تعداد از همسنگران خود را نیز به مقامات دولتی و یا پادشاه تسلیم می کردند تا برای دستگاه حاکمه خوش خدمتی کرده باشند و به اصطلاح

عناصر «شریر» را به جزای اعمال شان رسانده باشند و همچنان در بدل این خدمات امتیازاتی را بدست آورده باشند. امیر عبد الرحمن خان از چنین خان ها و فیودال های خود فروش به پیمانۀ وسیع استفاده میکرد. بطور مثال یک تعداد از فیودالهای هزاره جات که خود قیام مردم زحمتکش هزاره جات را بر ضد عبد الرحمن خان سازمان داده بودند، با درک فرجام ناگوار جنگ برای خود، جانب امیر را التزام کرده و هزاران انسان بی گناه ملیت زحمت کش هزاره را در آتش جنگ قربان کردند. از آن جمله میتوان از سلطان علی خان پسر سردار شیر علی خان جاغوری، میر حسن بیگ لعل، میر ابراهیم بیگ سر جنگل، میر غلام رضا بیگ خلیج، میر محمد رضا بیگ القان، میر غلام حسین بیگ اشترلی، میر یوسف بیگ تخت نام برد. در صفحه 669 جلد اول کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» چنین آمده: «امیر عبد الرحمن خان آن فیودال های هزاره را که بطرف دولت خدمت کرده بودند اعزاز نموده و رتبه و معاش داد و از آن جمله بود سلطان علی خان جاغوری پسر سردار شیر علی خان که مستمری سالانه چهار هزار و سیصد روپیه و پنجاه و چهار خروار غله گرفت، زیرا نامبرده اکثر سر کردگان شورش را بدست آورده و به دولت سپرده بود و هم تصدیق این خدمت را از جنرال شیر محمد خان و کرنیل محمد حسن خان و سمندر حاکم ارزگان بدست داشت». این نمونه از هزاران رویداد مشابه که درین جا یاد آوری گردید.

امنیت کامل در سراسر کشور بر قرار بوده و کاروان های تجارتی بدون تشویش در شاهراه های افغانستان عبور و مرور می کردند. در صفحه 657 جلد اول کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر دانشمند بلند آوازه مرحوم غبار چنین آمده است: «امیر عبد الرحمن خان با مردم محشور و از معاشرت با حرم دور بوده و شب و روز در محیط مردانه می زیست بازی ها و سپورت های ملی را تماشا می کرد و صنعت کاران را تشویق می نمود. او به عرایض مردم گوش میداد و در تمام شهر های کشور صندوق ها باز و به امیر پیش می شد. امیر که روزنامه

نداشت تمام مقررات خود را توسط اشتهاارات چاپی به مردم کشور می‌رساند. تحصیل مالیات را بدون محصل - مثل عهد امیر شیرعلی خان - مقرر نمود و فقط باقیات را توسط محصل حصول می‌کرد. رساله «مرات العقول» را تألیف و نشر نمود که نتیجه اش توجیح مردم از نظر مذهب به تسریع در تحویل کردن مالیات بود مصارف شخصی حکام و مأمورین را که از مردم می‌گرفتند منع کرد و اعلان نمود که مردم بدون مالیات معین دولت به هیچ مأمور پول و جنس ندهد مأمورین مراقبت می‌شدند و در صورت تکثر دارایی به نوعی از انواع مصادره می‌گردیدند.

در دوره سلطنت امیر امنیت عمومی موجود بود. در بازارها قصه سرایان رزمی و در مساجد مبلغین جهاد دینی مصروف فعالیت بودند. از دیگر طرف میله های اصناف اهالی و پیشه وران با ساز و سود و رقص و آواز دوام داشت. در پایتخت محله «خرابات» مرکز ساز و آواز رقاصه های شمرده میشد. در میدان های مخصوص چوب بازی و پهلوانی و قچ جنگی و طیور بازی رواج داشت و اسپ دوانی و شمشیر و نیزه بازی معمول بود. خانواده شخصی امیر «به استثنای سردار حبیب الله خان در امور نظامی و سردار نصر الله خان در امور مالی» حق مداخله در امور کشور نداشتند. روی همرفته هیچ کدام از پسران امیر تاجر و سرمایه دار در داخل و خارج کشور نبودند و فقط معاش دولت و رتبه اعزازی میزیستند».

اما این دست آورد ها به بهای خون و اشک هزاران انسان تمام شد. امیر برای دست یابی به اهداف مطروحه خود و استحکام سلطنتش بر هیچ کس رحم نکرد. او برای سرکوب نمودن قیام و طغیان یک قوم از نیروهای قوم دیگر استفاده کرده و به این ترتیب تخم دشمنی را بین اقوام برادر سرزمین افغانستان پاشید. موصوف برای سرکوب نمودن سردار محمد ایوب خان فاتح میوند حتی از نیروی دشمن دیرین مردم افغانستان یعنی انگلیس ها نیز استفاده کرد.

امیر یک خصلت دیگر نیز داشت و آن اینکه از مسئولیت نمی ترسید او بخاطر منافع ملی و یا شخصی با دشمن یعنی دولت استعماری مصالحه کرده با دشمن از راه مخاصمت پیش نه آمد، بلکه برای استحکام سلطنت خود و انکشاف نسبی اقتصادی و صنعتی کشور در عرصه سیاست عقب نشینی اختیار کرد تا برای دست یابی به اهداف مطروحه خود موقعیت مناسب در اختیار داشته باشد. او با دولت انگلستان مدارا نموده از مطالبه سرزمین های اشغالی موقتاً صرف نظر کرده و حتی معاهده اسارت بار «دیورند» را نیز با دولت انگلستان امضاء نمود که بخش زیادی از قلمرو افغانستان تحت حاکمیت دولت استعماری انگلستان قرار گرفت. که بعداً به آن پرداخته خواهد شد.

در سطور قبلی یاد آوری گردید که امیر عبد الرحمن خان با انگلستان راه مصالحه را در پیش گرفت، ولی این مصالحه و یا عقب نشینی سیاسی از حد ضرورت بیشتر بود و سخن تا جایی رسید که دولت انگلستان معاهدات سنگین را بر وی تحمیل نمود. با وجود این هم انگلستان بر امیر عبد الرحمن خان اعتماد نداشت و دائماً در تلاش بود تا درد سر را برای امیر از طریق تحریکات، تولید شورش ها و تفرقه اندازی ایجاد بدارد. هدف این اقدامات آن بود تا مقاومت منسجم و متحدانه ملی را در برابر دولت انگلستان نابود سازد. گرچه امیر عبد الرحمن خان بطور رسمی از اظهار مخالفت با دولت انگلستان خود داری میکرد ولی حین برگذاری مجالس در بار بطور آشکار و بی پرده از بی وفایی و غداری دولت انگلستان صحبت می کرد. و این ثبوتی است که امیر نیز بالای دولت انگلستان اعتماد نداشت. لهذا او نیز به نوبه خود نشرات گوناگون از قبیل کتاب و بروشورها را چاپ نموده، در داخل کشور و آنسوی سرحد شرقی کشور، بین مردم توزیع نموده و به این طریق روحیه جهاد و مخالفت با دولت استعماری انگلستان را در آنها تقویت می نمود. حتی در بعضی حالات اسلحه و پول را در اختیار مبارزین ملی دو طرف سرحدات شرقی کشور قرار میداد و از مبارزه بر حق آنها

طرفداری میکرد، که ازان جمله میتوان از ملانجم الدین معروف به «آخند صاحب هده» و مرید او ملا عبد الغفور معروف به «آخند صاحب سوات» نام برد. این دو شخصیت مردان مجاهد، فدا کار و دشمنان خستگی نا پذیر استعمار انگلیس بودند. دولت انگلستان بخاطر سرکوب مبارزات آزادی خواهی و اشغال مناطقی که تا هنوز تحت تسلط کامل انگلیس قرار نگرفته بودند، در سال 1888 به لشکر کشی آغاز نمود و تا سال 1898 ادامه پیدا کرد. گرچه امیر عبد الرحمن خان ظاهراً در قید امضای معاهدات اسارت بار قبلی خویش بود و خود ارادیت سیاسی خارجی کشور را در میدان سیاست نه در میدان جنگ باخته بود، اما باز هم در برابر پیشروی انگلیس ها خاموش نمانده، کمک های مادی و تبلیغی خویش را افزایش داد. در مقابل دولت انگلستان حق ترانزیت افغانستان را سلب کرده و یک مقدار تسلیحات که افغانستان در اروپا خریداری کرده و درین مقطع زمانی به بنادر هند برتانوی مواصلت کرده بود، توقیف نمود. همین موضوع باعث آن شد که مناسبات افغانستان و انگلستان در سال 1892 قطع گردد. در صفحه 687 جلد اول کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ چنین آمده است: «دولت انگلیس در 1892 سپاه بزرگی به استقامت سرحد افغانستان سوق نمود و به امیر عبدالرحمن خان یاد داشتی فرستاد که باید هیئت سیاسی جنرال رابرتس را با یک فرقه قشون معیتی او در جلال آباد بپذیرد.

امیر عبد الرحمن خان که چنین دید به اردوی افغانستان امر «تیارسی» صادر کرد و صد هزار عسکر در داخل قشله ها به شوق جهاد با دشمن به جنبش افتاد. کمندهای اسپ های سواری و باربر در تعداد هزار ها حیوان برون شهر کابل در چمن مرنجان و میدان های سیاه سنگ آبخور بست و منتظر امر حرکت ماند.

حکومت انگلیس که مقاومت افغانها را جدی دید و جرئت سوقيات را در داخل افغانستان نداشت فقط به فرستادن هیئت سیاسی مارتیمر دیورند که بیشتر از پانزده نفر نبودند کفایت

کرد در عوض سر نیزه مبارزه سیاسی را پیش کشید. این همان طرز مبارزه مجربی بود که همیشه دولت انگلیس را در برابر زمامداران افغانستان مظفر ساخته بود. از سطور فوق چنین استنباط می شود که یک موقع خیلی با ارزش بخاطر استرداد سرزمین های اشغالی، برای امیر عبدالرحمن خان مساعد شده بود که با استفاده از آن مشکلات عدیه دولت و مردم افغانستان حل میگردد ولی با تأسف بی پایان که امیر بار دیگر لغزید و ازین چانس طلایی استفاده کرده نتوانست.

معاهده دیورند

یکی از بزرگترین اشتباهات سیاسی که عبدالرحمن خان که مرتکب آن شد، امضای معاهده دیورند با انگلیس ها بود. طوریکه قبلاً هم تذکر داده شد امیر عبدالرحمن خان برای تداوم قدرت و حفظ آن انجام هرکاری برای خود مشروع میدانست وی چون خود را صاحب و اختیار دار مملکت میدانست هرکاری را که انجام میداد از نظرش درست بود. یکی از نمونه این اقدامات امضای معاهده ننگین دیورند میباشد که امیر بدون مشورت با ملت و اطرافیان خویش، آن را امضا نموده و این مسئولیت بزرگ تاریخی را به عهده گرفت.

پس از تعیین سرحدات شمالی کشور با روس ها، انگلیس ها نیز در صدد تعیین خط سرحدی مناطق دولت هند بریتانوی با افغانستان گردیدند. در سال 1893م آنها پس از مغشوش ساختن اوضاع مناطق سرحدی به نفع خویش و تحریک مردم علیه حکومت امیر عبدالرحمن خان، می نمودند.

در سپتمبر سال 1893 م یک هیئت انگلیسی تحت رهبری سرهنری مارتیمور دیورند و شانزده تن از هیئت سیاسی انگلیس جهت امضای معاهده تعیین خطوط سرحدی وارد افغانستان شدند. این هیئت پس از سپری نمودن چهل روز اقامت در کابل نهایتاً به تاریخ 12

نوامبر سال 1893م قراردادی را با عبدالرحمن خان به امضای رسانیدند که بنام معاهده دیورند یاد میشود. این قرار داد بین سرهنگری مارتیمور دیورند وزیر امورات خارجی دولت هند بریتانوی و عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان به امضای رسید که بعد ها بنام خودش (دیورند) شهرت یافت. این معاهده دارای هفت ماده میباشد. تعیین سرحد شرقی و جنوبی افغانستان از واخان بدخشان الی کوه های ملک سیاه در ولایت نیمروز به افغانستان به 2400 کیلومتر.

به موجب احکام این معاهده امیر از ادعای افغانستان بر مناطقی مثل صوات، باجور، چترال، و زیرستان و چمن صرف نظر کرد. در بدل امضای این معاهده ننگین، انگلیس ها میزان کمک های نقدی خویش را از 12 لک به 16 لک روپیه در سال برای امیر عبدالرحمن خان افزایش دادند.

برای کسب معلومات بیشتر در مورد معاهده دیورند به صفحه 687 جلد اول کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» مراجعه شود

وفات عبدالرحمن خان

امیر عبد الرحمن خان در تابستان سال 1901 م در نتیجه ابتلا به مرض نقرص از جهان چشم پوشید و در پارک «زرنگار» در کابل به خاک سپرده شد. بعد ها مقبره او بطور شاندار، با سبک معماری آن زمان، اعمار گردید که یادگیری از استعداد معماران آن زمان میباشد.

فصل هفتم

امیر حبیب الله خان (1901-1919م)

انتقال پادشاهی و یا امارت از عبد الرحمن خان به پسر او حبیب الله بر خلاف معمول سابق، آرام و بدون سر و صدا صورت گرفت، زیرا از یک سوء امیر عبد الرحمن در دوران حکمرانی خود حبیب الله را در اداره امور سهیم و وارد ساخته و بدون آنکه رسماً اعلان ولایت عهده کند، به عنوان جانشین خود به اعیان و ارکان دولت معرفی کرده و از سوی دیگر از رسم امیران گذشته مبنی بر انتصاب پسران شان به حکومت ولایات که یک نوع تقسیم غیر مستقیم کشور بود و زمینه را برای جنگ داخلی و خانوادگی مساعد می ساخت خود داری کرده بود. برای بار اول در تاریخ دولت افغانی، این عمل بدون جدال و خون ریزی پایان یافت.

امیر حبیب الله خان به تاریخ 2 جولای 1872 در سمرقند تولد شده خط و کتابت و علوم متداول عصر را از استادان لایق فرا گرفته بود و چنانچه از یادداشتهای قلمی اش معلوم می شود، مرد صاحب سواد به حساب میرفت.

یکی از اولین کارهای که امیر نمود پس از حصول بیعت از ارکان دولت این بود که رسیدگی به احوال زندانیان بی حد و شماری بود که در دوره پدرش محابس کشور و حتی

سیاه چاه های مهیب و مخوف از آن پر شده بود. امیر فرمان داد تا آنانی که فیصله یا اتهام مشخص علیه شان وجود نداشت، بلا درنگ رها شوند و قضیه سایرین در مجلسی که خودش بر آن ریاست میکرد مطرح گردد. در نتیجه هزاران نفر که اغلب بیگناه بودند در نتیجه اشتباه یا دسیسه سازی عمال دولت گرفتار قید و زندانی شده بودند، رها شدند.

امیر اعلان نمود که همه کسانی که در دوره پدر وی به داخل و یا خارج تبعید گردیده و یا از ترس متواری شده بودند، به وطن شان مراجعه نمایند و کسی مزاحم ایشان نشود و ملک ایشان به آنها داده شود.

در باره مردم هزاره فرمان جداگانه صادر شد که این مردم از همه بیشتر زجر کشیده بودند «ملک و زمین شما که به مردم مهاجر داده میشد، حکم کردیم که بعد از این به دست خود شما باشد و هر قدر ملکی که از مردم هزاره قبلاً به مهاجران داده شده باشد در بدل آن از زمین های خالصه نو آباد سر کاری ملک و زمین داده شود.»

همچنان امیر حبیب الله خان فرمان داد تا جزای کور کردن و بریدن گوش و دست ممنوع گردد و به جای آن مدتهای حبس را تعیین نمود و در همان فرمان به اخلاف خود هم سفارش کرد تا از بازگشت به این اعمال و حشیانه خود داری کنند.

روی همرفته او طرز اداره سابق را که اساس آن بر ایجاد خوف و ترس در قلوب افراد از طریق قساوت و بی رحمی بود به یک اداره نسبتاً معتدل و ملایم تبدیل نمود که هر چند آن هم بر استبداد شخصی استوار بود و هوا و هوس شخصی امیر و اعیان دربار در آن نقش مهم داشت اما از خشونت و قساوت بی پایان دوره قبلی مبرا بود.

امیر یک سلسله احکام را در جهت تطبیق اوامر مذهبی نشر نمود و به اثر آن از جمله هفت زنی که در آن وقت داشت، سه زن را که اضافه از نصاب مذهبی به شمار میرفت،

طلاق داد. همچنان وی امر داد تا زنان، بدون کار واجب از خانه بیرون نشوند و در وقت بیرون شدن از خانه، برقع خاکی به سر نموده از پدیدار ساختن هر گونه زیب و زینت خود داری نمایند. سرایندگان و رقاصان زن از شغل شان باز داشته شدند. و هندوان مجبور ساخته شدند تا برای تمیز از سایر مردم دستار زرد به سر کنند و برای هر هندو که مسلمان می‌شد انعام مقرر گردید. هر چند برخی از این احکام، خصوصاً احکام مربوط به زیب و زینت و رقص و آوازخوانی زنان، بارفتار بعدی خود او ظاهراً در تضاد معلوم می‌شود. میلان مفرط امیر به سوی زنان، تا سرحدی که در شناسنامه افغانستان او را بنام امیر حبیب الله زن باره یاد کردند، مربوط به دوره بعدی زندگانی اوست و مانع از آن نیست که در مرحله اول چنین سخت گیر بوده باشد.

سیاست خارجی امیر:

امیر حبیب الله خان پس از درگذشت پدر و جلوس خودش بر مسند کابل به بریتانیا اطلاع داد. امیر جدید در ابتدا از روش و سیاست بی‌اعتنائی در مقابل انگلیس کار گرفت و لاردر کرزن نائب الحکومه هند بریتانوی از امیر تقاضا کرد تا به هندوستان سفر نموده و رو برو با وی ملاقات کرده به زعم خود شان از اراده نیک بریتانیه اطمینان حاصل کند و در ضمن معاهدات جدید را با دولت هند بریتانوی ترتیب دهد.

امیر این خواهش را مسترد کرد، حکومت انگلیس مدت قریب سه سال با این روش بی‌اعتنائی امیر مقابل ماند تا بلاخره هیئت سیاسی انگلیس به سرکردگی لوئیس ویلیم دن سکرتر امور خارجه حکومت انگلیس در 1905 وارد افغانستان شد و در 21 مارچ همین سال معاهده بین امیر حبیب الله خان و نماینده انگلیس به امضا رسید ((که به موجب آن امیر حبیب الله خان تمام تعهدات را که پدرش در برابر انگلیس کرده بود تجدید نمود و وعده کرد که در جزئیات و کلیات امور از قبیل معاهدات در موضع سیاست داخلی و خارجی و

تعهداتی که از طرف والا حضرت امیر و یا مرحوم پدرش او عقد گردید امیر موصوف نیز به اساس موافقت و اتحاد رفتار نموده و رفتار خواهد کرد و هیچ گونه حرکت خلاف وعده از او سر نخواهد زد)).

به این ترتیب انگلیس امیر را مانند برخی دیگر از حاکمان گذشته در میدان سیاست مغلوب ساخت و استقلال خارجی افغانستان را به انگلیس واگذار شد و در عوض انگلیس ها مبلغ 160000 پوند سالانه اعانه و کمک مالی به امیر میدادند و هم به امیر وعده دادند که با ورود اسلحه به افغانستان قید و قيود تحمیل نگردیده بود. بعد از آنکه هیئت بریتانیا افغانستان را ترک کرده رهسپار هند گردید حکومت هند از امیر خواهش کرد اراده خویش را نسبت به سفر هند ابراز نماید. حبیب الله خان این دعوت را پذیرفت و در اوایل ماه جنوری 1907 با صد نفر درباریان مامورین افسران و عمله حضوری و سه صد نفر عسکر وارد هند شد و مدت قریب دو ماه را در آنجا سپری کرد و پس از مشاهدات خود در هند بدین نتیجه رسید که افغانستان به ریفورم و اصلاحات احتیاج دارد.

امیر حبیب الله خان هنگام بروز جنگ جهانی اول، حافظ سیف الله خان نماینده بریتانیه در کابل را احضار و بدو اطمینان داد افغانستان بیطرفی خودش را حفظ میکند. به اساس راپور حافظ سیف الله، حبیب الله در حین ملاقات در قصر دل گشا به او گفت ((من دو رویه نیستم شما باید متیقین باشید و از طرف من به حکومت خود اطمینان دهید.. که من دوست صمیمی بریتانیا هستم...)) و هم به تاریخ 29 جنوری 1916 امیر در طی یک دربار عام بیطرفی افغانستان را اعلام کرد و گفت ((وی نمیتواند از سیاست عنعنوی افغانستان در برابر همسایه های خویش انحراف نماید)) به این ترتیب در حالیکه در افغانستان هیجان عمومی بطرف داری از ترک و جرمن بر ضد استعمار انگلیس احساس میشد و مردم سرحدات آزاد افغانستان منتظر اعلان جهاد بودند مایوس گردیدند.

روابط افغانستان با دولت روسیه : در 1904-1905 جنگ بین روسیه و جاپان بر موضوع منچوریا در گرفت که نتیجه آن به شکست روسیه و غلبه جاپان منجر گردید.

دول خارجی خاصه روسیه و بریتانیا برای کنترل بر آسیا و تلافی شکست در منچوریا کوشیدند که بر افغانستان، ایران و تبت کنترل خود را قایل کنند و در مقابل جهانیان صاحب پرستیژ باشند. بنابر این دولتین روسیه و انگلیس دو همسایه نیرومند افغانستان با در نظر داشت موضوع سابق الذکر از یک طرف و جلوگیری از توسعه و نفوذ جرمنی، و آسترالیا، هنگری در شرق میانه از سوی دیگر، موافقت نامه پاریس را در 31 اگست 1907 به امضاء رسانیدند و به توافق های ذیل نایل آمدند:

1- در ماده اول این موافقتنامه گفته شده بود که انگلستان نفوذ خود را در افغانستان طور صلح آمیز بکار برده بر ضد روسیه اقدامی نخواهد کرد. همچنین روسیه قبول کرده بود که افغانستان را در خارج از محدوده نفوذش بشناسد و بدون اجازه بریتانیا با افغانستان روابط سیاسی برقرار نخواهد کرد و سفیری نخواهد فرستاد.

2- در ماده دوم بریتانیا متعهد شود که سر زمین افغانستان را به هند بریتانوی ملحق نخواهد کرد و از دخالت در امور داخلی آن کشور خود داری خواهد ورزید.

3- در ماده سوم روابط مستقیم بین روسیه و افغانستان برای حل قضایای محلی سرحدی که ماهیت سیاسی ندارند قبول شده بود.

4- در ماده چهارم درباره تجارت بین روسیه و افغانستان و حکومت انگلیس موافقت کرده بود.

5- در ماده پنجم اعتبار این موافقت نامه مشروطه به قبولی و تأیید امیر افغانستان بود.

باین ترتیب در غیاب امیر مسئله افغانستان مورد بحث قرار گرفت و موقعیت انگلیس در افغانستان باز مستحکم گردید. تا زمانیکه این معاهده مخفی بین روسیه و انگلیس امضا نشده بود، حکومت افغانستان از آن آگاه نساختند ولی در ختم موافقتنامه موضوع رسماً به امیر اطلاع و خواستند افغانستان نیز موافقت خودش را اعلان کند و آنرا امضا نماید مگر از آنجائیکه امیر بیشتر تحت نفوذ گروه های آزادی خواه آمده بود موقف جدی اختیار کرد لذا از امضای آن خود داری کرد.

چون معاهده سابق الذکر افغانستان را خارج از منطقه نفوذ روسیه قرار داده بود لذا روابط سیاسی این دو کشور معدوم ولی روابط تجارتي شان بر قرار بوده و رو به انکشاف گذاشت و داد و ستد تجارتي بین دو کشور روز به روز وسعت اختیار میکرد.

روابط افغانستان با فارس: روابط دولتین افغانستان و فارس عادی بوده و یگانه موضوع مهمی که بر روابط این دو کشور همسایه تأثیر وارد میکرد همانا موضوع دریای هلمند بود که حکمیت آن به جنرال مکمهان انگلیس تفویض گردید. مذکور در 1905 وارد سیستان شد و از جمله 7006 میل مربع اراضی 2747 میل مربع آن را به ایران واگذار شد و باین ترتیب بدون کدام اساس قانونی اراضی سیستان را با ثلث آب هلمند به فارس ها داد.

سفر امیر به هند:

بعد از شکست روس ها از جاپان مناسبات امیر با انگلیس خوبتر گردید. به اثر اختلافات بین وایسرا (کرزن) و سرلشکر هند کیچرز، وایسرا استعفاً کرد و لارد منتو به جای آن مقرر گردید و فضای مناسبات بهبود یافته و امیر به دعوت منتو به هند رفت. در موقع ورود امیر به خاک هند 1907 پیام خوش آمد ادوارد هفتم پادشاه انگلستان به او تسلیم داده شد.

امیر در این سفر یک هیئت بزرگ یک هزار و پنجمصد نفری با خود برد. و به دهلی و آگره «در نزدیکی دهلی محلی که تاج محل در آن است» و کانپور رفته و در آگره از طرف وایسرا پذیرائی شد. و در گوالیار به صفت مهمان مهاراجه به شکار شیر پرداخت. در بمبئی نیروی دریائی انگلیس را معاینه نمود و از طریق کراچی و لاهور به پیشاور مراجعت کرد. در لاهور سنگ بنای اسلامیه کالج را گذاشت و طی بیانیه ای مسلمانان هند را به کسب علوم و دانش به شمول علوم دینی توصیه نمود و بعد از طریق خیبر دوباره به افغانستان وارد شد. این سفر امیر رسمی نبود و سفر تماشائی بود.

در جریان این سفر مذاکرات مهم سیاسی صورت نگرفت. اخبار مربوط به مسافرت و فعالیت‌های امیر در داخل کشور، شرکت امیر در دعوت‌ها و نشست و مصاحبه‌های او با خانم‌های انگلیسی که عکسهای آن در جراید هند نشر می‌شد این نظریه را در داخل شایع ساخت که امیر از جاده شریعت قدم بیرون گذاشته وزیر تأثیر مردمان غیر دین قرار گرفته است.

خبر مربوط به شرکت او در فراموش خانه که به درخواست خود در آن عضویت یافته بود، با ماهیت مرموز مؤسسه مذکور، افواه مربوط به گمراهی و عدول او را از دین به طور خاص تقویه می‌کرد. در نتیجه روحانیون به تحریک مردم علیه او آغاز نهادند چون این درغیاب امیر بود، امیر در بازگشت عده ای را گرفتار ساخت و چند نفر را اعدام کرد.

تأثیرات این مسافرت ذهن امیر را تغییر داد حبیب الله خان به تشریفات و تجمل ظاهری علاقه مندی فراوان داشت. در اوایل پادشاهی قبل از سفر هند و مذاکره با انگلیسی نزدیکی با انگلیس را رد نموده و حساسیت نشان میداد. اما مسافرت بر مغز پسر ارشد او سردار عنایت الله خان که 17 سال داشت تأثیر عمیقی به جا گذاشت و وی در مراجعت به کابل در جمله

هواخواهان دوستی برتانیه و وارد نمودن مدنیت جدید به کشور قرار گرفت در حالیکه نصر الله خان برادر امیر و کاکای عنایت الله با هر دو مخالف بود.

اصلاحات داخلی امیر حبیب الله

1- **معارف و فرهنگ** : با ارزش ترین کاری که در این دوره انجام یافت گذاشتن تهداب معارف و فرهنگ جدید در افغانستان بود. نخستین لیسه کشور بنام دارالعلوم حبیبیه که دارای سه درجه یعنی (ابتدائیه، رشديه، اعدادیه) بود به سبک و نمونه کالج علی نگر در 1903 تأسیس گردید و تا 1909 مرکز عمده روشنفکران دموکرات و فعالیت های سیاسی قرار گرفت. مدت تحصیل در ابتدا هشت سال و بعد آ به ده سال ارتقا یافت شاخه های ابتدائی لیسه مذکور به شش باب میرسد به نقاط مختلفه شهر کابل موجود بود تعداد شاگردان لیسه حبیبیه در آغاز 269 نفر و از مکاتب ابتدائی شهر به 700 نفر می رسید. مکتب دیگر بنام مدرسه که سه شاخه در خارج از مدرسه داشت در 1909 در کابل تأسیس گردید. استادان این مکتب را افغان ها و ترکان تشکیل میداد در حالیکه استادان خارجی در مکتب حبیبیه هندیان بودند. در پهلوی مدرسه های ملکی و عسکری، تأسیس مدارس یازده گانه شهر های کشور مکتب مخبره و انجمن معارف (مجلس معارف) را که در رآس این تشکیلات کوچک عرفانی قرار داشت نیز میتوان از قدم نیک این دوره در ساحه فرهنگ محسوب کرد.

2- **مطبوعات**: با وجودیکه فجایع استعمار در افغانستان در آن بود که هر حرکت ملی را خنثی کند و هر تنویر فکری را از بین برده و هر دماغی را که بتواند نابود سازد مگر مردم وطن پرست طبقه منور، علما و متفکران این کشور با وجود موانع و مشکلات خارجی و

استبداد داخلی همواره در تلاش آن بودند تا از طریق مختلف حرکات وطن دوستانه شانرا ادامه دهند. پس آنها یک بار دیگر گردهم جمع شدند و خواستند به پیروزی از مفکوره سید جمال الدین افغانی و کابینه ملی سید نور و محمد شاه و مردم آزاد افغانستان به نشر اخبار پردازند تا ازین طریق مردم ملت خویش را از افکار تازه و تمدن جدید آگاه سازند و با آنها شعور سیاسی بدهند که طومار استعمار و استبداد را در هم بچینند.

این حرکت توسط انجمن سراج الاخبار آغاز گردید و نخستین شماره آن در یازدهم جنوری 1906 بنام ((سراج الاخبار افغانستان)) تحت نظر موسس و مدیر آن مولوی عبدالروف یکی از اعضای مشروطه خواهان به نشرات آغاز کرد ولی محض یک شماره آن به نشر رسیده بود که به دستور محافل امپریالیستی بریتانیا مصادره گردید.

از آنجائیکه نقش مطبوعات در انکشاف و تکامل جامعه خیلی موثر است مبارزان وطن پرست افغانی دنباله آنرا نگذاشته در سال 1911 مجدداً جریده دیگری را با اهداف وسیعتر و شکل تازه تر بنام (سراج الاخبار افغانیه) تاسیس و نشر گردید. این جریده مصور پانزده روزه در شانزده صفحه تحت نگارندگی محمود طرزی پدر مطبوعات افغانستان به نشرات آغاز کرد و نقش مهم در انکشاف جنبش تجدد طلبان و منورین افغانستان (جوانان افغان) بازی کرد.

جریده مذکور نه تنها رهنمائی فکری و تربیتی افغانها بوده بلکه در کشور های همسایه و شرق میانه نیز اثر گذاشته. منورین و روشنفکران بخارا، سمرقند، ایران، هند، ترکیه و مصر آنرا به غور مطالعه می کردند. اسناد آرشیف ملی هند که به تعداد 150 نسخه از این جریده به نیم قاره هند، ده کاپی به قسطنطنیه و ده کاپی به مصر می رسید، این جریده به اندازه در ارگان استعماری تزلزل انداخته بود که حکومت روسیه تزاری آن وقت برای جلوگیری

اثرات سراج الاخبار رسماً اقدام کرد به استناد اسناد آرشیف ملی هند در سال 1917 حکومت روسیه تزاری توسط جنرال کوراپتکین (kuroptkin) گورنر جنرال ترکستان سعی نمود که توسط بریتانیا زمینه را آماده سازد تا امیر افغانستان خط مشی سراج الاخبار را عوض کند لذا به تومونوسکی (tomonouovsky) نماینده سیاسی گورنر جنرال ترکستان در دهلی به تاریخ 10 فبروری 1918 چنین تلگراف صادر کرد. (توجه شما را به این حقیقت معطوف میدارم که نظریات و افکار ضد روسیه و بریتانیا که از نشرات افغانی (سراج الاخبار) نشأت میکنند که در کابل به نشر می رسد راه خود را جانب بخارا و ترکستان باز کرده است جنرال کوراپتکین آرزو دارد بداند که آیا حکومت هند میتواند یک فشار خاص بالای امیر اندازد تا خط مشی مضر آن عوض شده بتواند.

اوراق و اسناد آرشیف ملی هند مربوط جریده سراج الاخبار واضح نشان میدهد که این اخبار تا به اندازه زیادی احساسات مسلمانان را علیه بریتانیا تشدید میکرد و حیثیت و پرستیژ بین المللی بریتانیا را لطمه میزد. هراس انگلیس را از نشریه جریده سراج الاخبار میتوان از این نوشته شان به وضاحت درک کرد. تمام نشریه اصلی اخبار در هند به اندازه کم است که این تعداد کمترین تاثیر مستقیم داشته میتواند.

نقص در این جاست که به پیمانہ وسیع اقتباسات از مقالات سراج الاخبار در مطبوعات بومی هند میشود. بنابر آن آسانترین روش در معامله با این سوال آنست که مطابق قانون مطبوعات (press act) نشر مجدد و یا اقتباس مقالات سراج الاخبار منع گردد. انگلیسها چندین نوبت بر امیر فشار آوردند تا مانع نشرات سراج الاخبار گردند، به همین منظور بود که چند نوبت مقالات آن سانسور و مصادره گردید.

یکی از این مقالات تحت عنوان (حی علی الفلاح) بود که در شماره 7 جنوری 1916 به نشر رسید و در آن استقلال کامل افغانستان تأیید گردیده بود. این شماره طوریکه تذکر داده شد به قوت و اشاره استعماری سانسور و از مردم پنهان گردید.

سراج الاخبار با نشر مقالات منشور و منظوم اجتماعی و سیاسی خویش مفکوره ها و ایده های حیاتی مهمی چون آشنا ساختن مردم به دانش و فرهنگ جدید، انتقاد و افشای بقایای فیودالیزم در کشور مبارزه قاطع علیه استعمار و امپریالیزم که در آن دوره مفکوره های بس مترقی و پیشرو محسوب میشد به جلو راند. از همین جاست که جریده بزودی مرکز علنی آزادیخواهان و اصلاح طلبان و مشروطه خواهان (جوانان افغان) که وارثان مشروطیت نخستین بودند گردید. این جریده در آخر سال نشراتی خود چراغ روشن دیگری را بنام (سراج الاطفال) برای تنویر افکار اولاد افغان با خود همراه آورد.

از آنجاییکه سراج الاخبار پالیسی حکومت حبیب الله خان را در جنگ عمومی اول مورد انتقاد قرار داد و شمولیت افغانستان را در جنگ جهانی خواستار بود این موضوع باعث شد تا سراج الاخبار از نشرات خود باز داشته شود، اخبار مذکور در آخرین شماره (13 فبروری 1918) تحت عنوان استقلال دولت عالیه مستقله افغانستان نوشته بود که افغانستان دولت با استقلال آزاد بوده و هست و خواهد بود و طی عنوان فوق دلایل آزاد بودن آنرا اعلان کرده است.

3-مطابع: بمنظور طبع کتب، جراید، نظامنامه ها، تکت های پستی و غیره مطابع لیتوگرافی، تیپوگرافی (چاپ حروف) تأسیس گردید که هر دوی آن به قوه بخار حرکت میکرد، همچنان مطبعه زنکو گرافی برای نشر آثار مصور نیز تأسیس یافت.

4-مخابرات: در عصر حبیب الله خان امور پستی انکشاف بیشتر نمود در تعداد پسته خانه ها و خطوط پستی افزایش به عمل آمد و پسته خانه بنام (داگ دولت خدا داد افغانستان) در پشاور تاسیس گردید. برای بار اول وسایل عصری تیلیفون و تلگراف در کشور معرفی شد.

5-امور صحی: در عصر حبیب الله خان بار اول طب عصری در افغانستان معرفی گردید و شفاخانه های ملکی و مسلکی بنا یافته در آن ها داکتران مسلمان هندی و ترکی به معالجه مریضان میپرداختند. در پهلوی طب معالجوی به طب وقایوی نیز توجه بعمل آمد چنانچه به غرض جلوگیری از امراض آب پغمان توسط نل به شهر کابل انتقال داده شد.

6-معادن و صنایع: در دوره امیر حبیب الله خان یک نفر جیولوجیست استخدام شد تا معادن ذغال سنگ، احجار قیمتی، معادن طلا، آهن، مس وغیره را راجستر کند جیولوجیست مذکور در سال 1907 ذخایر ذغال سنگ غوربند، تاله برفک و دره صوف را مطالعه کرده در قسمت ساختمان جیولوجیکی شمال افغانستان کتاب نشر نمود. بعد فاصله و عدم موجودیت شوارع و وسایل حمل و نقل باعث گردید تا استفاده از ذخایر ذغال سنگ به تعویق بیافتد و در عوض آن فابریکه قوه آب جبل السراج که نخستین فابریکه آبی در کشور است تاسیس و مورد استفاده قرار گرفت. در همین عصر بود که استخراج لاجورد به پیمانہ زیاد روی دست گرفته شد و هم در معادن سرب فرنجل غوربند، یاقوت جگدلک و طلای قندهار عملیات اکتشافی بعمل آمد. فابریکه برق جبل السراج و ظرفیت تولیدی 1500 کیلووات آغاز نمود و از برق آن در تنویر قصر شاهی و تدویر فابریکات پشمینه بافی و ماشین خانه های که همه درین دوره تاسیس گردیده بود استفاده میشد. تنها در کابل بین سال های 1901-1904 در حدود 1500 کارگر در ورکشاپ دولتی استخدام شدند و در اواخر دوره سلطنت حبیب الله خان تعداد کارگران تخمیناً 5000 نفر می رسید اجرت کارگران ماهر از 20 تا 30 روپیه بود انکشاف صنعتی کشور به نسبت عدم موجودیت کارگران ماهر،

قلت مواد محروقاتی برای تدویر فابریکات، نبودن سرمایه کافی، و سیستم بانکداری عدم موجودیت موافقه نامه های تجارتي با کشور های جهان، دست مزد و اجرت ناکافی، شرایط و حالات ناگوار طبقه کارگر و رنجبر خیلی بطنی و آهسته بود.

7-زراعت و آبیاری: امیر حبیب الله خان در سرسبزی و شادابی کشور از طریق اعمار بند ها (تعمیر مجدد بند غزنی) حفر نهر ها (از جمله نهر سراج قندهار و جلال آباد) احداث باغها و پروژه های زراعتی مساعی به خرچ داد چنانچه آثار دوره مذکور تا هنوز واقع بوده از آنها استفاده می شود.

8- مواصلات و فواید عامه : یکی از عمده ترین کاریکه درین دوره انجام یافت ترمیم و احداث سرکهای موتر رو در افغانستان بود. برای احداث سرکهای جدید پروگرام کار عامه بوجود آمد و قوای تشکیل گردید که تعداد آن از 5000 الی 8000 نفر میرسید کاروان سراها بنام رباط به فاصله هر چند صد متر بالای مردم آباد گردید، که دارای مسجد، آب و محل بود و باش بود. امیر حبیب الله خان در اثنای بازدید خود از هند مفکوره نشان سنگ ها را کنار سرک ها به منظور نشان دادن فاصله با خود آورد و آنرا عملی کرد. پل های آهنین چندی بالای بعضی از دریا های کشور از یادگارهای وی است اولین بار معرفی موتر به افغانستان در زمان حبیب الله خان صورت گرفت که در اثنای بازدید خود از هند دو عراده موتر را از طریق قندهار به کابل آورد، وجود موتر در دربار باعث شد که به اعمار و ترمیم سرکها و تاسیس شرکت ترانسپورت موتر اقدامات بعمل آمد. در 1918 قریب 30 عراده موتر در کشور موجود بود و در پهلوی آن ورکشاپ های بادی سازی، رنگمالی و تخنیک تاسیس کرد. تجارت توسط شتر، اسب و غیره صورت میگرفت و ماشین باب ثقیل توسط فیل نقل داده میشد. در زمان حبیب الله خان تعمیرات چندی در کشور ساخته شد که تا امروز از آنها استفاده میشود.

9-تجارت: چون امنیت و آرامش در مملکت حکمفرما بود لذا تجارت به مثابه انکشاف در حرکت بود، حجم تجارت با هند دو چند گردید و تجارت با بخارا با توسعه خط آهن (ترانس کپسین لاین) دوباره رونق گرفت و با مشکلات و موانع که در سالهای اخیر دوره عبدالرحمن بنابر بروز و وقایع پنجاهه و پامیر رو به کندی گذاشته بود، درین دوره بر طرف کرد. تجارت داخلی نیز رو به انکشاف و توسعه گذاشت. در بین سالهای 1911-1915 تقریباً 38٪ تجارت خارجی افغانستان را با روسیه تشکیل میداد با این همه تجارت افغانستان تا زمان امان الله بازار های غرب تماس مستقیم نداشت، بلکه اموال در شهر های سرحدی تبادل میشد متأسفانه با شروع جنگ عمومی اول، راه های تجارتی مسدود گردید. صادرات افغانستان در روسیه عبارت از : پشم، پنبه، پوست باب، گوسفند، گاو، اسب، کشمش، بادام، پسته، گندم، ابریشم، زیره، قالین، تریاک و غیره بود. همچنان افغانستان مال التجاره هندی مثل ململ، داکه، صحن رنگه و مرچ و غیره را به آسیای مرکزی و روسیه صادر میکرد و در مقابل از روسیه پارچه باب ابریشمی و زری پشمی و نخ، سیخ آهن، چرم، کاغذ، چینی باب، شیشه، کلوش، چای، المونیم نفت، گوگرد، ساعت، موزه، چودن و غیره وارد میکرد. افغانستان به هند میوه جات، سبزیجات، غله، پشم، تنباکو، قالین، گلیم، و اسب میفرستاد و در مقابل آن تکه های نخ، رنگ باب بوره، چای، تار، ادویه، و ماشین باب وارد میکرد.

10-امور مالی: عوارض و مالیات دولت گوناگون بوده و شدت مالیات و انواع خریداری دولتی و شخصی و بیگار، کمر مردم را خم کرده بود. مالیات کشور همه در اجاره مستأجرین گذاشته بود، دفاتر تحصیلی بر جان و مال مردم مسلط بودند. قرار تخمین عواید سالانه کشور بدون پول امدادی انگلیس به 1312 میلیون رویه میرسد اکثراً مالیه به صورت جنس در گدام ها و تحویل خانه های حکومتی تحویل و ذخیره میشد.

وضع دولت و دربار:

در دوره حبیب الله خان، افغانستان به ولایت شش گانه کابل، قندهار، هرات، فراه، ترکستان افغانی و بدخشان تقسیم شده بود و هر یک از ولایات که به نواحی کوچکتر تقسیم شده بود توسط یک نفر والی اداره میشد. چون امیر حبیب الله میدانست که مردم با اصلاحات عسکری مخالفت نشان نمیدهند و وجود آنرا برای دفاع اسلام ضروری میدانند لذا مانند اسلاف خود به امور عسکری توجه کرد، اسلحه جدید و پروگرام های رهنمائی بهتر را نسبت به گذشتگان خود معرفی کرد. مکتب عسکری را تأسیس کرد و معاش عسکر را از 8 به 13 روپیه در ماه افزود. خدمت عسکری به اساس هشت نفری بود و برای سه سال خدمت میکردند. امور دولت بین برادران و پسران او تقسیم شد و خود از بالا نظارت میکرد. یک سلسله دفاتر مملکتی که آمرین آنها به نام های چون: امین الاطلاعات، امین الوجوهات و امثال آن یاد میشد و تعداد آن به ده دفتر میرسید موجود بود.

تشکیلات دربار زیاد بوده سه نفر منشی بنام های منشی حضور، خارجه و داخله و چارایشک آغاسی تحت نام های حضوری، ملکی، نظامی و خارجه موجود بود. درباریان به عنوان مصاحبین خاص اهل میز حضور غلام بچه گان حضوری تقسیم شده بودند، و در قبال آنان ده ها باشی قرار داشت. گارد شاهی را سروس، رکابدار، خان اسپور میراسپور تشکیل میداد. امیر مانند تیمور شاه به تدریج در زندگی حرم فرو رفت و دستگاه اداری وی رو به انحطاط و فساد نهاد.

از آنچه که دسپلین مجازات و مکافات از بین رفت ظلم و رشوت و بیکاری زیاد گردید و منجر به قیام های در مناطق مختلفه افغانستان رونما گردید، قیام های مردم قندهار در برابر

مظالم سردار محمد عثمان والی قندهار که موضوع در جریده سراج الاخبار نیز به نشر رسیده است و قیام مردم پکتیکا در برابر ظلم سردار محمد اکبر نمونه ادعای ماست.

خلاصه علاوه بر سایر مسایل وضع زندگی امیر حبیب الله خان که مشابهت زیادی با طرز زندگی ناصر الدین شاه قاجار بود، نه تنها در بین آزادیخواهان، روشنفکران و درباریان بلکه در میان توده مردم نیز تنفر و انزجار تولید کرد.

اصلاحات اجتماعی:

امیر حبیب الله خان در ساحات اجتماعی نیز قدم های برداشت. اولین دارالایتام در کشور را باز کرد، انواع تعذیب و مجازات را منع کرد. امر منع زندان های موسوم به سیاه چاه را صادر کرد و محبس نسبتاً عصری تعمیر گردید. بریدن گوش، قین و فانه، تیل داغ، کشیدن چشم و غیره ممنوع گردید. از قوانین ضد غلامی حمایت و پشتیبانی شد، و خرید و فروش غلام منع گردید. مگر آزادی شان اعلام نشد، برای اولین بار کوشش بعمل آمد تا برای محبوسین صنایع دستی آموختانده شود.

نهضت دیموکراسی و تبارز حزب مشروطه خواه افغانستان : در جهان بشری هیچ حادثه یا پدیده و واقعه تاریخی ناگهان و بدون ارتباط با پدیده ها و مسایل دیگر به ظهور نییوسته است بلکه امروز تمام وقایع تاریخی اعم از کوچک و بزرگ، مانند حلقه های زنجیر پیوسته با یکدیگر بوده همه آنها عوامل مختلفه زیر بنائی و روبنائی داشته اند. جنبش مشروطیت در افغانستان که موج کوچک ولی تندی از جریان عظیم مبارزه آگاهانه مردم ما می باشد نیز یکی از آنجمله وقایعی است که فهم بدون مطالعه ماحول و فکتور های ملی و بین المللی، زیر بنائی و رو بنائی امکان پذیر نیست. روی همین ملحوظ بهتر است که مقدمه چینی با پیدایش مفکوره حقوق بشر و مشروطیت که یک پدیده و خواست بورژوازی است

در غرب آغاز گردید، سپس نفوذ و اثرات آن در کشور های همسایه و ماحول افغانستان مطالعه شود و بعد شرایط داخلی افغانستان قبل از آغاز قرن بیستم زمینه بروز این حرکت را در زمان امیر حبیب الله مهیا ساخته است گزارش داده شود. از آنجائیکه تذکر و تفصیل تمام موضوعات سابق الذکر مورد طوالت کلام می گردد و مجال بیان آن در این جا نیست، محض بع تفصیل و مطالعه اوضاع و شرایط عینی و ذهنی این جنبش را در داخل افغانستان به صورت موجز بیان میداریم:

باید به خاطر داشت که شرایط بین المللی پیدایش هسته بورژوازی در افغانستان با شرایط پیدایش و رشد بورژوازی اروپا تفاوت نمایان داشته است باین معنی که قرن هژدهم اروپا، صاحبان بزرگ کارخانه جات و پرولتاریای انقلابی را بوجود آورد، پروگرام صنایع دستی از عرصه تولید بیرون رانده شدند، کاخ های استبداد و فیودالیزم سرنگون شد، بورژوازی به حیث طبقه نیرومند، قدرت سیاسی را بدست گرفت. مناسبات نوین قوانین و یک رشته حقوق و آزادی های دیموکراتیک در چارچوب منافع بورژوازی وضع شد زمینه برای استعمار کهن مهیا گردید. میلیون ها مردم در قاره های آسیا، آفریقا و آمریکا تحت سلطه استعمار جویان در آوردند. در چنین وضع بین المللی، اقتصادی، سیاسی و صنعتی بود که مردم افغانستان نیز در مسیر تاریخی استعمار گران خون آشام قرار گرفتند.

نخستین تماس مستقیم افغانستان و انگلیس در زمان شاه شجاع با آمدن هیئت بریتانوی (الفنتسن) در سال 1809 صورت گرفت از آن تاریخ به بعد اشخاص متعدد برای کسب معلومات به افغانستان آمدند و معلومات سیاسی و اقتصادی زیاد را راجع به افغانستان جمع کردند، و دلچسپی هند بریتانوی را به طرف افغانستان بیشتر جلب نمودند.

انگلیس ها با اولین تماس خود با افغانستان اموال تجارتي شان را از کلکته و بمبئی در کابل تمرکز دادند، حمل کننده گان که اموال بين هند کابل و بخارا را حمل و نقل می کردند لوهانیان بودند که توسط اشتران خود این شغل را انجام میدادند.

خلاصه همین کمپنی هند شرقی در نیم قاره هند تسلط یافت بلادرننگ در کشور های همسایه و ممالک آسیای از جمله افغانستان نفوذ سیاسی تجارتي و اقتصادی خود را پهن کرد. ترکیب جمعیت و ساختمان های شهر های قرون وسطی افغانستان طرز تولید کهن فیودالی، جدائی زراعت از صنعت پیدایش صنعت گران شهری و اصناف.

پیروزی انقلاب صنعتی در اروپا، پیدایش استعمار و گسترش نفوذ آن در سیاست و تجارت کشورها، از جمله کشور ما افغانستان تلاش استعمارجویان را برای بدست آوردن بازار های هند افغانستان و آسیای میانه موقعیت جغرافیائی افغانستان، به مثابه "اتصال مراکز تجارتي" رونق تجارت ورود کالا های صنعتی اروپا، تمرکز روز افزون جمعیت شهری نیاز مندیهای مردم، همه و همه شرایط بالنسبه مساعدی را برای بسته شدن نطفه بورژوازی ملی در بطن فیودالیزم افغانستان پدید آورد.

حینیکه شیر علی خان بار دوم بر تخت سلطنت جلوس کرد یک سلسله پروگرام های اصلاحی در ساحات اقتصاد، تجارت، صنعت، فرهنگ و عمران روی دست گرفته شد به تطبیق این پروگرام ها برای بار اول در جامعه فیودالی افغانستان زمینه روئیدن "جنین" سرمایه داری آماده گردید در دوره امیر عبدالرحمن خان با همه نارسائی ها و اشتباهات او ((توانست که بار دیگر در شرایط فیودالی دولت را مرکزیت بخشد و امنیت سرتاسری کشور را قایم نماید لهذا با آنکه ماهیت اقتصادی رژیم فیودالی باقی مانده بود تبادل جنس و پول رو به انکشاف آنها در مقدمه پیدایش سرمایه تجارتي را در دایره وسیعی فراهم نمود، یعنی هسته

که با دوره شیر علی خان یکجا معدوم شده بود احیا گردیده و سرمایه تجارتي " بسويه ملي " بميان آمد و در طی بیست سال آینده طبقه بورژوازی تجارتي متراکم گردید و در پهلوی آن فرهنگ جدید ظهور کرد). بدین سان دیده میشود که با وجود امتناع طولانی دوره عبدالرحمن چرخ شتابنده زمان متوقف نگردیده نیروهای مولده بطور اجتناب ناپذیری کم و بیش رشد کرد، تاریخ جامعه نیز بر وفق قوانین عینی تکامل در مسیر انقلابات صنعتی جهان قرار گرفت و نخستین فابریکه حربی بار دیگر در کابل تأسیس شد و چهار هزار کارگر در آن مصروف کار گردید با استفاده از قوای بخار برای بار نخست در افغانستان جوانه های ضعیف بورژوازی ملی به رشد آغاز کرد.

با رویکار آمدن امیر حبیب الله خان در آغاز قرن بیستم قسمیکه در صفحات گذشته از آن تذکرات بعمل آمد، تحولات اجتناب ناپذیر در ساحات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بروز کرد و زمینه هر چه بیشتر شرایط برای پیدایش نخستین حزب ملی مساعد گردید.

اندیشه های آزادیخواهانه و نظریات سیاسی سید جمال الدین افغانی از کران تا کران آسیا و آفریقا در اعماق شعور و روان مسلمانان و قاطبه " ملل و مردمان مستعمره " جهان ریشه دوانیده بود کارنامه های ترقی بخش و سازنده کابینه ملی سید نور محمد شاه فوشنجی هنوز از خاطره ها فراموش نشده بود. نشرات بیدار کننده نخستین شماره " سراج الاخبار افغانستان " اندیشه های دیموکراتیک و آزادیخواهانه محمود طرزی و معلمان وطن پرست حبیبیه در قشر کوچک روشنفکران و سایر تحول طلبان تأثیرات شور انگیزی بجا می نهاد. در کشور های همسایه غربی ما فارس نیز نهضت مشروطیت رشد مینمود.

در ترکیه عثمانی نیز مشروطیت اعلان شد. در نیم قاره هند پیکار ملی و آزادیخواهانه گسترش میافت. نشرات بیدار کننده و پر هیجان حلقه های انقلابی و آزادیخواهان هندوستان

و فارس ترکیه عثمانی و ملل غربی شرق میانه در ذهن و دماغ افراد و حلقه های ملی و دیموکراتیک جامعه افغانی تأثیرات رهائی بخش معینی بجا مینهد. از جمله نشرات و جراید خارجی " جبل المتین " که موثر ترین نشریه خارجی بود که در بیدار نمودن اذهان و شعور سیاسی مشروطه خواهان افغانستان نقش ارزنده بازی نموده است. در چنین یک شرایط مساعد ملی و بین المللی بعد از نشر و مصادره اولین شماره " سراج الاخبار افغانستان " بود که نخستین حزب مشروطه خواه که بروز آن مختلط از نشرات مختلف بود، در افغانستان جوانه زد و تبارز کرد.

نیرو های ملی و دیموکراتیک کشور برای اولین بار مبارزات متشکل را بخاطر تنظیم حیات ملی طرز استعمار و استبداد داخلی، حکومت قانون و در نهایت بخاطر تحول وضع سیاسی و اداری افغانستان آغاز کردند.

از مشروطه نخستین مرام نامه تحریری و کتبی در دست نیست ولی از خلال نوشته ها و مصاحبه ها با تئی چند از اعضای مشروطه خواهان از جمله سید قاسم لغمانی مرام مشروطیت نخستین را میتوان چنین لست کرد:

- 1- استقرار نظام شاهی مشروطه و از گون ساختن استبداد و برقراری حکومت قانونی.
- 2- تشکیل و تاسیس مجلس (شورا).
- 3- تعویض یک اداره تنبل، فاسد و عیاش یک نفری به یک اداره فعال و صالح و کارکن گروهی.
- 4- کسب فرهنگ و علوم جدید به پیمانانه وسیع و تعمیم معارف.
- 5- تاسیس مطبوعات.
- 6- کسب تمدن جدید و لزوم بسط آن.

7- تأمین عدالت اجتماعی، مساوات و حفظ حقوق مردم.

8- تحکیم مبانی وحدت ملی.

9- تأمین استقلال سیاسی در سایه یک نظام ملی.

با تاسف باید یاد آور شد که علی الرغم رعایت دقیق موازین مخفی و تازه کردن سوگند ها مغز و هسته این سازمان و جمعیت از گزند جاسوسان دربار مصئون نماند و همه رازها را به دربار سپردند در نتیجه در اواخر حوت 1325 مطابق مارچ 1909 فرمان انحلال این جمعیت و حکم زندان و کشتار اعضای حزب مشروطیت صادر گردید. امیر محض با کشتار و حبس مشروطه خواهان اکتفا نکرده عکس العمل دیگری نیز از خود نشان داد یعنی ازین تاریخ به بعد معارف را محدود نگهداشت و از تعمیم آن خود داری نمود. سردار نصرالله خان از مخالفان مشروطه خواهان با این هم قانع نبودند در دربار عام به امیر پیشنهاد لغو مدارس موجوده کابل را کرد و گفت " از معارف مشروطه می زاید و مشروطه نقطه مقابل تسلط شرعی سلطان است."

مشروطیت دوم (جوانان افغان)

در واقع امر مشروطه خواهان افغانستان را در ربع اول قرن بیستم به دو گروپ مشروطه اول و دوم تقسیم کرده نمی توانیم چه مبارزه های مشروطه طلبی دوامدار بوده منتها مدو جذر داشت با آن هم غالب مردم با ذهنیت مشروطیت نخستین و مشروطیت دوم (جوانان افغان) موجود است بنابر آن ما هم آنها را به همین نام یاد می کنیم.

سرکوبی مشروطه خواهان در نفوس روشنفکران باقی مانده تأثیر عمیق و شدیدی کرد، این ها به صفت بقایا و وارثان مشروطه خواهان نخستین، درفش آرمانهای هم رزمان شهید

خود را دوباره بر افراشتند مفکوره های سیاسی و اجتماعی این جمعیت تا اندازه زیاد توسط یک تعداد وقایع داخلی و خارجی و جریانات ذهنی جهان شکل گرفته بود.

بدین شرح که همان قسمیکه با نشر جریده "سراج الاخبار افغانستان" در (1906) آهسته مشروطیت نخستین گذشته شد جانشین این جریده یعنی "سراج الاخبار افغانیه" نقطه آغاز فعالیت مشروطیت دوم (وارثان مشروطه اول) گردید چه ایشان جریده مذکور را بهترین وسیله برای رسیدن به اهداف مالی خویش دانستند.

به همین لحاظ بود که خود را با گروپ سراج الاخبار و جنبش محمود طرزی همنا ساختند. جوانان افغان علاوه بر نزدیکی با محمود طرزی و استفاده از نظریات و افکار او و مطالعه جراید هندی، ایرانی، ترکی، غربی، جاپانی و ماوراء النهر با ترکان که بحیث مستخدم در افغانستان اجرای وظیفه می کردند تماس نزدیک داشتند و این تماس خیلی مؤثر بود. این تنها نبود جمعیت جوانان افغان و محمود طرزی با هیئت ترک و جرمنی تماس ها و ملاقات خصوصی و مستقیم داشتند. این تماس ها مؤثر و ارزنده بود، همچنان جمعیت مذکور با اعضای حکومت موقتی هند در کابل رفت و آمد و ارتباطات داشتند.

مهاجرت هندیان به افغانستان نیز در نفوذ "جوانان افغان" بی تأثیر نبوده است. وقایع مهم جهانی از جمله جنگ روس و جاپان (1907) روسیه و انگلیس، جنبش مشروطه خواهی فارس، مبارزه جنبش مشروطه طلبان جوانان ترک، جنبش چین (1906-1911)، افکار و نظریات آزادی خواهانه سید جمال الدین افغان، جنگ های ترکیه و ایتالیا (1911)، جنگ های بالکان (1912-1913) و جنگ اول جهانی اعلامیه چهارده گانه ویلسن (Wilson) هر کدام بذات خود تأثیرات مهمی بر افکار و نظریات محمود طرزی و اعضای جمعیت جوانان افغان وارد کرد.

به هر صورت (جوانان افغان) که الهامات خود را از جریانات و وقایع مختلف ملی و بین المللی گرفته بودند مرام های ذیل خواسته های ایشان را تشکیل میداد:

- 1- از بین بردن امیر حبیب الله به حیث مانع راه آزادی های سیاسی و حصول استقلال.
- 2- رویکار آمدن حکومت مشروطه.
- 3- بوجود آمدن قانون اساسی.
- 4- تأسیس شورای ملی.
- 5- تشکیل کابینه بشکل عصری.
- 6- تأمین عدالت اجتماعی و ریفورم های اداری.
- 7- تعمیم معارف و فرهنگ جدید.
- 8- معرفی ساینس و تکنالوژی جدید به پیمانہ وسیع و موثر و استقلال اقتصادی.
- 9- آزادی مطبوعات.
- 10 - ضدیت با استعمار بریتانیا.
- 11 - حصول استقلال سیاسی افغانستان.

حینیکه حبیب الله خان از بین برده شد و امان الله خان در سال 1919 به قدرت رسید و رزمندگان راه آزادی ملی به خصوص جوانان افغان، زندانی های سیاسی رها شدند و در ساخت و ساز افغانستان مستقل و آزاد فعالانه سهم گرفتند.

جنگ جهانی اول و بی طرفی افغانستان

شروع جنگ عمومی اول افغانستان را برای یک بار دیگر وارد صحنه سیاست بین المللی ساخت و توجه کشور های بزرگ بدان سمت معطوف گردید و با ورود هیئت نظامی نیدر مایروهنتگ (Neider Mayer Henting) دوره تجرید افغانستان خاتمه پذیرفت.

بعد از آنکه ترکیه به طرفداری از جرمنی داخل جنگ شد از مفکوره پان اسلامیزم و احساسات مذهبی مسلمانان آسیای میانه و هند بر ضد روسیه تزاری و انگلیس استفاده کرده و هیئت های را به دولت های اسلامی منجمله افغانستان فرستاد تا به طرفداری ترکیه داخل جنگ شود، در افغانستان طرفداران عصری ساختن کشور ضرورت حمایت از پشتیبانی ترکان عثمانی من حیث یک دولت بزرگ اسلامی و مدخل اروپا پیشوای عالم اسلام و اینکه تازه به اصلاحات آغاز کرده است توضیح نموده اند و از ورود هیئت با جوش و خروش استقبال کرده اند دولت ترکیه نماینده های دولت جرمنی را نیز شامل هیئت خویش ساخت. بتاريخ 12 اکتوبر 1915 هیئت های مختلط آلمان و ترکیه که تعداد آنها به 80 نفر می

رسید به ریاست اوسکار نیدر مایروفن هنتگ (Oskar Neider Mayer Von Hentiq) و کاظم بیگ از راه بغداد و فارس وارد افغانستان شدند و نامه های از خلیفه عثمانی و قیصر آلمانی به عنوان امیر افغانستان با خود داشتند. در جمله هیئت دو نفر از سرشناسان و پیشوایان انقلاب و نهضت آ زادی خواهی هند یعنی رام پرتاب (Mohendtrapratap) و برکت الله نیز شامل بودند بعد آ عبدالله سندی ((بانی تحریک انقلاب معروف به تحریک خطوط ابریشمی)) نیز با آنها پیوست. هیئت بعد از ورود به کابل در باغ بابر محصور رنجه داشته شدند و اجازه نداشتند به جای دیگری بروند و بعد از آنکه هیئت به اعتصاب گرسنگی دست زد امیر آنها را به دربار راه داد هیئت در اواسط ماه اکتوبر دو مرتبه در پغمان (اقامتگاه تابستانی حبیب الله خان) با امیر ملاقات نمود این هیئت امیر را

تشویق میکرد از اعلان جهاد طرفداری کرده دول محور علیه دشمن عنعنوی خویش داخل جنگ شود هیئت به موافقت سردار نصرالله خان از پان اسلامیت های مشهور بود نیز نامه عنوانی نیکولای دوم تزاری روسیه بر صفحه مطالبه کردند و در آن نظرش را خواستند اما تزار جوابی نداد.

با وجودیکه قسمت بزرگ فامیل حبیب الله خان و درباریان، مامورین افغانستان و اعضای حزب جنگ (war party) از قبیل نصرالله خان، عنایت الله خان، امان الله خان و محمود طرزی طرفدار اتحاد و شمولیت در جنگ به نفع دول محور و بر ضد انگلیس بودند و توده های مردم و اکثریت قبایل سخن از جهاد میزدند و روحانیون و ملاها موضوع حمایه اسلام را به نفع ترک و جرمنی تبلیغ میکردند، حبیب الله خان از مفکوره گروپ طرفداران انگلیس که بدور شخص عبدالقدوس خان صدر اعظم جمع شده بودند پیروی کرده در 29 جنوری سال 1916 اعلان بیطرفی نمود و هیئت های سابق الذکر را ناکام رجعت داد.

((افسر های جرمنی گاهی که به حضور امیر حبیب الله می رسیدند اصرار میورزیدند تا برای شروع جنگ علیه بریتانیا تاریخ را تعیین نمایند. در مقابل امیر آنان را به صبر و حوصله توصیه میکرد... جرمن ها ازین امر شکایت داشتند که گفتگو و مذاکرات شان با امیر در اخبار های انگریزی نشر میشد ازین جهت آنها امیر را به دور وی ملزم میساختند. واقعیت امر این بود که امیر از دولت بریتانیا حمایت میکرد ولی از آنجائیکه از ذهنیت و آرای عامه افغانها هراس داشت ظاهراً با هیئت جرمنی ابراز موافقت مینمود اما رای عامه جدآ از جهاد طرفداری میکردند...)) رئیس هیئت از راه فارس به ترکیه بازگشت نمود عده از ترک ها در بین افریدی ها، مسعودی ها و وزیري ها رفته ایشان را به جهاد تشویق کردند. و برخی از آنها از راه پامیر به داخل سیکیانگ رفت وعده دیگر آنان که مقاصد اولیه خود را در افغانستان

عملی کرده نتوانستند، مسلمان های ترکستان بخصوص ترکمن ها را تحریک میکردند که فتنه و بلوا را آغاز کردند.

در ختم جنگ جهانی اول ملی گرا های افغان امیر حبیب الله خان را تشویق کردند تا مطالبه کند که افغانستان در کنفرانس صلح نماینده داشته باشد امیر مذکور سه هفته قبل از مرگ خود به اصرار آزادی خواهان در 1919 به وایسرای هند نوشت که افغانستان در کنفرانس صلح پاریس باید آزاد و مستقل شناخته شود ولی جواب آنکه بعد از قتل حبیب الله خان گرفته شد یک وعده مبهم بود.

نظری به دوره امیر حبیب الله خان

امیر حبیب الله خان مدت هژده سال در کمال امن و آرامی سلطنت کرد. در اوایل سلطنت اش مردم افغانستان که از خشونت پدرش گرفته خاطر بودند زمامداری او را مغتنم شمردند، اما امیر حبیب الله خان نتوانست این وضع را تا آخر حفظ کند چنانچه در سال 1905 با (سرلوییس دن) در باب تجدید قرار داد (1893) میلادی بین امیر عبدالرحمن و دیورند مذاکرات بعمل آورد. و تمام تعهدات دوره پدر خود را تأیید کرده این معاهده قشر روشنفکران افغانستان را از اراده امیر مایوس ساخت به تعقیب آن قلع و قمع مشروطه خواهان نخستین که در دربار و خارج از دربار نفوذ و اعتبار یافته بودند و دم از زوال استبداد حاکمه و جانبداری از دموکراسی آزادی و استقلال میزدند این یاس و ناامیدی را به کینه و انتقام مبدل کرد که نتیجه آن سو قصد های متعدد به جان امیر بود.

نرمش و سازش سیاسی امیر با انگلیس که وی را در جانبداری از سیاست انگلیس در افغانستان مشهور ساخته بود توام با جلوگیری از عزم جهاد مردم افغانستان و سرحدات تأثیر عمیق و منفی در کشور نموده بود. چنینکه هیئت های ترکیه و جرمنی، اتریشی و هندی وارد

افغانستان شدند با وجودیکه در کشور ما فرصت خیلی مساعد دست داده بود یعنی (جوانان افغان) و عنعنہ پسندان هر دو تحت شعار اسلامیزم، نشنلزم و استقلال طلبی آماده قیام مسلحانه علیه انگلیس بودند و خلای سیاسی بین این دو گروپ پر شده بود روحانیون و توده های افغان ازین امر حمایت میکردند و مردم سرحد وعده عسکر و اسلحه داده بودند اما امیر حبیب الله به لطایف الحیل مانع این کار شد و مطابق گفته خودش به عهد خود در برابر انگلیس وفادار ماند. از این جاست که امیر خود را در موقف دیگری قرار داده و حتی هوا خواهان قبیله وی از او فاصله گرفتند و موضوع از بین بردنش بمیان آمد.

در قبال مسایل سابق الذکر بی باکی، تکبر و تهدید امیر درباریان را بر ضد او برانگیخت و حیات خصوصی او که در حرم فرو رفته بود در بین مردم نفرت و انزجار تولید کرده بود. گرچه امیر حبیب الله فرصت کافی برای ریفورم و اصلاحات وسیع به نفع مردم افغانستان داشت ولی طوریکه شاید و باید چندان موفق نگردید با آن هم اقدامات چندی در ساحات معارف جدید مطبوعات، صحت عامه، تجارت، فواید عامه زراعت و صنایع بعمل آورد پروژه های دست داشته وی باعث ازدیاد نفوس شهری گردید و یک طبقه کوچک بورژوازی عرض وجود کرد. نفوذ غربی در این دوره هویدا گردید و هیئت اروپائی در کشور راه پیدا کرد. بعد از سوء قصد های چندی که علیه امیر حبیب الله صورت گرفت بلاخره اصلاح طلبان، محافظه کاران، و عنعنہ پسندان پلان از بین بردن او را طرح کردند، امضا کننده گان این پلان که دوازده نفر بودند در قرآن شریف مهر نمودند و اجرای آن توسط شجاع الدوله خان غوربندی عملی گردید چنانچه در شب 21 فبروری 1919 سرش را در شکار گاه سلطنتی بنام کله گوش لغمان از دست داد و بساط دوران ساکت و بی تفاوتی اش در افغانستان بر چیده شد.

اخلاق امیر حبیب الله خان

از ابتدا تا حدود 1910 اخلاق امیر خوب تر ظاهر گشت. اما بعد از آن رغبت او به زنان و خوشگذرانی همراه با افراط و غلو در تشریفات ظاهری صفات اولیه را از بین برد. امیر بیشتر به کارهای بیهوده مثل طرح البسه و زیورات برای زنان حرم و یونیفورم برای عمله دربار، تعیین القاب عجیب برای اهل بیت و درباریان و بالاخره نان پزی و دیگچه پزی صرف میشد. واضح است که به همین تناسب ذوق کار در وجودش خاموش گردید. و اداره امور به تدریج به خانواده او انتقال یافت. در عین حال امیر که از ابتدا اندک رنج و خورده گیر بود، در نتیجه افراط در خوشگذرانی ها و استعمال ادویه تقویت جنسی که اطلباً برای این منظور به دسترس او قرار میدادند، کنترل اعصابش را از دست داده هر روز کم حوصله تر و اندک رنج تر میشد و در آن حال به جزئی خطائی، اطرافیان عمله دربارش را به ضرب چوب و قمچین و دیگر جزایهای اهانت آمیز محکوم میساخت و از خود می رنجانید.

در سالهای اخیر عمر، حتی افراد خانواده امیر از این امر فارغ نبودند، چنانچه روابط او با سرور سلطان ملقب به علیا حضرت که در بین زنان او حیثیت ملکه را داشت و پسرش امان الله به سختی بر هم خورده مادر و پسر در برابر امیر کینه گرفتند. عامل اصلی این امر بدخلقی امیر و گرایش روز افزون امیر به زنان جوان و دختران بود. ملکه مذکور که زنی مغرور و جا طلب بود، اولاً سعی کرد تا زنانی را که مورد توجه امیر قرار میگرفت از بین ببرد، چنانچه دو نفر از کنیزانی را که از امیر باردار شده بودند به قتل رسانید و چهره یکی دو نفر را مسخ کرد. اما این حرکت او موجب لجاجت امیر گردید و مناسبات او با علیاحضرت و پسرش امان الله به سردی گرائید و این امر به اغلب احتمال در کشته شدن امیر بی تأثیر نبوده است.

از نظر دانش شخص امیر با سواد ترین و با مطالعه ترین پادشاهان سلسله محمد زائی از عصر امیر دوست محمد خان تا به امان الله به شمول خودامان الله بود. این مطلب را شاهد بی

طرفی مثل را جا چندرا پرتاب سیاستمدار هندی که خود در ادب فارسی مطالعه داشت تأیید نموده، راجع به اولین ملاقاتش با او در پغمان در سال 1915 می نویسد که : «امیر در ادبیات فارسی دست بالائی داشت و غالباً از آثار نویسندگان بزرگ سلف نقل قول میکرد.»

فصل هشتم

سلطنت امان الله خان (1919-1929 م)

اوضاع (اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) کشور هنگام به قدرت رسیدن امان الله

از قرن 18 به بعد شکل سیاسی ملکوک الطوایفی کشور تغییر خورده می رفت، زیرا اقتصاد فیودالی کشور رو به انکشاف بود. سرمایه تجارتی که طلایه سپاه اقتصادی سرمایه داری است از زمان شیرعلی خان به شکل پراکنده سر زده و در پهلوی آن علایم فرهنگ نو و صنایع نو دیده می شد. در عهد عبدالرحمان خان مرکزیت دولت و امنیت سرتاسری کشور، تجارت مازاد محصولات زراعتی را توسعه و زمینه ظهور سرمایه تجارتی را به سویه ملی آماده کرد. در زمان سلطنت امیر حبیب خان بورژوازی تجارتی تراکم کرد و فرهنگ جدید ظهور نمود.

اما اکثریت ملت یعنی دهقانان، چوپانان و پیشه وران کماکان در زیر فشار مالیات و سنگینی حواله جات غلگی دولت و فیودال ها و ارباب ها قرار داشت. این طبقه به علاوه تغذیه طبقه حاکمه، خدمات رایگان (بیگار) رسمی و شخصی دولت و مامور و ملاک و مستاجر را نیز به عهده داشت. دولت اعمار راهها و پلها و امثال آن را بدون مزد و اجرت بالای این مردم انجام می داد. مامورین بزرگ تمام مایحتاج خود را به نام «حواله خریداری» با نرخ کمتر اجباراً از ایشان می گرفت. ملاک حد اعظم استفاده از دهقان به عمل می آورد و ملک و ارباب و مستاجر متفقاً زارع و دهقان را استثمار می کردند. دولت مدافع منافع فیودال ها و ملاکین بود، در حالی که دفاع از زندگی و استقلال کشور بر شانه دهقانان قرار

داشت. دهقان در حالت امن عسکر به دولت می داد و در حالت جنگ شخصاً زیر سلاح می رفت.

قشر روحانی کشور نیز از روش خارجی دولت و عیاشی و مصارف دربار شاه عموماً منزجر بود و «قدسیت آسمانی مقام پادشاهی» دیگر ارزش خود را در نظر آنان از دست داده بود. این ها می خواستند دولتی در افغانستان باشد که بستگی با انگلیس نداشته باشد. قسمتی از فیودال ها کشور که مثل روحانی دلبسته نظام منجمد قرون وسطایی بودند، بازهم آمده بودند که در صورت مقابله با دولت انگلیس در صف مردم افغانستان قرار گیرند.

در افغانستان فابریکه های بزرگ صنعتی (به استثنای چند فابریکه انگشت شمار) و طبقه کارگر (به استثنای چند هزار نفر) وجود نداشت، ولی میلیون ها نفر دهقان و پیشه وران موجود و همه به ضد استعمار خارجی و استثمار داخلی، و مستعد قیام عمومی بر ضد تجاوز خارجی و ظلم و استبداد داخلی بودند. بورژوازی تجارته کشور که طالب توسعه و انبساط خود بود، از امتیازاتی که برای تجار و صراف خارجی (هندوستانی ها) داده بود، شکایت داشت و از تعدد گمرکات داخلی و محلی ناراض و خواهان الغای گمرکات محلی، رانده شدن تجار هندی و یک فضای آزاد برای نشو و نماي تجارته خویش بود.

اما قشر روشنفکر افغانستان که به حیث نمایندگان مردم افغانستان قبلاً با استبداد داخلی و نفوذ سیاسی خارجی مبارزه کرده و به سختی سرکوب شده بودند، اینک بقیه السیف آنان کما فی السابق در حالت ضدیت با دولت و نفوذ استعمار خارجی باقی مانده بودند. روی هم رفته در افغانستان شرایط سیاسی و اقتصادی زمینه یک تحول اجتماعی و انقلاب سیاسی را به ضد استبداد داخلی و امپریالیزم خارجی آماده داشت. در چنین شرایطی بود که کودتایی از

بالا و از طرف لیبرال های درباری به عمل آمد. امیر حبیب الله گشته شد و امان الله خان که از قبل با قشر روشنفکر کشور ارتباط داشت، به قدرت رسید.

امان الله خان و سیاست داخلی

امان الله، سومین پسر امیر حبیب الله پس از عنایت الله و حیات الله است که از مادری بارکزیایی به نام علیا حضرت خانم در ماه جوزای 1271ش / جون 1892م در پغمان متولد شد. ترور حبیب الله خان نزاع قدرت بین نیروهای اصلاح طلب- نوگرا و محافظه کار-سنت گرا در افغانستان را شعله ور کرد. جوان ترین پسر امیر، امان الله خان رهبری نوگرایان را به عهده گرفت و نصرالله خان، برادر امیر از مخالفان محافظه کار سرپرستی می کرد. نصرالله خان به نفع آنهايي قدم بر می داشت که به نو آوری و تغییرات تکتیکی مخصوصاً تغییرات بنیادین مخالف بودند. نتیجه این نزاع را به همان میزانی که شرایط سیاسی تعیین می کرد به همان میزان ملاحظات ایدئولوژیکی نیز تعیین کننده بود. مادر امان الله که همسر مهم حاکم مقتول و عضوی از طایفه قدرتمند بارکزیایی بود، موقعیت پرنفوذ او به صورت قابل ملاحظه ای چشم انداز سیاسی شاهزاده جوان را افزایش می داد. علاوه بر این، امان الله که حاکم ولایت کابل و در زمان ترور در کابل بود، پادگان، زرادخانه و خزانه کابل را کنترل می کرد. بالاخره توانست محافظه کاران اشتباهات جدید در تدابیر جنگی کردند؛ در هرج و مرج های بعد از ترور در بازجویی از مجرم شکست خوردند و عجولانه در جلال آباد، بدون مشورت با سران قبایل، نصرالله را امیر اعلام کردند. این اشتباهات سلاح های سیاسی و روانی قدرتمندی را برای امان الله فراهم می کرد. با توصیف خود به عنوان یک قانون گرا، ملازمان مشکوک امیر مرحوم در جلال آباد را محکوم کرد و خواستار بررسی به موضوع شاه کشی شد.

امان الله خان پس از گرفتن بیعت از سران دربار و سپاه در 28 فبروری 1919 توسط اعلامیه، در اجتماع بزرگ میدان مراد خانی کابل در حالی که شمشیر برهنه در کمر آویخته بود نطق مشهور تاریخی خود را ایراد کرد. استقلال خارجی افغانستان و آزادی فردی در داخل کشور را اعلان کرد و از مساوات و برادری و برابری و آزادی ملت و تامین عدالت و صداقت دولت جدید سخن گفت. وی در خطاب به مردم چنین گفت: «من هنگام شهادت پدرم و کالت سلطنت کابل را داشتم، و اکنون بار سنگین امانت را به عهده گرفتم و وقتی ملت تاج شاهی را بر سر من گذاشت عهد بستم که باید افغانستان مانند سایر قدرت های مستقل جهان در داخل و خارج از کشور مستقل و آزاد باشد، ملت در داخل کشور آزادی کامل داشته باشد، از هرگونه ظلم و تجاوز محفوظ و مطیع قانون باشند. کار اجباری و بیگاری در تمام رشته ها ممنوع و ملغی است و حکومت اصلاحاتی خواهد آورد که ملت و کشور ما بتواند در بین ملل متمدن جهان مقام مناسب را حاصل نماید.

در سیاست داخلی امان الله خان سیاست روشنفکرانه ای در پیش گرفت؛ او تمام محبوسین سیاسی و مشروطه طلب را که در زمان جنبش مشروطیت اول توسط حبیب الله محبوس شده بود؛ آزاد ساخت، یک فضای آزاد سیاسی به وجود آمد؛ و جوانانی را که با تعلیم و تربیه عصری مجهز بودند از جمله اعضای جنبش مشروطیت به کارهای مهم دولتی گماشت. در کل روشنفکران و مشروطه خواهان را در دولت شرکت داد. حلقهات سیاسی مخفی به شکل علنی در آمدند و آزادانه فعالیت سیاسی کردند. گرچه فعالیت احزاب رسمی و قانونی نبود اما دو حلقه مهم به شکل احزاب غیر رسمی فعال شدند.

یکی حلقه ای که خود شان را «جوانان افغان» نام داده بودند و مرام تندتر و دست چپی داشتند (غلام محمد غبار خود را از همین دسته می داند). اکثر اعضای این گروه بعد از 1929 اعدام یا زندانی شدند. اعضای حلقه دوم از طرف میرسید قاسم خان رهبری می شد.

امیر امان الله خان برخلاف پدران، در زندگی شخصی فقط به ملکه ثریا دختر محمود طرزی اکتفا کرد و حرمسرا نساخت. وی یک زندگی مدرن و روشنفکرانه در پیش گرفت و خانواده و درباریان را هم تشویق کرد که چنین کنند.

جنگ سوم افغان و انگلیس

امان الله خان خود را پادشاه افغانستان اعلام کرد و بعد از کنترل کامل کشور، خود را موظف به استرداد استقلال کامل برای افغانستان می دانست. وظیفه ای که منجر به جنگ سوم آنگلو-افغان شد.

در رابطه با علل اصلی شروع جنگ هر دو طرف درگیر، یکدیگر را عامل شروع کننده جنگ می دانند از جمله بریتانیایی ها، جنگ را توطئه افغان ها می دانستند. بر طبق این باور، افغان ها می خواستند از جنبش ناسیونالیست هند استفاده کنند و با تقویت و حمایت پتان ها پنجاب را دوباره به دست آورند. بسیاری ها علت آنی جنگ را در شرایط داخلی افغانستان می دانند.

با وجود گروه های فکری مختلف در کشور، خاستگاه جنگ سوم آنگلو-افغان را باید در انکشاف ناسیونالیسم افغان و بالا رفتن انتظارات سیاسی و اجتماعی در کشور پیدا کرد. امان الله در اولین بیانیه سلطنتی خود قول داد که اتباع خود را به آزادی مطلق هدایت کند و این وعده سبب شد حمایت افکار عمومی را به دست آورد. بنا براین امیر امان الله با اعلان استقلال افغانستان که در پیمان گندمگ (1879/1296م) از دست رفته بود؛ به یک پشتوانه وسیع اجتماعی دست یافت و طبقات مختلف متحد شدند. افغان ها برای اعاده استقلال نبرد سختی با برنده جنگ اول در پیش داشتند که به جنگ سوم-افغان انگلیس منجر شد.

روشی که امان الله برای به دست آوردن استقلال و حاکمیت مطلق انتخاب کرد آن بود که حکومت وقت بریتانیا در هند را در برابر کار انجام شده قرار دهد؛ در روز سوم مارچ 1919 م لاردر چلسفورد نایب السلطنه هند بریتانیوی را از قتل پدر خود و رسیدن خود به پادشاهی افغانستان خبر داد و استقلال کامل افغانستان را اعلام کرد و در ضمن تذکر داده بود که باید در معاهده 1905 م دولتین افغانستان و انگلیس تجدید نظر صورت گیرد و هم آمادگی افغانستان را برای عقد یک معاهده جدید تجارتي با دولت انگلیس که بر اساس حقوق مساوی طرفین باشد ابراز داشت. دولت جدید با فرستادن این پیشنهاد منتظر جواب نماند و عملاً سیاست مستقل و آزاد را در پیش گرفت و هم متوجه برقرار مناسبات با شوروی شد و یازده روز بعد یک هیئت به سرپرستی محمد ولی خان به شوروی اعزام کرد. دولت شوروی در 27 مارچ 1919 به حیث نخستین کشور استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

نایب السلطنه هند بتاريخ 15 اپریل 1919 مکتوب امیر افغانستان را جواب داد. پاسخ وی دو پهلو بود و هیچ توجهی به اعلان استقلال افغانستان نشده بود. بریتانیایی ها موضع گرفتند که معاهده 1905 با حبیب الله، موافقت دودمانی بوده و لغویک طرف آن امکان پذیر نبوده است. نامه وایسرا سیاست بعدی انگلیس را در قبال افغانستان واضح و آشکار می ساخت که حاضر نبود از نفوذ استعماری خویش صرف نظر کند و استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسد.

افغان ها برای کشمکش های آتی آمادگی های محکمی را تدارک دیدند و تلاش کردند از توسعه های سیاسی بعد از جنگ در آسیای مرکزی و احساسات ناسیونالیستی در هند بیشتر به نفع خود بهره برداری کنند. بریتانیایی ها هم خود را آماده می کردند زمانی که مذاکره بین دو کشور شکست خورد، دشمنی ها شروع شد.

اما جنگ رسمی با انگلیسی ها به تاریخ 13 ثور 1298/3 می 1919 م، در سه جبهه (جلال آباد، قندهار و پکتیا) به رهبری صالح محمد خان، عبدالقدوس خان و نادر خان آغاز گردید. صالح محمد خان ماموریت داشت تا از طریق خیبر پشاور را بگیرد. نادر خان همراه با شاه ولی و شاه محمود و عده ی دیگر به طرف پکتیا و وزیرستان فرستاد؛ عبدالقدوس خان روانه قندهار شد تا با نیروی محلی در آنجا به چمن و بلوچستان انگلیسی حمله کنند.

وقتی جنگ آغاز شد، برخلاف تصورات اولیه صالح محمد خان شکست خورد؛ دکه و لعل پور و غنی خیل به تصرف انگلیسی ها در آمد، و در اولین بمباران افغانستان توسط هواپیماهای انگلیسی، 23 نفر از افغان ها کشته شدند و صالح محمد خان که جراحت برداشته بود به جلال آباد گریخت.

نیروهای تحت امر نادر در خوست وارد عمل شدند و با استفاده از توپ توانستند ذخیره ی قشون انگلیسی را به آتش بکشند. و تا عمق تل در پارا چنار پیش رفتند. دیگر ارتش افغانستان قادر نبود پیشرفت عمومی داشته باشد؛ دستاورد و موفقیت نادر خان با حمایت قبایل وزیری و مهسود ممکن شد.

در اسپین بولدک قندهار نیز جنگ شدیدی که به تاریخ پنجم جوزا/26 می بین افغان ها و انگلیسی ها در گرفت، نیروهای افغان شکست خوردند. هنوز عبدالقدوس خان در جبهه بود که امان الله دستور داد جنگ را متوقف سازند؛ زیرا بر اثر بمباران جلال آباد توسط انگلیسی ها، تعدادی زیادی از مردم از بین رفتند. کابل نیز مصون نماند و در 24 می هدف حملات هوایی انگلیسی ها قرار گرفت.

سرانجام افغان ها بخاطر عدم توانایی به تداوم جنگ طولانی علیه دشمن از نظر تکنیکی برتر، در 3 جون 1919م، به یک آتش بس موقت متوسل شدند. انگلیسی ها برای مقابله با

مقاومت سرسختانه افغان ها و تهدید مداوم یک قیام عمومی در کمر بند قبیله ای آتش بس موقت را پذیرفتند و حاضر شدند تا موضوع از طریق مذاکرات حل و فصل گردد. بنا راه مذاکره باز شد و متارکه جنگ در 3 جون 1919 اعلام شد.

مذاکرات بین افغانستان و انگلیستان

مذاکرات راولپندی

طوریکه قبلاً یاد آور شدیم در ۳ جون ۱۹۱۹ امیر امان الله خان با متارکه جنگ موافقه کرد و بعد از مکاتبات بین دولت انگلیس و افغانستان یک هیئت از طرف افغانستان بریاست علی احمد خان وزیر داخله در ۲۵ جولای ۱۹۱۹م عازم راولپندی شد و با هم‌لتن گرانٹ سکرتری امور خارجه هند بریتانیوی مذاکره نمود. در نتیجه این مذاکرات قرار دادی بین طرفین بتاريخ ۱۸ اگست ۱۹۱۹م امضا شد که حاوی مواد ذیل بود.

ماده اول: بعد از امضای این قرار داد بین افغانستان و انگلیستان صلح برقرار باشد.

ماده دوم: جلوگیری از وارد شدن اسلحه به افغانستان از طریق هندوستان.

ماده سوم: انگلیس تمام پول اعانه امیر سابق را که در خزانه هندوستان است ضبط میکند و بعد از این هم به امیر جدید اعانه داده نخواهد شد.

ماده چهارم: بعد از سپری شدن شش ماه بریتانیا در صورتی با هیئت افغانی مذاکره میکند که حکومت افغانستان با اعمال خود نشان دهد که صمیمانه می‌خواهد قناعت انگلیستان را حاصل نماید.

ماده پنجم: سرحد بین افغانستان و هند را که امیر سابق آنرا قبول نموده بود امیر جدید نیز آنرا قبول مینماید و آن قسمت از سرحد که تا کنون علامه گذاری نشده توسط انگلیس علامه گذاری میگردد و باید امیر آنرا قبول نماید.

به این ترتیب انگلیس ها بشکل دولت غالب شکست نظامی خود را با یک فتح سیاسی جبران نمودند و علی احمد خان که شخص نالایقی بود با وجود هدایات صریح که از طرف حکومت افغانستان به وی داده شده بود در امضای این قرار داد لغزید و معاهده صلح را به ضرر ملت افغانستان امضا کرد. علی احمد خان هنگام بازگشت به کابل مورد غضب امان الله خان قرار گرفت و حتی می خواست او را اعدام نماید اما در اثر مداخله مادر امان الله خان نجات یافت.

مذاکرات میسوری

دور دوم مذاکرات بین هند بریتانیوی و افغانستان در میسوری صورت گرفت. هیئت افغانی که اینبار ریاست آنرا محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان به عهده داشت با سر هنری دابس سکرتر وزارت خارجه انگلیس در میسوری بتاريخ ۱۲ اپریل ۱۹۲۰م مذاکره را آغاز کرد که تا اخیر جولای همان سال ادامه یافت. انگلیس ها می خواستند نظر خود را تحمیل نمایند اما هیئت افغانی برخواسته خود که عبارت از برسمیت شناختن استقلال افغانستان و تأسیس نماینده گی سیاسی افغانستان در لندن بود پافشاری میکرد. چون دولت انگلیس در طی این مذاکرات هیچ صمیمیتی از خود نشان نداد بالاخره هیئت افغانی بعد از سه ماه مذاکرات خسته کن بدون آنکه برقرار دادی امضا کرده باشد به کابل عودت نمود.

معاهده کابل

انگلیس ها دیدند که بعد از مذاکرات میسوری همچنان افغانستان با ممالک دیگر روابط دیپلماتیکی را ادامه میدهد لذا در پی آن شدند تا هیئت دیگری را به کابل فرستاده و باب مذاکره را مجدداً باز نمایند. لذا هیئت بریتانیوی بریاست سر هنری دابس بتاريخ ۱۰ جنوری ۱۹۲۱م وارد کابل شد و مذاکرات را با محمود طرزی آغاز کرد. این مذاکرات بسیار طولانی و تا ماه نوامبر همان سال یعنی یازده ماه بطول انجامید. چون خواسته ها و تقاضای هر دو جانب نقاط متقابل یکدیگر بود لذا موافقت آنها نیز مشکل بنظر میرسید، سرانجام بعد از طی مذاکرات خسته گُن معاهده ای در 22 نوامبر 1921م در کابل به امضا رسید که در آن انگلیس ها استقلال افغانستان را برسمیت شناختند.

به تبادل سفیر بین لندن و کابل و تأسیس قونسلگری ها در افغانستان و هندوستان از طرف جانبین موافقت شد. هم چنان ورود اسلحه و اموالیکه به افغانستان از طریق بنادر هندوستان وارد می گردید؛ آزاد گردید. این قرار داد در تاریخ مناسبات دیپلماتیک افغانستان و بریتانیا سابقه نداشت. مطابق این معاهده دولت انگلیس دیگر نمیتوانست دستور هایش را بصورت رسمی به افغانستان بقبولاند.

روابط خارجی امان الله خان

سیاست خارجی امان الله پس از به قدرت رسیدن سه طریق متفاوت را دنبال کرد؛ روابط دیپلماتیکی را با اتحاد جماهیر شوروی؛ برقرار نمودن روابط افغانستان با بریتانیا را به تدریج عادی ساخت و برای هماهنگ کردن جهان اسلام تلاش کرد.

بین افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی به تاریخ 13 سپتامبر 1920 معاهده ای بسته شد که شامل این موارد می شد. افغان ها ترانزیت همه کالاهای خود از طریق قلمرو روسیه آزاد بودند و مالیات نمی دادند. چه می خواستند در روسیه بفروشند یا خارج از آن (ماده 6). یک میلیون روبل طلا در یک سال و کمک های دیگر نیز قول داده شد (ماده 10). در ماده 8 معاهده استقلال و آزادی فعلی بخارا و خیوه هر شکلی از حکومت که در آنجا وجود داشته باشد؛ به رسمیت شناخته شد. این شرط امتیازی برای افغان ها بود و به شدت موقعیت امان الله را به عنوان قهرمان وحدت اسلامی تقویت می کرد. افغان ها به سهم خود موافقت کردند که به پیمان های نظامی و سیاسی ای که ممکن است به منافع یک دیگر آسیب برساند وارد نشوند (ماده 3). و به روس ها اجازه دادند که پنج کنسولگری در افغانستان باز کند (ماده 4).

در همین هنگام امان الله دست به کار شد تا روابط دیپلماتیکی با دیگر کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا برقرار کند. او به طرزی دستور داد هیات دیپلماتیکی به دولت های مختلف مخصوصاً برای همین منظور اعزام کند. هیاتی به سرپرستی محمد ولی خان از بلژیک، فرانسه، انگلستان، کشورهای بالتیک، لهستان، ایتالیا و ایالات متحده آمریکا دیدار کرد. بین سال های 1921 و 1922 افغان ها در برقراری روابط دیپلماتیکی با فرانسه و آلمان موفق شدند. در ایالات متحده هیاتی را در 26 جنوری 1921 رئیس هاردینگ به حضور پذیرفت. اقدامی که شناخت رسمی امان الله و استقلال را بنیان می نهاد. برقراری روابط دیپلماتیکی افغانستان با ترکیه و ایران فوق العاده مهم بود. در 1921 معاهده ترک و افغان منعقد شد. ترک ها استقلال و به رسمیت شناختن افغانستان را به عنوان کشور مستقل به معنای واقعی و کامل کلمه تصریح نمودند. در 22 جون 1921، افغانستان معاهده دوستی و بی طرفی را با ایران منعقد کرد.

اصلاحات دوره شاه امان الله

از اوان زمامداری، امان الله اصلاحاتی روی دست گرفت که مهم ترین آنها عبارتند از: تشکیل کابینه، تدوین و تصویب اولین قانون اساسی افغانستان تحت عنوان «نظام نامه دولت علیه افغانستان» در 73 ماده در لویه جرگه پغمان (1301/1922) جایگزینی تقویم شمسی به جای هجری قمری، نصب دستگاه رادیو در کابل و تلگراف در قندهار، جلال آباد و هرات، اعلان تعطیلی روز پنج شنبه به جای جمعه، تاکید بر انتخاب یک همسر، رفع حجاب سنتی از زنان، وادار کردن مردان به پوشیدن لباس خارجی و کلاه شیو در کابل، گسترش آموزش جدید، اعزام دانشجو به خارج از جمله اعزام دختران دانشجو به خارج، افزایش چند برابری بودجه آموزش و پرورش و انتشار نشریات جدید.

گرچه مدارس جدید از گذشته بودند (مانند حبیبیه، مدرسه شاهی و حریه) امان الله آموزش را به عنوان امر زیر بنایی سرعت زیاد بخشید. 322 باب مدرسه جدید در تمام ولایات گشود و دوره ابتدایی را اجباری ساخت. مدرسه امانیه نیز در همین دوره تاسیس گردید. هدایت الله فرزند امان الله بدون محافظ به مدرسه می رفت. پس از سفر اروپایی در 1927 م آموزش مختلط دختران و پسران در مدارس ابتدایی را اعلان کرد. از جمله اقدامات وی اعزام دانشجو به خارج بود. شاه امان الله به آموزش تاکید ویژه داشت. بودجه معارف که در زمان حبیب الله شش هزار روپیه بود به پنج میلیون روپیه رسید. به علاوه تاسیس سینما، تئاتر، کتابخانه های عمومی و نیز انتشار 13 نشریه با بودجه دولت و در همین دوره صورت گرفت. از جمله نشریه انیس به مدیریت محی الدین انیس که در کابل منتشر می شد.

در لویه جرگه پغمان امان الله برنامه اصلاحات را تصویب کرد. از جمله «نکاح صغیره ملغا و سن ازدواج بین 18 تا 22 تعیین گردید. رفع حجاب آزاد گذاشته شد و ملایی مشروط به

داشتن شهادت نامه گردید. شورای دولت تاسیس و شورای ملی انتخابی از 150 نفر وکلای با سواد ملت قبول شد.» (غبار، ص - 1256). هم چنین تعدد زوجات برای مامورین دولت ممنوع قرار داده شد. تحصیلات ابتدایی دختر و پسر را توأم در مکاتب مقرر نمود، تاسیس مکاتب زنانه در تمام ولایات کشور هدف عمده دولت اعلان شد. تاسیس دو کتابخانه بزرگ، مدارس، صنایع نفیسه، زراعت و حقوق را به زودی وعده داد و گفت که تاسیس بانک دولتی، فابریکه قالین بافی، شرکت هواپیمایی، توسعه شفاخانه های زنانه، تشکیلات جدید پلیس پروگرام عاجل دولت است.

در بخش امور مالی هم تحولات بمیان آمد، تا زمان امان الله خان اکثریت شاهان افغانستان خزانه دولتی را به حیث خزانه شخصی خود تلقی می کردند اما در زمان امان الله خان قوانین مربوط به امور مالی و بودجه تدوین گردید و مالیات از جنس به نقد تبدیل شد.

تجارت نیز گسترش یافت و نمایندگان تجارتي افغانستان به پایتخت های کشور های اروپائی و آسیائی فرستاده شد. برای اولین بار روابط تجارتي با آنها برقرار گردید، محصولات کشور به پیمانانه وسیع تر به خارج صادر گردید. فابریکه های جدید چون: بافنده گی، کاغذ سازی، قند، سمنت، شیشه سازی، صابون، گوگرد، یخ سازی و غیره به فعالیت آغاز نمود. خدمات پستی و تلفنی تحت مدیریت وزارت داخله در هر ولایت تاسیس گردید.

در بخش فواید عامه هم گام های برداشته شد. سرک کابل قندهار و هرات ترمیم و اصلاح شد، بخاطر آبیاری و سرسبزی بند ها اعمار و یا ترمیم گردید از جمله بند غازی در قسمت بتخاک کابل اعمار و بند سراج غزنی ترمیم گردید. عمارت قصر دارالامان، هوتل کابل، سینمای کابل، مسجد شاه دو شمشیره عمارت وزارت دربار و هوتل های پغمان و جلال آباد از جمله عماراتی است که در این دوره بنا یافته است، مفکوره خط آهن و

ارتباطات خطوط هوایی برای اولین بار تحقق یافت. تاشکند- کابل، کابل - قندهار و هرات توسط خط هوایی وصل و بدین ترتیب طیاره به افغانستان معرفی شد. خط آهن از مرکز شهر الی دارالامان تمديد گرديد که تا هم اکنون بعضی از بقایای آن در کنار موزیم ملی واقع دارالامان موجود است. انکشافاتی در بخش صحت عامه بمیان آمد یک شفاخانه برای مردان و یک شفاخانه برای زنان با تجهیزات لازم باز گرديد و چون داکتران داخلی موجود نبود لذا عده ای از محصلان در رشته طب به خارج فرستاده شد و یک دسته از داکتران هندی، ترکی و جرمنی استخدام گرديد. در سه ولایت هم شفاخانه ده بستری تأسیس یافت و واکسین ضد چیچک بالای مردم تطبیق گرديد. بهمین ترتیب در این دوره پولیس عصری و تذکره تابعیت بوجود آمد، خرید و فروش غلام و کنیز که در دوره امیر حبیب الله خان منع قرار داده شده بود اما آنها اعلان نشده بود در زمان امان الله خان آنها نیز اعلان گرديد و جزای مخالف کرامت انسانی ممنوع اعلان شد.

چون دولت برای پیشبرد برنامه های بعدی خود به بودجه کافی ضرورت داشت و در نخستین سالهای سلطنت امان الله خان به کسر بودجه مواجه بود لذا یک سلسله اقدامات روی دست گرفته شد و سعی بعمل آمد تا از مصارفات بیجا جلوگیری بعمل آید. از معاشات تعیین شده برای سرداران قبایل و روحانیون محلی کاسته شد و یا بکلی قطع گرديد، برای جمع آوری از باقیات گذشته تدابیر جدی اتخاذ گرديد، از تعداد عساکر کاسته شد و در بودجه شان نیز کاهش بعمل آمد امان الله خان را عقیده بر آن بود که یک تعداد محدود عساکر اما ورزیده و مجهز با داشتن قوای هوایی برای مقابله با خطرات خارجی و شورش های داخلی کافی خواهد بود. در همین دوره برای نخستین بار در تشکیل وزارت دفاع ملی قوای هوایی ایجاد و اولین میدان هوایی در قسمت بی بی مهر و کابل اعمار گرديد و چند بال طیاره از اتحاد شوروی آنروز خریداری گرديد.

امیر امان الله سفرهای در 1927 به مسافرت خارج رفت. او شیفته ی پیشرفت های سریع اروپاییان شد و این اولین سفر یک شاه افغان به اروپا بود. وی از هند، مصر ایتالیا و فرانسه و بلژیک، سوئیس، جرمنی، بریتانیا، هلند، روسیه، ترکیه و ایران دیدار کرد و در 1928 به وطن بازگشت. از او در کشورهای شرقی به حیث قهرمان مبارزه آزادی خواهی و در پایتخت های اروپایی به عنوان شکست دهنده امپراتوری انگلیس تجلیل و پذیرایی شد. وی پس از 6 ماه و ده روز در حالی که خودش رانندگی می کرد وارد کشور شد و به مردم قندهار گفت: «اگر شما تعلیم یافته نیستید، کوشش کنید که اطفال تان را تحصیل کرده سازید، این تحصیل تنها برای پسران تان نیست بلکه برای دختران و خانم های تان باید باشد. شخص بی تعلیم هیچ کاری را کرده نمی تواند. وی هم چنین به مردم قندهار گفت؛ من به اروپا جهت عیش و عشرت و خوش گذرانی نرفته بودم بلکه رفتم تا راه ترقی و تعالی کشور را جستجو نمایم. من همه چیز را قربان ترقی و تعالی کشور می کنم.. شرم آور است که مردم افغان از بابت گرمی و سردی در خانه نشسته و یک زن اروپایی در تمام شرایط شب و روز جان کنی دارد، زنان در اروپا با مردان حقوق مساوی دارد. کار کنید و به خود حرکت دهید، زندگی تان را سر و صورت دهید، پول به دست آورید، همه چیز را در وطن دارید..» (انصاری، 1392، ص-187).

سقوط دولت امانی و عوامل آن

سقوط حکومت امانی به صورت مختلفی تعبیر شده است. نبود تجربه کافی و افراد متخصص در حکومت امانی، درگیری میان جامعه سنتی و سیاست های قبیله ای و ارزش های جدید، عدم برنامه مشخص برای ارجحیت ها و فقدان زیر ساخت مالی، فعالیت های

پنهانی انگلیس علیه رژیم امانی و اختلاف و دو دستگی در کابینه برای پیش برد اصلاحات و غفلت در ایجاد ارتش کارآمد و وفادار را می توان از دلایل سقوط حکومت امانی دانست.

امان الله خان بعد از استرداد استقلال کشور از محبوبیت عمیق در بین مردم افغانستان برخوردار بود و با پیشتیبانی همه جانبه آنها به ایجاد دگرگونی ها و تحولات جدید دست بکار شد. او می خواست یک دولت قوی و پیشرفته تشکیل دهد اما برای تطبیق این دگرگونی ها از تجربه کافی برخوردار نبود و تعداد همکاران هم نظرش در امور سیاسی و اداری محدود بود. با وجود ضعف مالی کشور تعداد اشخاص فنی، ماهر، دقیق و وظیفه شناس در ارگان های دولت انگشت شمار بود، اصلاحات به صورت دقیق طرح نشده و بصورت اتفاقی در معرض تطبیق قرار می گرفت.

به جای اینکه نخست اساسات بنیادی رشد اجتماعی در نظر گرفته شود به مسایلی پرداخته شد که نه تنها در این راستا مؤثر نبود، بلکه سبب تنفر و انزجار عامه قرار گرفت، به طور مثال: به جای اینکه در قدم اول همه امکانات مادی در جهت توسعه و انکشاف زراعت به کار افتد و از طریق آن سطح تولیدات را افزایش دهند و میزان بیکاری کاهش یابد برعکس به مسایلی چون: ترویج البسه اروپایی، پوشیدن کلاه شیو، رفع حجاب و غیره پرداخته شد که نه تنها در امر نیرومندی و ارتقای حیات اجتماعی نقش ایفا کرده نتوانست، بلکه زمینه را برای دشمنان داخلی و خارجی در ایجاد اختلافات بین مردم و دولت آماده گردانید.

امان الله فاقد ارتش نیرومند بود، نبود ارتش نیرومند نیز یکی از علت های سقوط حکومت امانی بود. دولت در نبود ارتش مجهز و کارآمد نتوانست از اصلاحات و برنامه هایش دفاع کند. در حالی که امان الله فاقد ارتش توان مند و دستگاه بوروکراسی کارآمد بود. پیش برد اصلاحات بیش از هرچیز به تثبیت قدرت دولت و برجیدن یا تضعیف قدرت های محلی و

قبیله ای ضرورت داشت. برای وصول به چنین امر اساسی علاوه بر ارتش توان مند و وفادار به همکاری بریتانیا برای کنترل قبایل دو سوی مرز با هندوستان نیز نیاز بود. چنان که عبدالرحمان در این زمینه موفقانه پیش رفت.

فعالیت های پنهانی حکومت انگلیس علیه رژیم امانی و اعلام استقلال در سیاست خارجی که خلاف میل انگلیسی ها بود، نیز کماکان نقش جدی در سقوط حکومت امانی داشت. غبار مورخ معروف کشور در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» و رها ستورات در کتاب «آتش در افغانستان» علت سقوط حکومت امانی را به فعالیت های پنهانی انگلیسی ها علیه رژیم امانی می دانند. چنانکه پولادا در کتاب «رفرم و شورش در افغانستان» تاکید دارد که امان الله باید میان دو امر انتخاب می کرد: یا برداشتن یک گام محکم ضد استعماری در برابر بریتانیا و یا تمرکز کردن بر تغییر جامعه افغانستان.

در کابینه نیز اختلاف بر سر پیش برد اصلاحات دو دستگی رخ داد. کسانی مانند محمود طرزی و زیر خارجه و تئوریسن اصلاحات، طرفدار سرعت اصلاحات و تثبیت استقلال بودند در حالی که عده ای دیگر خواستار نرمش نسبت به یک قدرت خارجی و تعدیل رفرم ها و در واقع مخالفت با نو سازی بود. اختلافات بر سر اصلاحات تنها در کابینه نبود؛ در ولایات هم مامورین دولت به دو گروه تقسیم شده بودند؛ موافقین اصلاحات و مخالفین آن. اما بحران مشروعیت امان الله و سقوط حکومت وی بیشتر علت داخلی داشت. طبیعی بود که دولت نوساز با در پیش گرفتن اصلاحات و نوآوری از طبقات سنتی جدا خواهد شد. در واقع امان الله پشتوانه کافی برای مقابله با مخالفین اصلاحات، قبایل و پیش برد اصلاحات و دفاع از آن در اختیار نداشت.

بعد از ملاقات وی با پاپ این شایعه پخش شد که او به کاتولیک رومی تغییر کیش داده است. توافق های امیر با فرانسه، و آلمان و مخصوصاً بریتانیای کبیر چنان تفسیر شد که با منافع افغانستان سازگاری ندارد. دیدار امان الله از اروپا به شدت مورد انتقاد واقع شد. شایعه شد که این مسافرت یک میلیون پوند هزینه برداشته است و شایعه شد که رفتار امیر در اروپا لامذهبی بوده است: رقصیده مشروبات الکلی نوشیده و حتا گوشت خوک خورده است. عده ای، از جمله بسیاری از ملاها خشمگین شدند. چون ملکه در سرزمین های بدون حجاب مسافرت کرده بود هم چنین دستور اداری وی که تعطیلات عمومی روز پنجشنبه باشد. در نظر آن ها این کار یک عمل غیر دینی بود که از فضای مذهبی و اهمیت روز جمعه مقدس، روز اسلامی استراحت و عبادت می کاست. با این شرایط اعلان اصلاحات جدید امان الله بعد از برگشت او از اروپا، موقعیت خطرناکی را ایجاد کرد. وقتی که دو رهبر مذهبی سرشناس افغانستان، حضرت صاحب شور بازار و برادر زاده اش به خاطر آشوب و جمع کردن امضا برای طوماری علیه اصلاحات امیر به زندان انداخته شد، شرایط تنش زاتر شد.

در 2 اکتبر 1928م، تظاهرات ضد دولتی حادی در کابل برگزار شد. اگر چه به وسیله ارتش افغانستان به سرعت سرکوب گردید ولی شورش بزرگتری در نوامبر شروع شد. وقتی که قبیله شنواری شورش کرد، خیلی زود قبایل خوگیانی، مهمند، جدران و جاجی به آن ملحق شدند. قبایل که دست به شورش زدند، جاده بین جلال آباد و داکا را مسدود کردند. به موجب آن تجهیزات و تدارکات دیگر از طریق گذرگاه خیبر به تعویق افتاد. سپس جلال آباد را تسخیر و قصر سلطنتی را خراب کردند. تسلط امیر به ولایات شرقی قطع شد. ارتش با حقوق کم و تعلیمات ضعیف برای جنگ زمستانی آماده نبود. و برای به دست آوردن کنترل مجدد منطقه شکست خورد.

در ضمن موقعیت سیاسی لرزان امان الله وقتی بیشتر مورد تهدید قرار گرفت که حبیب الله کلکانی معروف به بچه سقاو و طرفداران وی کابل را مورد حمله قرار دادند. نیروهای حبیب الله کلکانی بعد از 12 روز جنگ خونین از کابل عقب رانده شدند ولی با کمک ملاحی صاحب نفوذ به تدریج رهبری عناصر سنت گرا را به عهده گرفت. کلکانی، با قرار گرفتن در سنگر کوهستان مجدداً علیه امان الله حمله نموده نیروهای خود را تا حومه کابل به پیش برد. آن جا وی توانست علیرغم تلاش های دولتی باقی بماند.

امان الله مجبور شد برای حفظ پایتخت و سلطنت خود تن به مذاکره دهد. یعنی 2 جنوری و 14 جنوری امیر امان الله مجبور شد اکثر اصلاحات اجتماعی خود را لغو کند و اقدامات اداری خود را به تعلیق اندازد. بالاخره هیچ کدام از این اقدامات امان الله، سودمند واقع نشد. در روز 14 جنوری 1929 نیروهای بچه سقاو، حمله دیگری را علیه دولت امانی به راه انداخت و توپخانه امیر را تصرف کرد. امان الله در 14 جنوری 1929م با اظهار این جملات کناره گیری کرد: صلاح کشور می طلبد که من از امور عمومی کناره گیری کنم، چون همه خونریزی ها و تحریکات در کشور به خاطر نفرت عمومی از من است. او با واگذار کردن قدرت به برادرش عنایت الله به قندهار فرار کرد، اما کلکانی از پذیرش این تحول جدید امتناع ورزید. در روز 17 جنوری نیروهای کلکانی سنگری را که کاخ سلطنتی، خزانه و زرادخانه را در بر می گرفت با تهدید به بمباران محاصره کرد. عنایت الله نیز کناره گیری کرد و حبیب الله کلکانی، پادشاه افغانستان شد. حبیب الله کلکانی فردی از طبقه متوسط روستایی و تاجیک تبار، فردی بیرون از قوم درانیان و خاندان سلطنتی، در کشوری که جابجایی قدرت فراتر از گردش قدرت میان افراد یک تبار و در بیشتر موارد درون خاندان حاکم صورت می گیرد؛ یک استثناست.

امان الله خان يك بار ديگر بخت آزمایی کرد اما ناکام ماند. وی هوادانش را در قندهار گرد آورد و به امید دست یافتن به تخت کابل، لشکر کشید، اما شکست طرفداران او در غزنی، آخرین امید امان الله را به یاس مبدل ساخت. امان الله بعد از تحمل این شکست، از غزنی راه قندهار در پیش گرفت و در میان راه، غلجاییان زیادی به وی حمله کردند. او که چنین دید و از جانی شنید هرات نیز سقوط کرده است، به همراه خانواده اش به هند بریتانیوی فرار کرد (2 جوزای 1308 ش/23 می 1929م) و از آنجا به ایتالیا رفت.

منابع

- 1- انصاری، فاروق. (1392). **فشرده ی تاریخ افغانستان**. کابل، نهاد ارتقای دانش
- 2- رسولی، یاسین. (1389). **پاسخ سنت به سکولاریسم در افغانستان**. تهران: انتشارات عرفان.
- 3 - رشتیا، سید قاسم. (1377). **افغانستان در قرن نهم**. پشاور: انتشارات: میوند.
- 4 - سجادی، عبدالقیوم. (1391). **جامعه شناسی سیاسی افغانستان**. کابل: انتشارات: فرهنگ
- 5 - غبار، میر غلام محمد. (1390). **افغانستان در مسیر تاریخ**. جلد دوم، تهران: انتشارات: عرفان.
- 6 - فرخ، سید مهدی. (1376). **تاریخ سیاسی افغانستان**. قم: انتشارات: احسانی (بگلانی).
- 7 - فرهنگ، میر محمد صدیق. (1390). **افغانستان در پنج قرن اخیر**. تهران: انتشارات عرفان.
- 8 - کاتب هزاره، مال فیض محمد. (1390). **سراج التواریخ**. جلد اول و دوم، تهران: انتشارات: عرفان.
- 9 - گریگوریان، وارتان. (1388). **ظهور افغانستان نوین**. مترجم: علی عالمی کرمانی، تهران: انتشارات: عرفان.
- 10 - طفی، زهرا. (1390). **تاریخ افغانستان**. کابل: دانشگاه ابن سینا.
- 11 - محمود، محمود. (1388). **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیسی در قرن نهم**. مشهد: انتشارات: ترانه.